

# یادگار زیران

متن پهلوی

با ترجمه فارسی و آوانویس لاتین

و

سنگش آن شاهنامه

از

دکتر یحیی ماهیار نوابی







آژانس سابر

یادگار زریران

دکتر یحیی ماهیار نوابی

چاپ اول: ۱۳۷۴

حروف چینی: صدقیان

لیتوگرافی و چاپ: دیبا

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

ناشر: اساطیر: میدان فردوسی، اول ایرانشهر ساختمان ۱۰

تلفن: ۸۸۲۱۴۷۳ - ۸۸۳۶۱۹۹ فاکس: ۸۸۲۴۲۵۰

حق چاپ محفوظ است

## پهرست

پیشگفتار .....	۷
متن پهلوی یادگار زیریران .....	۲۱
ترجمه متن پهلوی یادگار زیریران و سنجش آن با شاهنامه .....	۴۱
یادداشتها .....	۷۹
متن پهلوی سنجش منظوم یادگار زیریران با آوانویس آن .....	۱۰۳
واژه‌نامه .....	۱۴۱



## یادگارِ زریران

### پیشگفتار

یادگارِ زریران کهن‌ترین تعزیه‌نامه و نمایشنامهٔ ایرانی است که به دست ما رسیده است. خط و زبانش پارسیک (=پهلوی ساسانی) است و ناچار بایستی در زمانِ ساسانیان گردآوری و نوشته شده باشد. ولی در این متن واژه‌ها و ویژگی‌هایی از زبانِ پهلوانیک (=پهلوی اشکانی، پارتی) به چشم می‌خورد و نشانگرِ به رسمیتی کهن می‌شود، که نشانی از آن در زبانِ پارسیک و فارسی نو دیده نمی‌شود و این خود می‌رساند که زمانِ سرایش آن بایستی بسیار کهنه‌تر، و چنانکه برخی، بدُرست، دریافته‌اند، مربوط به زمانِ اشکانی باشد و مؤلف یا مؤلفانِ دورهٔ ساسانی همان‌گونه که از مردم شنیده‌اند، مردمی که آن را سینه به سینه انتقال داده و بازگو کرده‌اند، گرد آورده باشند.

نمایش، داستانِ جنگِ پادشاهِ ایران، گشتاسپ است با پادشاهِ خیونان، ارجاسپ، یکی (گشتاسپ)، با همهٔ برادران، پسران، خویشان، همالان و ندیمان، دین زرتشت را می‌پذیرد و دیگری (ارجاسپ) از گروش او به دینِ نو، برآشفته و در نامه‌ای که با دو تن از سرانِ نژادهٔ سپاه خود، «بیدرفش» و «نامخواست»، نزد او می‌فرستد، گستاخانه از او می‌خواهد که دینِ نو را رها کند و به دینِ کهن بازگردد وگرنه جنگ را آماده باشد.

ابراهیم دیوان مهست، نامه را برای شاه و درباریان می خواند، گشتاسپ شاه از شنیدن آن آزرده خاطر و افسرده می شود. زریر سپاهبد، که برادر خود، گشتاسپ شاه را چنین می بیند، اجازه می خواهد که نامه را پاسخ کند. پاسخ نامه به فرمان زریر نوشته می شود که: «ما دین نو را رها نمی کنیم و جنگ را آماده ایم. فرستادگان «ارجاسپ» با پاسخ نامه باز می گردند. زریر به فرمان گشتاسپ، آگاهی مردم را، بر سر کوه ها آتش می افروزد و همه مردان کشور را، جز مغان، از ده ساله تا هشتاد ساله به جنگ فرا می خواند و می خواهد که تا ماه دیگر، همه با جنگ افزار، به در گشتاسپ شاه گرد آیند. چنین می کنند و رو به میدان نبرد می آورند، در راه گشتاسپ شاه، وزیر خود «جاماسپ» را فرامی خواند و از او می خواهد که پی آمد جنگ را پیش بینی و پیش گویی کند.

«جاماسپ» از شاه می خواهد که نخست با آیین ویژه سوگند بخورد که پس از آگاهی از سرنوشت هیچ گونه آسیبی به او نرساند، تا آینده را پیش گویی کند. گشتاسپ، چنانکه جاماسپ می خواهد، سوگند می خورد و جاماسپ او را از کشته شدن برادرش زریر و چند تن دیگر از برادران و فرزندان و پایان یافتن جنگ به سود ایرانیان آگاه می سازد.

پس از یک ماه، هر دو سپاه با هم روبرو می شوند و چنانکه جاماسپ پیش گویی کرده است، زریر و چند تن از نزدیکان گشتاسپ کشته می شوند. «اسفندیار»، پسر دیگر گشتاسپ، «بستور» پسر زریر و «گرامی کرد»، پسر جاماسپ، هنر نمایا می کنند. سپاه ارجاسپ همه کشته می شوند، خود او را هم اسفندیار می گیرد و از او دستی و پای و گوش می بُرد و چشمی به آتش می سوزاند و بر خر دم بریده ای به کشور خیونان باز می گرداند تا خیونان را بگوید که در آن جنگ چه رفته است.

این داستان را «دقیقی» به شعر کشیده است (نیمه نخست سده چهارم) و فردوسی در شاهنامه خویش گنجانده است.<sup>۱</sup> گفته دقیق اگرچه با متن «یادگار زریران» کاملاً یکسان نیست، ولی بسیار نزدیک است، گویی گذشته از خداینامه یا خداینامه هایی



که در دست داشته از متن پهلوی یادگار زیران هم سود جسته است.

از تاریخ‌نویسان سده‌های چهارم تا ششم هجری تنها «ثعالبی» است که در «غرر اخبار ملوک الفرس» خود به تفصیل و با کمی اختلاف از این داستان یاد می‌کند.<sup>۱</sup> دیگران یا از آن یاد نمی‌کنند و یا اشاره کوتاهی به جنگ گشتاسپ و ارجاسپ کرده، می‌گذرند.

گاهگاه، سخن از پهلوی دانستن یا ندانستن سخن‌سرایانی چون دقیقی و فردوسی به میان است. زبان پهلوی ساسانی یا به سخن درست‌تر، «پارسیک»، از دیرباز (=آغاز شاهنشاهی ساسانیان) زبان رسمی و درباری (=دریک، دری) بوده و در سراسر کشور ایران بزرگ رواج داشته و زبان رسمی دربار و شاهنشاه و شاهان محلی بوده است و همان زبان است که پس از اسلام هم بدان می‌نوشتند و می‌سرودند.

زبانی را که اکنون فارسی نو می‌نامیم. یکی از گویش‌های شرقی ایران، چنانکه برخی پنداشته‌اند نبوده و نیست، بلکه دنباله همان زبان دری زمان ساسانی و زبان جنوب غربی ایران است که رفته رفته تحوّل یافته است. خط کنونی فارسی تحوّل آوایی زبان را، چنانکه باید، نشان نمی‌دهد، ما شعرو سخن‌سرایندگان و سخنوران کهنی چون رودکی و دقیقی و فردوسی را چنان می‌خوانیم که گفتی در زمان ما سروده شده است، ولی اگر چنانکه باید خوانده شود، یعنی چنان خوانده شود که خود آنان و مردم همزمانشان می‌خوانده‌اند به زبان دری ساسانی نزدیک‌تر می‌شود تا به زبان امروزی ما.

پس ندانستن زبان نبایستی مطرح باشد. اگر بگوییم دقیقی یا فردوسی یا هر دو پهلوی (=پارسیک) نمی‌دانسته‌اند، بدان ماند که بگوییم زبانی که شعرهای خود را بدان سروده‌اند نمی‌دانسته‌اند.

پهلوی ندانستن در این زمان بایستی به معنی آشنا نبودن به خط پهلوی باشد.

۱. چاپ Zotenberg، پاریس ۱۹۰۰ با ترجمه فرانسوی آن Hisloire des Rois Perses این چاپ با ترجمه فرانسوی آن بار دیگر در تهران چاپ شده است (۱۹۶۳) محمود هدایت هم آن را به نام «شاهنامه ثعالبی» به فارسی برگردانده است. (مینوی ترجمه او را نمی‌پسندد و زبان آن را درخور این دوره از تاریخ ایران نمی‌داند. مقدمه ص.د.)

ایرانیان پس از آنکه به اسلام گرویدند، خط پهلوی را، که آن هم گونه‌ای از خط‌های سامی است، دشواریهای گوناگونش را<sup>۱</sup>، رها کرده به خط عربی روی آوردند. در سده‌های نخستین اسلامی هر دو خط دوشادوش هم به کار می‌رفته است تا اینکه رفته‌رفته یکی جای خود را به دیگری داده است.

فردوسی، و بی‌هیچ گمانی، همسرش، پهلوی خواندن می‌دانسته‌اند<sup>۲</sup>. دقیقی هم، که به گفته خودش زرتشتی بوده و ظاهراً تفسیر اوستا، نیایش‌ها و آفرینها را می‌خوانده است با گمانی بسیار نزدیک به یقین خواندن این خط را می‌دانسته است<sup>۳</sup>.

دلیل یکسان نبودن کامل یادگار زریران را با روایت دقیقی از این داستان، باید در نوع تألیف آن دو یافت. یکی تعزیه‌نامه و نمایشنامه است که باید جنبه نمایشی آن اهمیت بیشتری داشته باشد. و مانند هر نمایشنامه دیگری با افزودن شاخ و برگ‌های بسیار به اصل داستان، احساس بیننده را برانگیزد، و دیگری تاریخ است که ناچار به جنبه تاریخی آن باید توجه بیشتری شده باشد و بیشتر از خداینامه‌ها پیروی کرده باشد. جنبه تاریخی، دین‌پذیری گشتاسپ با سران و درباریان، برآشفتن ارجاسپ، فرستادن بیدرفش و نامخواست بانام تهدیدآمیز به دربار گشتاسپ، جنگ ایران و خیونان و در پایان پیروزی ایرانیان است، که در هر دو یکی است؛ جنبه نمایشی آن صحنه‌هایی چون آیین سوگند خواری گشتاسپ، حمله بردن به جاماسپ پس از پیشگویی پی‌آمد جنگ، از تخت بزمین افتادن او و آمدن یک یک برادران و پسران و تعهد هر کدام، کشتن چند بیور از سپاه ارجاسپ را.... همچنین جنگ «بستور»، کودک ده‌ساله، با بیدرفش سردار سپاه ارجاسپ (به جای اسفندیار در خداینامه‌ها و شاهنامه)، ترس «بیدرفش از بستور ده

۱. چون: به کار رفتن «هزارش» در این خط و کاربرد یک نشان برای چند صدا و چند نشان برای یک صدا.

۲. نک. شاهنامه، آغاز داستان بیژن و منیژه. و هم «یکی از منابع پهلوی شاهنامه از نگارنده (=مجموعه سخنرانهای اولین و دومین هفته فردوسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۵۳، ص ۱۹۳-۲۴۳).

۳. «دقیقی چار خصلت برگزیده است.....»

ساله، رسیدن روان زیر در میدان جنگ به یاری بستور و راهنمایی او در نبرد با بیدرفش... دیدار بستور از کالبد پدر، نوحه سرایی او... و جز آن است که تنها در یادگار دیده می شود.

بیش از صد سال است که دانشمندان و پژوهشگران به ترجمه این متن پهلوی روی آورده اند و یا به حل دشواری های آن پرداخته اند، با این همه هنوز پاره ای از دشواری های آن حل نشده است. در ترجمه این نامه پهلوی کوشش شده است که نظر هر یک از گزارندگان و پژوهشگران و اختلاف نظرشان در خواندن و تفسیر واژه های دشوار داده شود.

از پژوهشگرانی که به این نامه پهلوی پرداخته اند:

۱- نخست باید از گیگر W.Geiger نام برد. وی آن را در سال ۱۸۹۰ به نام «یادگار زیران و پیوستگی آن با شاهنامه»

Das Yātkār-i Zarērān und sein Verhältnis zum Šāh - nāmē (Sitzungsberichte der königlichen Bayerischen Akademie der Wissenschaften. München. Philos. - Philol Cl. 1890

ص ۴۳ - ۴۸) به آلمانی ترجمه کرده است و چند بند از آن را هم آوانویس کرده و با شاهنامه سنجیده و برابر هم گذاشته است. ترجمه او از این متن، از دستنویسی است که به نام «پهلوی شاهنامک» در کتابخانه دستور جاماسپ جی نگاهداری می شده است. این دستنویس مجموعه ای از متن های گوناگون پهلوی است که در سال ۶۹۱ یزدگردی (= ۱۳۲۲ میلادی)، مهرآبان کیخسرو نامی، از روی دستنویس کهنه تری نوشته است و نخستین متن آن یادگار زیران است. این دستنویس که بنام صاحب آن، «جاماسپ جی» دستنویس «ج» Ms.J. خوانده شده است، همان است که مارتین هَوگ M.Haug از آن، در پژوهشهایی که درباره زبان و نوشته ها و دین پارسیان کرده است، یاد می کند.

(Essays on the Sacred Language, Writings and Religion of the Parsis. [2nd. edition ed. by E.W.West] London 1818.

و همان است که وست (E.W.West) در «ادبیات پهلوی» گفتار سوم از «بنیاد فقه اللغة» ایرانی از آن نام برده است.

Grundriss der Iranischen Philologie. Hrsg. W. Greiger und E.Kuhn. III. Pahlavi Literature § 97, p. 117.)

جای داشتن «یادگار زریران» که گاهی هم به نام «شاهنامه گشتاسپ» خوانده شده است، چنانکه گیگر به درست، دریافته است، باعث شده است که این دستنویس را «پهلوی شاهنامک» بخوانند.

۲ - پس از گیگر، «نولدکه» (Th. Nöldeke) در سال ۱۸۹۲ به یادگار زریران پرداخته است. او هم بی آنکه آوانویسی از متن بدهد موضوع داستان را نقل و همانندیا و ناهمانندیهای آن را با شاهنامه و تاریخ طبری سنجیده است. پژوهش او در «گزارش فرهنگستان دانشمندان وین» به چاپ رسیده است.

(Persische Studien II. 1. Untersuchungen zum Persischen Nationalepos. 1) Das Buch von Zārer 1-26. Sitzungsberichte der k.Akademie der Wissenschaften. Wien, Phil. hist. Classe Bd. CXXVI, 1892).

۳ - و همو (نولدکه) در همان سال، یادداشتهایی درباره ترجمه گیگر از «نامه پهلوی یادگار زریران» در «مجله انجمن شرقشناسی آلمان» منتشر کرده است.

(Bemerkungen zur Geiger's Übersetzung des Pahlavi - Buch Jatkar-i Zarērān. ZDMG. V. 46, 1892, 136 - 45.)

۴ - و باز در سال ۱۸۹۲، هوبشمن (H.Hübschmann) یادآور شده است که واژه مشک [اپرژین] (=خیمه، شادروان نک § ۴۴) که در نوشته‌های بازمانده پهلوی ظاهراً یک بار و آنهم در همین متن به کار رفته است [چهار بار در متن‌های کهنه ارمنی به گونه Maškarparčan آمده است.

(Armeniaca. ZDMG. 46, 1892 p. 328.)

۵ - در ۱۸۹۷ جاماسپ جی مینوچهر جی جاماسپ آسانا جلد نخست «متن‌های

پهلوی» را در پنجاه صفحه، که هفده صفحه آغاز آن «یادگار زیران» است به چاپ رسانده است (جلد دوم آن را (از صفحه ۵۱ تا ۱۷۰) با پیشگفتاری طولانی درباره دستنویس‌هایی که دستور جاماسپ در پرداختن آن کتاب از آنها سود جسته است، بهرام‌گور تهمورس انکلساریا در سال ۱۹۱۳ چاپ کرده است.) (نک. شم.ا)

۶- در ۱۸۹۹ جمشید جی جیوانجی مودی (J.J.Modi) سراسر این متن را به گجراتی و انگلیسی ترجمه کرده است.

(Aiyad'gar-i Zārīran, Shatroihā-i Airan and Afdiya va sahigiya-i Sistān. Bombay p. 1-49.

۷- در ۱۹۲۳ ملز (U.Melzer) دو بند از این متن را (§۹۲ و ۹۳) بازسازی و معنی کرده است (Zum Yatkār-i Zarēran. Zeitschrift für Indologie und Iranistik (ZII) 55-59.)

۸- در ۱۹۲۵ پالیارو (A.Pagliari) سراسر متن را آوانویسی و به ایتالیایی ترجمه کرده است.

(Il Testo Pahlavico Ayatkar-i Zarērān edito in trascrizione, con introduzione, note e glossario. Rendiconti della R.Accademia Nazionale dei Lincei. Classe di Scienze Morale, Storiche e Filologiche. Ser. Sesta - Vol. I. Roma. 550-604).

۹- در ۱۹۲۸ نوبرگ (H.S.Nuberg) مجموعه‌ای از چند متن پهلوی آراسته و واژه‌نامه‌ای بدان در سال ۱۹۳۱ افزوده است. یادگار زیران یکی از این متن‌هاست.

(Hilfsbuch des Pehlevi (1: Texte und Indizes. II. Glossar)

۱۰- در ۱۹۳۲ بنونیست (E.Benveniste) آن را آوانویسی و به فرانسه ترجمه کرده است. کسی است که برای نخستین بار آن را شعر دانسته است.

(Le Mémorial de Zarēr. Poème Pehlavi Mazdéen. Journal Asiatique (JA.) 245-93.

وی کوشیده است که با کاستن و افزودن واژه‌هایی به متن، سراسر این نمایشنامه را در قالب‌هایی شش‌هجایی بریزد ولی توجه نداشته است که این «تعزیه‌نامه» است و برای

نمایش روی صحنه نوشته شده است و تنها سخنان بازیگران و گفت و شنود آنان می‌تواند منظوم باشد، نه آنچه دیدنی است.

۱۱- در سال ۱۳۱۴ (۱۹۳۵) ملک الشعراء بهار، همه این متن را در مجله تعلیم و تربیت (سال پنجم شماره‌های ۳ (ص ۱۱۳-۱۲۰)، ۴ (ص ۱۷۷-۱۸۰) و ۵ (ص ۲۴۱-۲۴۶) به فارسی ترجمه کرده است.

باز ترجمه این متن، همراه چند متن دیگر در سال ۱۳۴۷ به چاپ رسیده است (=ترجمه چند متن پهلوی از ملک الشعراء بهار، تهران).

۱۲- در ۱۳۲۲ (۱۹۴۳) ذبیح‌الله صفا ترجمه فرانسوی «بنونیت» از این متن را به فارسی ترجمه کرده است (=مجله سخن سال ۱. شماره‌های ۶ تا ۱۰، ص ۳۰۱-۳۰۶، ۳۷۷ تا ۳۸۴ و ۴۷۵ تا ۴۸۰) ترجمه هم خالی از اشتباه نیست.<sup>۱</sup>

و همو گزیده‌ای از این ترجمه را در کتاب «حماسه‌سرایی در ایران» آورده است (نک. ص ۱۲۵-۱۳۱ از چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۳ (۱۹۸۴)).

۱۳- در ۱۳۲۶ (۱۹۴۷)، محمد معین، خلاصه‌ای از این تعزیه‌نامه را در «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی» نقل کرده و ظاهراً به ترجمه «بنونیت» نظر داشته است.

۱۴- در ۱۹۵۳، سِر هَرُلْد بیلِی (Sir Harold W. Bailey) در پاسخ نامه مینوی، که از او معنی واژه «دِفَهَر» را که در دیوان ابونواس آمده، پرسیده است، آن را به «بازداشت، زندان» معنی کرده، و همان واژه «دِیپهر» (Dēpahr) پارسیک می‌داند که در «یادگار زریران» بند ۴۱ به کار رفته است. وی نخستین کسی است که این واژه پارسیک را چنین خوانده و معنی کرده است. (نک: «یکی از فارسیات ابونواس از مجتبی مینوی، مجله دانشکده ادبیات سال ۱ شم. ۳، ص ۷۷).

۱۵- در ۱۹۵۵، مِری بویس (M. Boyce) مقاله‌ای به نام «زریادرس و زریر» در مجله مدرسه زبانهای شرقی دانشگاه لندن سال ۱۷ نوشته است.

(Zariadres and Zarēr. BSOAS. XII, 1955. 463-77)

۱. چون ترجمه herauts به پهلوانان ص ۳۸۰ و Coursier ailé (Sen-i murvak) به زین پرنده...

وی در آن مقاله، داستان زیبای عاشقانه ایرانی «رزبادرس و اُداتیس» (Odatis) را به اختصار نقل می‌کند. داستانی است که در نوشته‌های بازمانده یونانیان، دربارهٔ باورها و روش‌های ایرانیان آمده است. این داستان که شباهت زیادی به داستان گشتاسپ در شاهنامه (نیز سنج. غرر اخبار ملوک الفرس و روضة الصفا) دارد، بویژه همانندی ظاهری نام‌های «رزبادرس» و «زریر» و یکسانی نام برادر هر دو (هیستاسپس = گشتاسپ)، برخی از دانشمندان و پژوهشگران را بر آن داشته است که «رزبادرس» را همان «زریر» برادر گشتاسپ شاه، پشتیبان زرتشت و رواج‌دهندهٔ دین او بدانند. م. بویس. این پندار را، به درست، نادرست می‌بیند و داستان‌ها را که یکی به کلی اساطیری است و دیگری بواسطه پیوستگی با زرتشت، تاریخی، از حیث زمان و مکان، دو داستان جداگانه و نام‌های ظاهراً همانند را، دو نام جدا، با دو ریشه و بن مختلف می‌داند.<sup>۱</sup>

۱۶ - در ۱۹۶۴ نویرگ (H.S.Nyberg) برای بار دوم مجموعه‌ای را که از متن‌های پهلوی برای راهنمایی نوآموزان فراهم کرده بود (نک شماره ۸) با تجدیدنظر و به نام 1. *A Manual of Pahlavi* (Man. Pah.) به چاپ رسانده است و پس از ده سال هم (۱۹۷۴) واژه‌نامهٔ آن را منتشر ساخته است.

۱۷ - در [۱۹۶۹] من، دسترسی دانشجویان به کتاب نایاب «متن‌های پهلوی دستور جاماسپ» را، (نک. شم. ۵) با اجازهٔ کیخسرو جاماسپ‌آسا و دیگر وارثان او (=نامهٔ ششم سپتامبر ۱۹۶۹)، دوباره با قطعی کوچکتر چاپ کردم و پس از چاپ به «بنیاد فرهنگ ایران» (اکنون = «مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات») واگذاردم. اشتباهی که در این چاپ رفته است یکی این است که تاریخ چاپ دوم نه پشت جلد آمده است و نه در پایان

---

۱. «بنونیست» (Benueniste) هم از اینکه «مارکوارت» (J.Maxkwart) این دو نام را یکی می‌داند در شگفت است (JA. ص ۲۴۶ زیرنویس ۱). هومباخ (H.Humbach) در مقاله‌ای به نام زدرکرت در گرگان (Zadrakarta in Hyrkanien) نام این شهر (Zadrakarta) را که در «اناباز» (Anabaz) در شمار شهرهای گرگان آمده است، گونهٔ کوتاه شدهٔ Zariadrakarta (کرده یا ساختهٔ زدرس (Zadres) و زدرش را کوتاه شدهٔ Zariadres و در نتیجه او را شخصی تاریخی می‌داند (نک، Acta Antiqua Hungarica، ۲۵، ۱۹۷۷ ص ۱۴۵-۱۴۷).

مقدمه کوتاه من، و دیگر آنکه در این چاپ، در دو جا، به واژه‌ای، واوی (ا) افزوده شده است که در چاپ نخست نیست و آن به واژه ( ۱۴۳ ) است که به ( ۱۴۲۱ ) تصحیح شده است (۳۲§ هر دو جا). نسخه‌ای که عکس آن برای چاپ دوم این کتاب به کار رفته است، نسخه‌ای بوده است که من در سر درس پهلوی «هنینگ» از آن استفاده می‌کردم. افزودن «واو» (ا) به این واژه در خواندن Viān به جای Xān از افادات اوست و افزودن واو (ا) به متن کارمن؛ افزایشی که در هنگام چاپ بایستی سترده می‌شد و بدبختانه نشده است.

۱۸ - در ۱۹۷۰ احمد تفضلی، پژوهشی دربارهٔ واژه «دار» ( ۲۵§ ) کرده و آن را به «تیغ» ترجمه کرده است که در مجله آسیایی (JA.) پاریس چاپ شده است.

(Notes Pehlevies 1. JA. 258, 1970 [1971] 89 - 91.

۱۹ - در ۱۹۷۴ «کلیما» (O.Klima) در واژه‌نامه ادبیات شرقی چاپ لندن (Dictionary of Oriental Literature, London) شرحی دربارهٔ این متن پهلوی آورده است.

و هم‌باز در ۱۹۷۶ از آن در Slovník Spisovatelů Asie & Afriky چاپ پراگ،

از آن یاد می‌کند.

۲۰ - در ۱۳۵۴ (۱۹۷۵) رحیم عقیقی، در مجلس بزرگداشت دقیقی طوسی، در سخنی که دربارهٔ «حماسهٔ دقیقی و نوشته‌های پهلوی» ایراد کرده است. از «یادگار زیران هم» نامی برده است و پاره‌ای از همانندیاها و ناهمانندیهای آن‌ها را با هم سنجیده است. (نک. مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، دانشگاه فردوسی سال یازدهم شمارهٔ ۴ ص ۶۶۶ - ۶۷۶).

۲۱ - در ۱۹۷۵ «اوتاس» (B.Utas) مقاله‌ای دربارهٔ انشاء و ترکیب این نامهٔ پهلوی نوشته است (= On the composition of the Ayyatkār-i Zarērān) (نک Acta Iranica V. Monumentum H.S.Nyberg II. 399-418. او هم مانند «بنونیت» همهٔ متن را شعر دانسته است. به فعل‌های این متن توجه ویژه‌ای نشان داده است و، به درست، باور دارد که در نقل داستان همهٔ فعل‌های آن، در اصل، بایستی به زمان حال بوده باشد. نام متن



(ایاتکار زیریران) را یادگار خاندان زیریر<sup>۱</sup>، ترجمه کرده است. در آوانویسی هم، روش او، روش تاریخی آوانویسی است، چنانکه شیوهٔ استادانی چون «بیلی» و «نوبرگ» است و از نوآوران پیروی نکرده است (نک - ص ۴۰۰، همین مقاله).

۲۲ - همو (Utas) باز در ۱۹۷۶، دربارهٔ فعل‌ها و پیشوندهای فعلی این متن مقاله، مفصّلی نوشته است. (Verbs and Preverbs in the Ayyatkār - i Zarēran) نک: Acta Orientalia, 37, 1976. ص ۷۵ - ۱۱۰.

۲۳ - در ۱۹۸۱ داود منشی‌زاده، متن و آوانوشت و ترجمهٔ آلمانی آن را در شمار پژوهشهای هند و اروپایی دانشگاه اوپسالا به چاپ رسانده است. (Die Geschichte Zarēr's ausführlich kommentiert. Acta Universitatis Upsalensis. Studia Indoeuropaea Upsaliensia, 4. Uppsala 1981.)

و آن را با شاهنامه (اشعار دقیقی) و ترجمهٔ عربی آن از «بنداری» و «غرر اخبا»، ملوک‌الفرس ثعالی سنجیده است. یادداشت‌هایی هم دربارهٔ متن پهلوی و متن فارسی شاهنامه و فهرستی از واژگان متن بدان افزوده است.

۲۴ - در ۱۹۸۲ شیرؤ (P.O.Skjaervø) انتقادی بر پژوهش منشی‌زاده نوشته است. (نک. JRAS. ص ۱۹۲).

۲۵ - در ۱۹۸۳ ماسوخ M.Macuch نیز نقدی بر آن (ترجمه منشی‌زاده) نوشته است. نک (Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft (ZDMG) 133, 1983 p. 454-5.)

۱. «آن» پایان واژهٔ «زیریران» (نشان نسبت) مربوط به خود رزیر می‌شود (= یادگار زیریر). سنج. بهاران، «نیم‌روزان»، مرگان (= تعزیه مجلس ختم) و جز آن (سنج. ۷۷\$ زیریران کین = کین زیریر). این پسوند در فارسی نو و میانه بیشتر نسبت پدری را می‌رساند: اردشیر بابکان، / عمر عبیداللهان. در فارسی نو کسرهٔ اضافه میان دو نام هم همین نسبت را می‌رساند. حسنِ تقی یعنی حسن پسر تقی. نامهایی مانند «محمد حسین» و جز آن بایستی در اصل محمدِ حسین (با کسرهٔ اضافه میان دو نام) برای رساندن نسبت پدری (= محمد حسینان، محمد پسر حسین) بوده باشد که پس از افتادن کسرهٔ اضافه نامی مرکب و برای یک نفر به کار رفته باشد.

۲۶ - لازار (G.Lazard) هم در ۱۹۸۳ در مجله *Studia Iranica* XII ص ۲۹۰ - ۲۹۱ آن را نقد کرده است.

۲۷ - در ۱۹۸۳ مهرداد بهار ترجمه فارسی آن را در بخش هیجدهم «پژوهشی در اساطیر ایران» (پاره نخست، تهران ۱۳۶۲ ص ۲۱۴ - ۲۲۴) آورده است.

۲۸ - در ۱۹۸۴ «مک کنزی» (D.N.Mackenzie) انتقاد مفصلی بر ترجمه منشی زاده (شمه. ۲۲) در «مجله هند و ایرانی» نوشته است (نک. *Indo Iranian Journal* 27, 1984, 155-63).

۲۹ - در ۱۹۸۶ منصور شکی، نکته‌ای چند درباره «یادگار» نوشته و انتقادی جامع و مفید از کارهای پیشین، (نوبرگ، منشی زاده، مک کنزی) کرده است و پیشنهادهایی خوب و پذیرفتنی برای خواندن واژه‌هایی چون *نسر-ن* (§ ۲۸) و *نسر-ن* (§ ۳۸) داده است. (نک. *Archiv Orientalni* 54, 1986, p. 257-71: Observations on the Ayadgār i Zarērān).

۳۰ - و هم در این سال (۱۹۸۶) گنولی (Gh.Gnoli) مقاله‌ای به نام «پارسی میانه ایر، ایرانی "Mittelyersisch ēr "Iranier"، واژه‌ای که در «یادگار» به گونه مفرد (§ ۷۹) و جمع (§§ ۳۲ و ۳۳) (جز آن) به کار رفته، نوشته است که در «جشن نامه هوم باخ»

(*Studia Grammatica Iranica, Festschrift für Helmut Humbach. Hrsg. von*

R.Schmitt und P.O.Skjaervø, München, 115-24.) چاپ شده است.

۳۱ - در ۱۳۶۷ (۱۹۸۸) م.ت. راشد محصل «درباره حماسه زریر» مقاله خوب و مفصلی به همین نام (=درباره حماسه زریر) در «فرهنگ» کتاب دوم و سوم ص ۴۵۷ - ۴۹۴ نوشته است. در این مقاله قهرمانان داستان، صحنه‌های گوناگون و همانندیهای لفظی در سه متن «یادگار» و «شاهنامه» و «غرر اخبار ثعالبی» با هم سنجیده شده است.

۳۲ - سعید عربان متن‌های پهلوی جاماسپ آسارا از روی چاپ دوم بی آنکه از من یا مؤسسه مطالعات و تحقیقات) چنانکه شیوه امانت در تحقیقات است. اجازه‌ای بگیرد، با همان مسامحتی که در چاپ آن رفته است (نستردن واو (ا) افزوده به واژه

۱۹۳ ( چاپ کرده است.

۳۳- در ۱۳۷۱ (۱۹۹۲) کتابیون مزدآپور به چند واژه از یادگار زریران پرداخته است که در بندهای ۸۴-۸۶ و در پایان نوشت این متن آمده است (نک. «فرهنگ» کتاب سیزدهم ص ۲۰۷-۲۱۶).

۳۴- در پایان باید از دوستی از دست رفته، شادروان «میرودود سیدیونسی» یادکرد. وی از دبیران دانشمند آموزش و پرورش و از فرهختگان ممتاز دانشکده ادبیات تبریز بود. در پایان زندگانی کوتاه خود ریاست کتابخانه ملی نخجوانی (هدیه روانشاد محمد نخجوانی به شهر تبریز) را داشت. زبان پهلوی را در دانشکده ادبیات تبریز فراگرفت و بس آمدی واژگان «یادگار زریران» را به عنوان رساله یا مقاله‌ای که بایستی می‌نوشت برگزید و فراهم ساخت (۱۳۳۴/۱۹۵۵). یادآوری نام این دوست دیرین را، بس آمدی فراهم آورده اورا، پس از بررسی دوباره به واژه‌نامه کتاب حاضر می‌افزایم. خدایش بیامرزد.

\* \* \*



متن پهلوی

یادگار زریران



— 655 —

॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥  
 ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥  
 ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

# בהדרג

૧. - સુત્ર ૬ ॥ શ્રી યોગેશ્વરે કથ્યેત્ ॥ ૧ ॥  
 ૨. - યોગેશ્વરે કથ્યેત્ ॥ ૧ ॥  
 ૩. - યોગેશ્વરે કથ્યેત્ ॥ ૧ ॥  
 ૪. - યોગેશ્વરે કથ્યેત્ ॥ ૧ ॥  
 ૫. - યોગેશ્વરે કથ્યેત્ ॥ ૧ ॥  
 ૬. - યોગેશ્વરે કથ્યેત્ ॥ ૧ ॥  
 ૭. - યોગેશ્વરે કથ્યેત્ ॥ ૧ ॥  
 ૮. - યોગેશ્વરે કથ્યેત્ ॥ ૧ ॥  
 ૯. - યોગેશ્વરે કથ્યેત્ ॥ ૧ ॥  
 ૧૦. - યોગેશ્વરે કથ્યેત્ ॥ ૧ ॥

۲ سوسلوس و کلدو

- ۱ است سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو
- ۱۰ سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو
- ۱۱ سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو
- ۱۲ سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو
- ۱۳ سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو
- ۱۴ سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو
- ۱۵ سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو
- ۱۶ سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو
- ۱۷ سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو
- ۱۸ سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو سوسلوس و کلدو





15

[illegible]

17 JJ. 17JJ. 18 JJ. adds 16. 19 JJ. 16. 20 MK. 21 JJ. 16.  
22 MK. 23 Both 17JJ.



7

• מחלוקת

FO

89

(continued)

اولی

RV

FA

10112-0

10-11-1944

اسو ۱۱۱

[illegible]

1542

۱۵۶۱

1. 2014

11

44

..

۱ - ۴۵۵

35 JJ. 36 JJ. 37 Both 38 MK. 39 JJ. 40 Both Add 41 Both 42 Both 43 Both 44 Both



^

7.

91

٦٢

۶۳

98



1.

✓ 1

VP

۷۳

VF

VO

v6



11

A. •

AF

71 JJ. omits. 72 MK. ~~De~~. 73 Both prefix ,. 74-75 JJ. omits. 76 JJ. ~~2~~. 77 Both omits. 78 MK. ~~for~~.

## 12

Λ F

॥ अथ नृपस्य चरित्रम् ॥

۸۵

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

சென்னை ௧௮௮௩ டிசம்பர் ௨௭

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

འགྲོ་བུ་སྐད་རྒྱུ་ལྟར་ཡིན་པའི་མཛུགས་སྤྱི་ལོ་༢༠༡༦ ལོའི་ཕྱི་ལོ་

[illegible]

ଆମର ସମସ୍ତ କର୍ମ ସମ୍ପନ୍ନ ହେଉ ।

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

אשר יאמר אליו ואלה הן המעשרות אשר יעשר לך

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ १ ॥

[illegible]

*(Faint handwritten notes at the bottom of the page)*

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

[illegible]

ନିମ୍ନ ଉଲ୍ଲେଖ କରାଯାଇଥିବା ସର୍ବସମ୍ପତ୍ତିକୁ ନେଇ ଏକ ପ୍ରାଥମିକ ମୂଲ୍ୟାଙ୍କନ କରାଯାଇଛି ।

... ..

၁။ မြန်မာနိုင်ငံတော်၏ အခြေခံဥပဒေနှင့် အညီ

[illegible]

۱۔ اد اکملہ ۱۔ سن ۱۹۷۱ء و ۱۹۷۲ء • سب سے زیادہ ۱۹۷۱ء و ۱۹۷۲ء

[illegible]

• ॥ १०८८ ॥ १०८८ ॥

[illegible]

1. התאחדות העובדים העצמאיים בארץ ישראל העברית החדשה העובדים העצמאיים בארץ ישראל העברית החדשה

۱۳

• • •

83 JJ. עד, MK. עד. (?) 84 JJ. על. 85 JJ. על. 86 MK.  
87 JJ. על. 88 Both על. 89 JJ. על. 90 JJ. על.



10

1 - v

1.9

11.

● ● ●

112



# سهرسوسه . کدو ۱۷

۱۷ سهرسوسه . کدو  
 ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷  
 ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷  
 ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷  
 ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷  
 ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷  
 ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷  
 ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷

۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷  
 ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷  
 ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷  
 ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷  
 ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷ سهرسوسه . کدو ۱۷





ترجمه متن پهلوی

# یادگار زیران

و

سنجش آن با شاهنامه



### یادگار زیران

به نام دادار هرمزد

\* - به نام دادار هرمزد اُمرَوای جهش<sup>۱</sup>  
نیک، تندرستی اُ دیرزیشی<sup>۲</sup> همه بهان  
اُفرارون کنشت<sup>۳</sup> (هکرکاران)، بویژه<sup>۴</sup> او  
که این برایش نویسانده شد.

۱ - این را یادگار زیران خوانند، بدانگاه  
نوشته شد که گشتاسپ شاه با  
پُسران، برادران، خاصان<sup>۵</sup> (= و  
اسپوران) اُهمالان خویش، این دین  
ویژه مزدیسنان را، از هرمزد  
پذیرفت.

### شاهنامه

از داستان پادشاهی گشتاسپ (از دقیقی)

۵۲ - چو شنید از او [= زرتشت] شاه به دین به  
پذیرفت از او دین و آیین به  
نبرده برادرش، فرخ رزیر  
کجا ژنده پیل آوریدی به زیر

۵۵ - سران بزرگ از همه کشوران  
پزشکان دانا و گندآوران  
همه سوی شاه زمین آمدند  
نهشتند کژی به دین آمدند<sup>۶</sup>  
پدید آمد آن فره ایزدی

برفت از دل بدسگالان بدی

۲ - پس ارجاسپ<sup>۷</sup> خیونان خدای را

آگهی (=ازد) آید<sup>۸</sup> که گشتاسپ شاه

با پسران اُ برادران، خاصان اُ همالان

خویش این دین ویژه مزدیستان را از

هرمزد پذیرفت.

۳ - پس ایشان را گران دشخواری بود

۹۳ - پس آگاه شد نَرَه دیوی از این

هم اندر زمان شد بر شاه چین

[و به او پیغمبری زرتشت را و دین -

پذیری گشتاسپ را گزارش داد]

۱۰۰ - چو ارجاسپ بشنید گفتار دیو

فرود آمد از گاه ترکان خدیو

از اندوه، او سست و بیمار شد

دل و جان او پر ز تیمار شد

[پس سران لشکر خود را فراخواند، که:]

۱۰۹ - سر نامداران ایران سپاه

گرانمایه فرزند لهراسپ شاه

که گشتاسپ خوانندش ایرانیان

بیست او یکی کشتی بر میان

برادرش نیز آن سوار دلیر

سپهدار ایران که نامش زریر

همه پیش او [زرتشت] دین پژوه آمدند

بدان پیر جادو ستوه، آمدند<sup>۹</sup>

گرفتند از او سر بسر دین اوی

جهان پر شد از رسم و آیین اوی

۱۱۵ - یکی نامه باید نوشتن کنون

سوی آن زده سر ز فرمان برون

بیایدش دادن بسی خواسته

که نیکو بود داده ناخواسته  
 مر او را بگفتن کز این راه زشت  
 بگرد و بترس از خدای بهشت  
 ۱۱۹- گر ایدون که نپذیرد او پند ما  
 پَساید سر و پای او بند ما<sup>۱۰</sup>  
 سپاه پراکنده باز آوریم  
 یکی خوب لشکر فراز آوریم  
 به ایران شویم از پی کار اوی  
 ترسیم از آزار و پیکار اوی  
 برانیمش از پیش و خوارش کنیم  
 ببندیم و زنده به دارش کنیم<sup>۱۱</sup>  
 ۱۲۴- بر این ایستادند گردان چین  
 دو تن نیز کردند از ایشان گزین  
 یکی نام او بیدرفش بزرگ  
 گوی تیز و جادو، سبته و سترگ<sup>۱۴</sup>  
 دگر جادوی نام او نامخواست  
 که هرگز دلش جز تباهی نخواست  
 یکی نامه بنوشت و خوب وهزیر  
 سوی نامور حَسر و دین پذیر<sup>۱۵</sup>  
 ۱۷۴- فرازش نوردید و کردش نشان<sup>۱۶</sup>  
 بدادش بدان هر دو جادوفشان  
 بفرمودشان گفت «بخرد بوید  
 به ایوان او با هم اندر شوید  
 چو او را ببینید بر تختگاه

۴- از ایشان بیدرفش (= ویدرفش) جادو  
 اُ نامخواست هزاران<sup>۱۲</sup> با دو  
 بیورسپاه گزیده به بیسپانی<sup>۱۳</sup>  
 (سفارت) به ایران شهر آید.

کنید آن زمان خویشان را دو تاه  
 بر آیین شاهان نمازش برید  
 [ا] بر تاج و بر تخت او منگرید

۵- اُ پس جاماسپ پیشینیان سردار<sup>۱۷</sup>  
 زود اندرون اندر شود<sup>۱۸</sup> اُ به  
 گشتاسپ شاه گوید<sup>۱۸</sup> که: «از  
 ارجاسپ خیونان خدای دو فرسته  
 (فرستاده) آمد که اندر همه شهر  
 (=کشور) خیونان از ایشان هژیر<sup>۱۹</sup>  
 تر نیست.

۶- یکی بیدرفش جادو، ددیگر  
 نامخواست هزاران، دو بیورسپاه  
 گزیده همراه<sup>۲۰</sup> دارند اُ گویند کمان  
 اندر به پیش گشتاسپ شاه هل».

۷- گشتاسپ شاه گوید ک- شان اندر به  
 پیش هل».

۸- اُ اندر شوند اُ به گشتاسپ شاه نماز  
 برند اُ نامه بدهند.<sup>۲۱</sup>

۹- ابراهیم<sup>۲۲</sup> دیوان مهست<sup>۲۳</sup> برپای  
 ایستد اُ نامه به بلند بخواند.

۱۸۳- چو از شهر توران به بلخ آمدند  
 به درگاه او بر پیاده شدند  
 پیاده برفتند تا پیش او  
 بر آن آستانه نهادند روی  
 ۱۸۷- بداندش آن نامه خسروی  
 نوشته بر او بر خط پیغوی

۱۰ - به نامه ایدون نوشته بود که:  
«شنیدم که شما بغان<sup>۲۴</sup> این دین  
ویژه مزدیسنان را از هرمزد  
پذیرفتید. مگر این دین را برای  
آن دارید که ما را زیان و  
دشخواری گران از شما شاید  
آمدن.<sup>۲۶</sup>»

۱۳۰ - سوی گردگشتاسپ شاه زمین<sup>۲۵</sup>  
سزاوارگاه آن کی بافرین  
از ارجاسپ سالارگردان چین  
سوار جهانگیر و گردگزین

۱۳۶ - شنیدم که راهی گرفتی تباه  
مرا روز روشن بکردی سیاه  
۱۵۲ - چو آگاهی آن سوی من رسید  
به روز سپیدم ستاره بدید<sup>۲۷</sup>  
۱۵۴ - چو نامه بخوانی سر و تن بشوی  
فریبده را نیزمنمای روی  
مر آن بند را از میان باز کن  
به شادی می روشن آغاز کن  
میفکن تو آیین شاهان خوش  
بزرگان گیتی که بودند پیش  
گر ایدون که پذیری این نیک پند  
ز من خود نیایدت هرگزگزند  
زمین گشانی و ترکان چین  
ترا باشد این همچو ایران زمین  
به تو بخشم این بیکران گنج ها  
که آورده ام گرد با رنجه ها  
نکورنگ اسپان با سیم و زر

۱۱ - بیک<sup>۲۸</sup> (ولی) اگر شما بغان  
پسندید<sup>۲۹</sup> این دین ویژه هلیلید،  
باما هم کیش شوید، پس به  
خدایی (=پادشاهی) تان پرستیم،  
پس تان دهیم سال به سال. بس  
زر، بس سیم<sup>۳۰</sup> اُبس گاه  
شهریاری.

به استامها درنشاندۀ گهر.

۱۶۲ - ورایدون که نپذیری این پند من

پسای گران آهین بند من

بیایم پس نامه تا چندگاه

کنم کشورت را سراسر تباه

بیارم سپاهی ز ترکان چین

که بنگاهشان برتابد زمین

بسوزم نگاریده کاخ تو را

و بن برکنم بیخ و شاخ تو را

زمین تان سراسر بسوزم همه

تنان تان به ناوک بدوزم همه

ز ایرانیان هر چه مرد است پیر

کشان بنده کردن نباشد هژیر

از ایشان نیاید فزونی بها

کنمشان همه سر ز تن ها جدا

زن و کودکانتان بیارم به پیش<sup>۳۲</sup>

کنمشان همه بنده در شهر خویش

زمینتان همه پاک ویران کنم

درختانش از بیخ و بن برکنم.

۱۸۸ - چو شاه جهان نامه را باز کرد

برآشت و پیچیدن آغاز کرد

به ایشان نمود آن سخنهای زشت

که نزدیک او شاه توران نوشت

۱۲ - ااگر این دین بنهلید ابا ما هم کیش

نشوید، پس شما را بررسیم،

خوید خوریم ا خشک سوزیم ا

چارپای ا دو پای از شهر

(=کشور) برده گیریم ا پس شما

را به بند<sup>۳۱</sup> گران ا دشخواری کار

فرماییم.

۱۳ - پس گشتاسپ شاه را، چون سخن

ایشان شنود، دشخواری گران

بود.<sup>۸</sup>



۱۴ - اُ پس آن تهم سپاهبدینو، زیر  
چون بیند که گشتاسپ شاه  
نهیک<sup>۳۳</sup> شد، زود اندرون اندر  
رود.<sup>۸</sup>

۱۵ - اُ به گشتاسپ شاه گرید که: «اگر  
شما بغان پسندید (=سپید) من  
این نامه را پاسخ فرمایم کردن.

۱۶ - گشتاسپ شاه فرماید (= فرمان  
دهد) که نامه را پاسخ کن.<sup>۸</sup>  
۱۷ - اُ آن تهم سپاهبد نیو، زیر، نامه را  
آنگونه پاسخ فرمود کردن که: از  
گشتاسپ شاه ایران دهیوبد<sup>۳۴</sup> به  
ارجاسپ خیونان شاه درود.<sup>۳۵</sup>

۱۸ - نخست، نه ما این دین ویژه را هلم  
اُ نه با شما هم‌کیش شویم<sup>۳۶</sup>. اُ ما  
این دین ویژه را از هر مزد  
پذیرفتیم اُ بتهلم، بیک (=ولی)  
شما را ددیگر ماه انوش  
خوریم.<sup>۳۷</sup>

۲۱۱ - سپهدار ایران که نامش رزیر  
نبرده دلیری چو دژنده شیر  
به شاه جهان گفت کای نامدار  
چو دستور باشد مرا شهریار  
که پاسخ کنم جادو ارجاسپ را  
پسند آمد این شاه گشتاسپ را  
هلا گفت برخیز و پاسخش کن  
نکال تکینان خلخش کن!  
[در شاهنامه. زیر و اسفندیار و  
جاماسپ نامه را آماده می‌کنند]

۲۱۹ - بدین ماه ار ایدون که خواهد خدای  
بیوشم به رزم آهنینه قبا  
به توران زمین اندر آرم سپاه  
کنم کشور گرگساران تبا

- ۱۹ - آنجا به آن بیشه تیه (تهی)<sup>۳۸</sup> اُ  
 مرغ<sup>۳۹</sup> زرتشتان که نه کوه برز  
 (=بلند) است اُ نه وَر (دریاچه -  
 مرداب) ژرف، بیک (ولی) به آن  
 دشت هامون اسپان نیو<sup>۴۰</sup> اُ پیکان  
 گزاری.
- ۲۰ - شما از آن جا آید تا ما از ایدر  
 آییم. شما ما را بینید، ما شما را  
 بینیم.
- ۲۱ - اُ شما را نماییم که چون زده  
 (=کشته) شواد<sup>۴۱</sup> دیو از دست  
 یزدان.
- ۲۲ - ابراهیم دبیران مهست<sup>۴۲</sup>، نامه را  
 مهر کند<sup>۴۲</sup> (به پایان رساند) اُ  
 بیدرفش جادو اُ نامخواست  
 هزاران نامه را بپذیرند اُ به  
 گشتاسپ شاه نماز برند [اُ]  
 روند<sup>۴۳</sup>
- ۲۶۵ - به روز نبرد ار بخااهد خدای  
 به رزم اندر آرم سرت زیر پای
- ۲۶۶ - چو سالار بیکند نامه بخواند<sup>۴۳</sup>  
 فرود آمد از گاه و خیره بماند  
 [پس، از آمدن سپاه ارجاسپ به  
 ایران زمین و آرایش سپاه او یاد می کند  
 (که در یادگار سخنی از آن به میان  
 نیست) چون به گشتاسپ آگاهی

می‌رسد که سالار چین با سپاه از جای  
جنبید.]

۲۸۸ - سپهبدش را گفت [گشتاسپ] فردا پگاه  
بیاری پیل و بیاور سپاه

۲۸۹ - سوی مرزدارانش نامه نوشت  
که خاقان ره رادمردی بهشت

۲۹۰ - بیایید یکسر به درگاه من  
که بر مرز بگذشت بدخواه من

۲۹۱ - چو نامه سوی رادمردان رسید  
که آمد جهانجوی دشمن پدید  
سپاهی بیامد به درگاه شاه  
که چندان ند بر زمین برگیاه  
ز بهر جهانگیر شاه جهان  
ببستند گردان گیتی میان

۲۳ - پس گشتاسپ شاه به زریر برادر  
فرمان دهد که: بر سر کوه‌ها<sup>۴۴</sup>  
آتش فرمای کردن.

۲۴ - شهر (=کشور) آگاه (=ازد) کن، اُ  
بیسپان (پیام‌بر، جارچی) آگاه کن  
که جز مُغ مرد[ان] که آب و آتش  
بهرام یزنند (=ستانید) اُ  
پهریزند<sup>۴۵</sup> (پرهیزند) پس، از ۱۰  
سال تا ۸۰ سال هیچ مرد به خانه  
خویش بنماند.

۲۵ - ایدون کنید که دیگر ماه به در  
گشتاسپ شاه آید اُ اگر نه که آید  
اُ آن دار (=شمشیر)<sup>۴۶</sup> با خویشتن  
بنیارید، آنجاثان به دار فرماییم  
کردن.

۲۶ - پس هر مردم را که از بیسپان  
(پیام‌آور، جارچی) آگهی (=ازد)  
آید به در گشتاسپ شاه آیند به  
هم سپاه[ی]<sup>۴۷</sup> اُ تمبک زنند<sup>۴۸</sup> اُ  
نای زنند<sup>۴۸</sup> اُ گاودمب<sup>۴۹</sup> بانک  
کنند.

۲۷ - پس کاروان ایورز (سان، رژه، تمرین) کنند پیلبا[نا]ن به پیل روند، اُستوریا[نا]ن به ستور روند. گردونه دار[ان] به گردونه روند.

۲۸ - بس ایستد (= بسیار باشد) شفرهٔ ۵۰ رستمی، بس تیردان ۵۱ پرتیر اُ بس زره جوشن ۵۲ اُ بس زره چهار کرد (چهارتگه، چهار پاره)

۲۹ - اُ کاروان (= سپاه) ایرانشهر ایدون بایستند ک[شان] بانگ به آسمان شود اُ [آوای] پاشان ۵۳ به دوزخ شود.

۳۰ - به راه که شوند گذر ایدون ببرند ۵۴ که با آب بشوند ۵۵ که تا یک ماه آب را خوردن نشاید.

۳۱ - تا ۵۰ روز روشن نبود، مرغ نیز نشیم نیابد مگر که بر سر اسپان اُ تیه ۵۶ نیزگان یا سرکوه ۵۷ نشیند. از گـررد اُ دود شب اُ روز ناپیدا[بود].

۲۹۹ - دگر روز گشتاسپ باموبدان

ردان و بزرگان و اسپهبدان

گشاد آن در گنج پرکرده جم

سپه را بداد او دو ساله درم

چو روزی ببخشید و جوشن بداد

بزد نای و کوس و بنه برنهاد

۳۰۴ - ز تاریکی و گردِ اسپ و سپاه

کسی روز روشن ندید و نه ماه

ز بس بانگ اسپان و از بس خروش

همی ناله کوس نشیند گوش

درفشان بسیار افراشتند

سرنیزه از ابر بگذاشتند

۳۰۷- از این سان همی رفت گشتاسپ شاه

ز کشور به کشور همی شد سپاه

۳۰۹- چو از بلخ بامی به جیحون رسید

سپهدار لشکر فرود آورد

۳۱۰- بشد شهریار از میان سپاه

فرود آمد از باره بر شد به گاه

بخواند او گرانمایه جاماسپ را

کجا رهنمون بود گشتاسپ را

سر موبدان بودو شاه ردان

چراغ بزرگان و اسپهبدان

چنان پاک تن بود و پاکیزه جان

که بودی بر او آشکارا، نهان

ستاره شناس و گرانمایه بود

۳۲- پس گشتاسپ شاه به رزیر برادر

فرمان دهد<sup>۵۸</sup> که گیان<sup>۵۸</sup> کن (چادر

بزن) تا ایرا[نیا]<sup>۵۹</sup> نیز گیان کنند

تا ما بدانیم که شب است یا روز

۳۳- پس رزیر از گردونه بیرون آید<sup>۶۰</sup>

گیان کند<sup>۶۰</sup> ایرا[نیا] گیان کنند<sup>۶۰</sup>

گرد [ا] دود بنشیند، ستاره<sup>۶۰</sup> ماه

در آسمان پیدا بود<sup>۶۰</sup>

۳۴- پس زنند سیصد میخ آهنین که به

آن بندنند سیصد رسن<sup>۶۰</sup> که از هر

رسنی سیصد درای زرین آویزان

بود.

۳۵- پس گشتاسپ شاه به کیگاه نشیند<sup>۶۰</sup>

جاماسپ بیتخش (وزیر،

صدراعظم) به پیش خواهد.

گوید که: «من دانم که تو

جاماسپ دانا<sup>۶۰</sup> آیینا<sup>۶۰</sup> شناسایی.

۳۶- این نیز دانی<sup>۶۱</sup> که چون ده روز

باران آید، چند سرشک (قطره)

بر زمین آید<sup>۶۱</sup> چند سرشک آبر

سرشک آید.

- ۳۷- اُنیز این دانی که گیاهان (اوروران)  
[چون] بشکُفند<sup>۶۲</sup> گل کدام روز  
بشکُفد اُنِ کدام شب اُنِ کدام  
فردا.
- ۳۸- این نیز دانی که کدام هوا<sup>۶۳</sup> آب  
دارد اُکدام ندارد.
- ۳۹- این نیز دانی که فردا روز چه شود  
اندر اُنِ ازدها رزم گشتاسپی. از  
پُسران اُ برادرانِ من کی گشتاسپ  
که زید اُکه میرد.
- ۴۰- گوید جاماسپ بیتحش که کاش از  
مادر نزادمی یا چون زادمی به  
بخت خویش به کودکی<sup>۶۴</sup>  
بمردمی یا مرغی بودم به دریا  
افتادمی یا شما بغان این پرسش  
از من نمی پرسیدید<sup>۶۵</sup> بیک  
(ولی) چون پرسیدید<sup>۶۵</sup> نخواهم  
(=نه کامم)<sup>۶۶</sup> مگر که راست  
گویم.
- ۴۱- اگر شما بغان پسندید<sup>۶۷</sup> دست  
راست (=دَشن) خویش [تا روی  
بالا(۹)] برید<sup>۶۷</sup>، به فرّ هر مزد،  
به<sup>۶۸</sup> دین مزدیستان اُ جان برادر،
- ۳۱۹- نیامدش خوش پیر جاماسپ را  
به روی دژم گفت گشتاسپ را  
که ای کاشکی ایزد دادگر  
ندادی مرا این خرد وین هنر  
مرا گر نبودی خرد، شهریار  
نکردی ز من بودنی خواستار  
نگویم من این، ور بگویم به شاه  
کند مرا شاه شاهان تباه
- مگر بامن از داد پیمان کند  
که نه بد کند خود، نه فرمان دهد

زریر سوگند خورید<sup>۶۹</sup> شمشیر  
 پولادین (نهیید؟) [از] تی  
 (=نوک) تا دسته (=دست‌پناه)  
 سه بار بمال[ید] <sup>۷۰</sup>کت نی زنم اُ  
 نی اوژنم<sup>۷۱</sup> اُنی به دیبهر<sup>۷۲</sup>  
 (=زندان) دارم<sup>۷۳</sup>، تا گویم که چه  
 بود اندر آن رزم گشتاسپان.

۴۲ - پس گشتاسپ شاه گوید که: به فرّ  
 هرمزد اُ دین مزدیسنان اُ جان  
 رزیر برادر سوگند خورم کت نه  
 زنم اُ نه اوژنم اُ نیز نه به دیبهر  
 (زندان) دارم.

۳۲۳ - جهاندار گفتا به نام خدای  
 به دین و به دیناور پاک‌رای  
 به جان رزیر آن نبرده سوار  
 به جان گرانمایه اسفندیار  
 که نه هرگز روی دشمن کنم  
 نه فرمایمت بد نه خود من کنم  
 تو هرچ اندر این کاردانی بگوی  
 که تو چاره دانئی و من چاره‌جوی

۴۳ - پس گوید جاماسپ بیتخش که:  
 «اگر شما بغان پسندید (سهیت)  
 این بزرگ سپاه ایرانشهر را از  
 مشک [پرزین]<sup>۷۴</sup> (=مُشکو،  
 خرگاه) پادشاه یک تیر پرتاب  
 (پرتاب تیر، جهش تیر)<sup>۷۵</sup> فرازتر  
 فرماید نشاستن.

۴۴ - پس گشتاسپ شاه آن بزرگ سپاه  
 ایرانشهر را از مشک اُپرزین

گشتاسپان (خرگاه گشتاسپی)

یک تیر پرتاب (جهش تیر)

فرازتر فرماید نشستن.

۴۵ - پس گوید جاماسپ بیتخش که:

«آن به که از مادر نژاد [م] یا چون

زاد [م]. [م] مُرد [م] یا از کودکی<sup>۷۶</sup> به

پیمان نیامدم<sup>۷۷</sup>

۴۶ - فردا روز که کوبند نیو (پهلوان) به

نیو<sup>۷۸</sup> گراز به گراز<sup>۷۹</sup> (پهلوان)

بس مادر باپور، بی پور، بس پور،

بی پدر اُ بس پدر، بی پور اُ بس

برادر بی برادر اُ بس زن شویمند

بی شوی<sup>۸۰</sup> شوند.

۳۲۷ - خردمند گفت ای گرانمایه شاه

همیشه به تو تازه بادا کلاه

بدان ای نبرده کی نامجوی

چو در رزم، روی اندر آری به روی

بدان گه کجا بانگ و ویله کنند

تو گویی همی کوه را برکنند

به پیش اندر آیند مردان مرد

هوا تیره گردد ز گرد نبرد

جهان بینی آن گاه گشته کبود

زمین پر ز آتش هوا پر ز دود

اُزان زخم آن گرزهای گران

چنان پتک پولاد آهنگران

به مغز اندر افتد ترنگا ترنگ

هوا پر کند ناله بور و خنگ

بسی بی پدر گشته بینی پسر

بسی بی پسر گشته بینی پدر

۴۷ - بس آیند بارهٔ ایرانیان که گشاد

اروند<sup>۸۱</sup> روند، اندر خون خیونان

خدای (صاحب) خواهند اُ

نیابند.



۴۸ - آن به که نبینید آن بیدرفش جادو  
 [را] که آید اُ رزم تازد اُ<sup>۸۲</sup> گناه کند  
 اُ اوژند (=گشود) سپاهبد تهم،  
 زیر، برادر تو [را] اُ باره اش  
 ببرند. آن سیاه آهنین شُمبِ زیر  
 باره [را]. اُ نامخواست هزاران که  
 آید اُ رزم تازد اُ گناه کند اُ اوژند آن  
 پادخسرو پارسای<sup>۸۳</sup> مزدیسنان،  
 برادر تو [را]، اُ باره اش هم ببرند  
 آن زرین دریگبد [باره را] اُ<sup>۸۴</sup>  
 نامخواست هزاران<sup>۸۵</sup> که آید اُ  
 رزم تازد اُ گناه کند اُ اوژند آن  
 فرشاورد<sup>۸۶</sup> پسر تو را با نیم  
 نیزه<sup>۸۷</sup> دروغ (اهریمنی)، که تا  
 زاده شد تو [آش] از دیگر  
 فرزندان دوست تر [داری].<sup>۸۸</sup>

۳۶۱ - بیاید پس آن نَره شیر دلیر  
 نبرده سوار آن که نامش زیر  
 ۳۶۵ - به هر سو کجا بنهد آن شاه روی  
 همی راند از خون بدخواه جوی  
 بیاید یکی نام او بیدرفش  
 به سرنیزه دارد درفش بنفش  
 نیارد شدن پیش گرد گزین  
 نشیند به راه وی اندر کمین  
 چو شاه جهان باز گردد ز رزم  
 شکسته سلیح و گُسته گرز  
 بیندازد آن ترک تیری بر او  
 نیارد شدن آشکارا به روی  
 ابردست آن بیدرفش پلید  
 شود شاه آزادگان ناپدید.  
 [به روایت شاهنامه نخست اردشیر، پس  
 اورمزد، سپس شیداسپ به میدان جنگ  
 میروند و کشته می شوند پس از آنها  
 گرامی (یادگار = گرامی کرد) فرزندان  
 جاماسپ که پس از اینکه دشمن دستش  
 را می افکند گشته می شود (برخلاف  
 روایت یادگار) پس از او نستور  
 (=بستور) پس نیوزار (که کشته می شود)  
 پس از آنها زیر. درپیش گویی جاماسپ هم  
 از «نامخواست» نامی برده نمی شود.]

۴۹ - اُ تو را از پسر اُ برادر ۲۳ بمیرند  
(مُرد بوند)

۵۰ - پس گشتاسپ شاه چون آن سخن  
شَنَوَد<sup>۸</sup> از پیشگاه<sup>۸۹</sup> (متن =  
پروانگاه) به زمین اُفتد.

۴۰۳ - چو شاه جهاندار بشنید راز  
بران گوشه تخت خُسبید باز  
ز دستش بیفتاد رویینه گرز  
توگفتی برفتش همه فرّ و برز  
به روی اندر افتاد وبی هوش گشت  
نگفتش سخن نیز و خاموش گشت

۵۱ - اُ او به دست چپ (=هوی) کارد. اُ  
به دست راست (=دشن)  
شمشیر گیرد اُ تک (=حملة) به  
جاماسپ کند که: مَه درست  
آور،<sup>۹۰</sup> سمسار<sup>(۹)</sup><sup>۹۱</sup> جادو، چه  
تو را مادر جادو اُ پدر دروغزن  
بود.

۵۲ - اُ [اگر] آن گفت نبود. که من به فرّ  
هرمزد اُ دین مزدیسنان اُ جان  
برادر سوگند خوردم،<sup>۹۲</sup> پس من  
با این دو تیغ، شمشیر<sup>۹۳</sup> و کارد  
سرت [می]بریدم اُ به زمین  
[می]افکندم<sup>۹۲</sup>

۵۳ - پس جاماسپ گوید که: «اگر شما  
بغان شهید (بینید، پسندید)<sup>۹۴</sup> از  
این خاک برخیزید اُ به کیگاه

نشینید، چه «شاید بودن که شاید  
بودن<sup>۹۵</sup>. چون این [که] من گفتم  
شود.

۵۴ - گشتاسپ شاه نی برخیزد اُنی باز  
نگرد.

۵۵ - پس آن تهم سپاهد نیو، زریر<sup>۹۶</sup>  
شود اُگوید که: اگر شما بغان  
سهِید<sup>۹۴</sup> (=پسندید) از این خاک  
برخیزد اُ باز به کیگاه نشنید، چه  
من فردا شوم، با نیروی<sup>۹۷</sup>  
خویش خیون ۱۵ بیور اوژنم  
(=گُشم)

۵۶ - گشتاسپ شاه نی خیزد اُنی باز  
نگرد.

۵۷ - پس آن پاد خسرو پارسای  
مزدیسنان<sup>۹۶</sup> شود اُگوید که: اگر  
شما بغان سهِید<sup>۹۴</sup> از این خاک  
برخیزد اُ باز به کیگاه نشینید،  
چه من فردا روز شوم، اُ اوژنم  
(=گُشم) با نیروی خویش خیون  
۱۴ بیور.

۵۸ - گشتاسپ شاه نی خیزد اُنی باز  
نگرد.

۵۹ - پس آن فرشاورد، پسر گشتاسپ

شاه<sup>۹۶</sup> شود اُگوید که: «اگر شما  
 بغان سَهِید<sup>۹۴</sup> از این خاک  
 برخیزید اُ باز به کیگاه نشینید،  
 چه [من] فردا روز شوم اُ اوژنم با  
 نیروی خویش خیون ۱۳ بیور.  
 ۶۰ - گشتاسپ شاه نی خیزد اُ نی باز  
 نگرَد.

۶۱ - پس آن یل اسفندیار<sup>۹۶</sup> شود اُگوید  
 که: «اگر شما بغان سَهِید، از این  
 خاک خیزید اُ [اُ] باز به کیگاه  
 نشینید، چه من فردا روز شوم، به  
 فرّ هرمزد اُ دین مزدیستان اُ جان  
 شما بغان سوگند خورم که زنده  
 هیچ خیون بتهَلَم از آن رزم.

۶۲ - پس گشتاسپ شاه برخیزد اُ باز به  
 کیگاه نشیند اُ جاماسپ بیتخش  
 به پیش خواهد اُ گوید که:  
 «مباد<sup>۹۸</sup> ایدون چنانکه تو  
 جاماسپ گویی، چه من دزی  
 روین فرمایم کردن (ساختن) اُ  
 آن دز را دربندی آهین بفرمایم  
 کردم اُ پسران اُ برادران اُ

۴۰۶ - چو با هوش آمد جهان شهریار  
 فرود آمد از تخت و بگریست زار  
 «چه باید مرا»، گفت: «شاهی و گاه  
 که روزم همی گشت خواهد سیاه  
 که آنان که بر من گرامی ترند  
 گزین سپاهند و نامی ترند  
 همی رفت خواهند از پیش من  
 ز تن برکنند این دل ریش من

خاصان<sup>۹۹</sup> اندر آن دز فرمایم  
کردن و نشستن، شاید که به  
دست دشمنان نرسند.

به جاماسپ گفت: «ارچنین است کار  
به هنگام رفتن سوی کارزار  
نخواهم نبرده برادرم را  
نسوزم دل پیر مادرم را  
نفرمایم نیز رفتن به رزم  
سپه را سپارم به فرخ گوزم  
کیان زادگان و جوانان من  
که هر یک چنان چون تن و جان من  
بخواهم همه سر بسر پیش خویش  
نپوشم زرهشان، نشانم به پیش  
چگونه رسد نوک تیر خدنگ  
براین [۱] آسمان بر شده کوه سنگ؟

۶۳ - گوید جاماسپ بیتخش که: «اگر  
دزی روین فرمایی کردن، آن  
را نیر دربندی آهین بفرمایی  
کردن ایشان - پسران ا برادران ا  
خاصان<sup>۹۹</sup> تو، رامشهر<sup>۱۰۰</sup> کی  
گشتاسپ شاه - را اندر آن دز  
بفرمایی نشستن، پس آن آند  
دشمن، از شهر بازداشتن که  
توان؟

۴۱۸ - خردمند گفتا به شاه زمین  
که ای نیک خو شاه با آفرین  
گر ایشان نباشند پیش سپاه  
نهاده به سر برز آهن کلاه  
که یارد شدن پیش گردان چین  
که باز آورد فرّه پاک دین<sup>۱۰۱</sup>  
توزین خاک برخیز و بر شو به گاه  
مکن فرّه پادشاهی تباه  
که دادخدای است وزین چاره نیست  
خداوند گیتی ستمکاره نیست  
ز اندوه خوردن نباشدت سود  
کجا بودنی بود و شد کار بود<sup>۱۰۲</sup>

مکن دلت را بیشتر زین نژند  
به داد خدای جهان کن بسند.

۶۴ - چه آن تهم سپاهبد نیو، زریر، که  
شود. اوژند خیون ۱۵ بیور اُ آن  
یاد خسرو، پارسای مزدیستان که  
شود، اوژند خیون ۱۴ بیور اُ آن  
فرشاورد پسر تو، که شود. اوژند  
خیون ۱۳ بیور

۶۵ - گشتاسپ شاه گوید: «اکنون چند  
آیند. خیون از بنه [خویش] اُ چون  
یک بار آیند چند میرند اُ چند باز  
شوند؟

۶۶ - گوید جاماسپ بیتخش که: «۱۳۱  
بیور خیون از بنه [خویش] بیایند اُ  
چون یک بار آیند ۱۰۳، هیچ زنده  
باز به نشود مگر یک [تن]،  
ارجاسپ خیونان خدای.»

۶۷ - او را نیز یل اسفندیار گیرد، ازش  
دستی اُ پایی اُ گوشه بُرد اُ  
چشمیش به آتش سوزد، ۱۰۴ اُ او  
را بر خری دم‌بریده، به شهر  
(=کشور) خویش فرستد. اُ  
گوید که: «شو اُگوی که چه دیدی  
از دست من یل اسفندیار.

۶۸ - پس گوید کی گشتاسپ شاه که:  
 «اگر همه پسر[ان] اُ برادر[ان] اُ  
 و سپوران<sup>۱۰۵</sup> من، کی گشتاسپ  
 شاه اُ هوتوس - کیم خواهر اُ زن  
 [است] که از پسر تا دختر سی  
 [تن] ازش زاده شده است - همه  
 بمیرند، پس من این دین ویژه  
 مزدیسنان، چنانکه از هر مزد  
 پذیرفتم، بتهلم.

[گشتاسپ ارایش سپاه میدهد. زیر در  
 میان، به یک دست اسفندیار، به دست  
 دیگر شیدسپ، و پشت سپاه بستور را  
 می سپارد]

۴۴۷ - چو لشکر بیاراست برشد به کوه  
 غمی گشت از رنج و گشته ستوه  
 نشسته بران خوب تابنده گاه

همی کرد از آنجا به لشکر نگله  
 [ارجاسپ هم لشکر آرای می کند،  
 راست و چپ و میانه سپاه را به بیدرفش  
 و گرگسار و نامخواست می سپارد و خود  
 با صد هزار سوار گزین در پشت جای  
 می گیرد.]

[در شاهنامه نخست دلاوران دیگر به  
 میدان میروند و پس از دو هفته زیر به

۶۹ - پس گشتاسپ شاه به کوه سر  
 نشیند اُ نیرو<sup>۹۷</sup> با او بود ۱۲، ۱۲  
 بیور.

جنگ می‌رود ولی در یادگار نبرد نخست  
با زریر است]

۵۴۱- دو هفته برآمد بر این روزگار  
که هزمان همی تیزتر گشت کار  
به پیش اندر آمد زریر دلیر  
سمند بزرگ اندر آورده زیر  
به لشکرگه دشمن اندر فتاد  
چو اندر گیا آتش تیز و باد  
همی کشت از ایشان و می‌خوانید  
بر او نه استاد، هر کش بدید

۵۴۵- چو ارجاسپ دانست کان پور شاه  
سپه را همی کرد خواهد تباه  
بدان لشکر خویش آواز داد  
که بر داد خواهید خَلْخ به باد  
۵۵۳- کدام است مرد از شما نام‌خواه  
که آید پدید از میان سپاه  
یکی مردواری خرامد به پیش  
خنیده کند در جهان نام خویش  
مر او را دهم دختر خویش را  
سپارم بدو لشکر خویش را  
سپاهش ندادند پاسخش باز  
بترسیده بد لشکرش زان گراز

۷۰- اُ آن تهم سپاهبد نیو، زریر، کارزار  
آنگون نیک کنده چنان که آذر  
ایزد اندر نیستان افتد اُ بادش نیز  
یار بود. چون شمشیر فراز زند،  
ده، اُ چون باز کُشد (=وَزَد)، دهی  
خیون اوژند (=کُشد)، چون گشنه  
[اُ] تشنه شود، خون خیون بیند،  
شاد بُود (شود).

۷۱- پس ارجاسپ خیونان خدای، از  
کوه سر نگاه کند اُ گوید که: «از  
شما خیونان کیست که شود، با  
زریر کوشد (=نبرد کند) اُ کُشد  
آن تهم سپاهبد نیو، زریر را، تا  
زرستون (زرستر؟) دخترم را به  
زنی به او دهم که اندر همه شهر  
(=کشور) خیونان زنی از او  
خوب‌چهرتر نیست

۷۲- اُ او را بر همه شهر خیونان بیتخش  
کنم، چه اگر تا شب زریر زنده  
[بماند] پس دیر زمان[ی] نبُود که  
از ما خیونان هیچ زنده باز بنپاید.



۷۳ - پس آن بیدرفش جادو برپای  
ایستد، گوید که: «مرا اسپ زین  
سازید تا من شوم»

۷۴ - اُ اسپ زین سازند اُ بیدرفش جادو  
برنشیند اُ ۱۰۶ آن ژوپین ۱۰۷  
افسون کرده دیوان، اندر دوزخ،  
به خشم اُ زهر دیسته ۱۰۸  
(= اُ بداده) اُ آب بزه داده [را] فراز  
به دست ستاند اُ اندر رزم  
رود ۱۰۹ بیند که زیر کارزار  
چون نیک کند، فراز به پیش نیارد  
شدن...

۵۶۹ - پیامد پس آن بیدرفش سترگ  
پلیدی، سگی (!) جادوی، پیرگرگ  
به ارجاسپ گفت ای بلند آفتاب  
به زورو به تن همچو افراسیاب  
به پیش تو آوردم این جان خویش  
سپر کردم این جان شیرینت پیش  
شوم پیش آن پیل آشفته مست  
گر ایدون که یابم بر آن پیل دست  
به خاک افکنم پیش این شهریار  
به من بدهد آن لشکر بی شمار  
از او شاد شد شاه و کرد آفرین  
بدادش بدو باره خویش و زین  
همان تیز ژوپین زهر آب دار  
که بر آهنین کوه کردی گذار  
شد آن جادوی زشت ناپاک تن  
به نزد زیر آن سر انجمن  
چو از دور دیدش چنان پر ز خشم  
پراز خاک ریش و پراز خون دو چشم  
به دست اندرون گرز چون سام یل  
به پیش اندرون کشته چون کوه تل  
نیارست رفتنش در پیش روی  
ز پنهان همی تاخت بر گرد اوی

۷۵ - اُ از نهان از پشش فراز رود<sup>۱۱۰</sup> اُ  
 زریر را<sup>۱۱۱</sup> از زیر کمر بند اُ از بَر  
 گُستی، به پشت بزند اُ به دل  
 بگذارد اُ به زمین افکند، اُ پس  
 بنشیند آن [آوای] پرش<sup>۱۱۲</sup>  
 کمانان اُ بانگ نیو مردان.

۷۶ - پس گشتاسپ شاه از کوه سر نگاه  
 کند اُ گوید که: من پندارم<sup>۱۱۳</sup> که  
 کشته شد زریر ایران سپاهبدمان  
 چه اکنون نیاید [آوای] پرش  
 کمانان اُ بانگ نیو مردان.

ز پنهان بر آن شاهزاده سوار  
 بینداخت ژوپین ز هر آب دار  
 گذاره شد از خسروی جوشنش  
 به خون تر شد آن شهر یاری تنش  
 ز باره درافتاد پس شهریار  
 دریغ آن نکو شاهزاده سوار  
 فرود آمد آن بیدرفش پلید  
 سلیحش همه پاک بیرون کشید  
 ۵۸۶ - چو گشتاسپ از کوه سر بنگرید  
 مر او را بدان رزمگه بر ندید  
 گمانی برم، گفت کان گرد ماه  
 که روشن بُدی زو همه رزمگاه  
 نبرده برادرم فرخ زریر  
 که شیر ژیان آوریدی به زیر  
 فکنده است از اسپ کز تاختن  
 بماندند گردان وز انداختن  
 نیاید همی بانگ شه زادگان  
 مگر کشته شد شاه آزادگان  
 [یکی در می رسد و خبر کشته شدن زریر  
 را می دهد. گشتاسپ جامه می درد و  
 می خواهد خود به کارزار برود.  
 جاماسپ او را باز می دارد]

- ۷۷ - بیک (ولی) از شما ایرانیان<sup>۱۱۴</sup>  
 کیست که شود اُ زیران کین  
 خواهد؟ تا که او را همای - دخت  
 من - به زنی دهم که اندر همه  
 شهر (کشور) ایران زن از او  
 خوب چهرتر (یا نژاده تر) نیست.
- ۷۸ - اُمان اُکده (= خان و مان) زیر اُ  
 سپاهبدی ایران بدو دهم.
- ۷۹ - هیچ ایر[انی]<sup>۱۱۵</sup> آزاد پاسخ  
 ندهد<sup>۱</sup>، مگر آن پُس زیر کودک  
 ۷ ساله [که] همانا فراز به پای  
 ایستد<sup>۸</sup> اُگوید که: مرا اسپ زین  
 سازید تا من شوم اُ رزم ایرا[نیان]  
 بینم. واسپور گشتاسپان بینم، آن  
 تهم سپاهبد نیو، زیر، پدرم را.  
 اگر زنده یا مرده، چنان [که]  
 هست پیش شما بغان گویم.
- ۸۰ - پس گشتاسپ شاه گوید که: تو  
 مَشو، چه تو برنایی اُ رزمان پهریز  
 (=دفاع) ندانی اُ انگشت به تیر  
 نه خوسته<sup>۱۱۶</sup> است (=رنج  
 تیراندازی نکشیده است =
- ۶۰۷ - به لشکر بگفتا کدามست شیر  
 که باز آورد کین فرخ زیر؟  
 که پیش افکند باره بر کین اوی؟  
 که باز آورد باره و زین اوی؟  
 پذیرفتم این از خدای جهان  
 پذیرفتن راستان و میهان  
 که هر کز میانه نهد پیش پای  
 مر او را دهم دخترم راهمای.
- ۶۱۱ - ز لشکر نیاورد کس پای پیش  
 نجنید زیشان کس از جای خویش
- [در شاهنامه از گفتگوی گشتاسپ و  
 بستور سخنی به میان نیست.]

عادت نکرده است)

۸۱ - م[یادا] خیو[نا]ن رسند اُ تو را  
اوژندند [=کشند] چنانکه زیر،  
ایران سپاهبد [را] هم او زدند  
[=کشند] پس خیو[نا]ن دو نام  
برند که: ما اوژدیم (=کشیم)  
زریر ایران سپاهبد [را] اُ ما زدیم  
[=کشیم] بستور پُس او [را].

۸۲ - پس بستور، پنهان به آخور سردار  
گوید که: گشتاسپ فرمان داد که  
آن اسپ که چون زریر کودک  
بود، برنشست به بستور ده<sup>۱۱۷</sup>

۶۴۷ - اُ بستور پور زریر سوار  
ز خیمه خرامید زی اسپ دار  
یکی اسپ آسوده تیزرو  
جهنده یکی کوه آکنده خو  
بخواسش از آن اسپ دار پدر  
نهاد از بر او یکی زین زر

۶۵۱ - بپوشید جوشن بر او برنشست  
به میدان خرامید نیزه بدست  
از این سان خرامید تا رزمگاه  
سوی باب کشته بپیمود راه  
۶۶۱ - همی تاختش تا بُرِ او رسید

چو او را بدان خاک کشته بدید  
برفتش دل و هوش و از پُشت زین  
فکند از برش خویشتن بر زمین

۸۳ - اُ<sup>۱۱۸</sup> آخور سردار اسپ زین  
فرماید کردن اُ بستور برنشند اُ  
اسپ فراز هِلْد اُ دشمن اوژند تا  
به آن جای رسد که مرده نیو پدر بیند.  
۸۴ - اُ نه دیرزمان باید. گوید: هلا<sup>۱۱۹</sup>  
درون<sup>۱۲۰</sup> (کمان) جان اوژنت<sup>۱۲۱</sup>  
که هموشت<sup>۱۲۲</sup> (=درهم بیچید،  
نابود ساخت)؟ هلا، گراز  
پیراهنت<sup>۱۲۳</sup> که هموشت؟ هلا،

سیمرغ<sup>۱۲۴</sup> بارهات که هموشت؟

همی گفتش ای مایه جان من  
چراغ دل و دیده و جان من  
بدان رنج و سختی پیورردیم  
کنون چون که رفتی به کِه سپردیم  
تو را تا سپه داد لهراسپ شاه  
اُگشتاسپ را دادگاه و کلاه  
همی لشکر و کشور آراستی  
همی رزم را با رزو خواستی  
کنون کت به کیتی برافراخت نام  
شدی کشته و نارسیده به کام  
شوم زی برادرت فرخنده شاه  
«فروداي» گویم «از این خوب گاه»  
«که از تو نه این بُد سزاوار اوی»  
«برو کینش از دشمنان بازجوی.»

۸۵ - چون تو هم<sup>۱۲۵</sup> ایدون  
خواستی<sup>۱۲۶</sup> که با خیونان کارزار  
کنی، اکنون کشته [ا] افکنده ای  
اندر این<sup>۱۲۷</sup> رزم چون بی گاه [ا]  
گنج مردم<sup>۱۲۸</sup>

۸۶ - اُ این گیسو[ان]<sup>۱۲۹</sup> اُ ریش  
خوهلت<sup>۱۳۰</sup> را باد<sup>۱۳۱</sup> آشفته  
است اُ تن پاکت<sup>۱۳۲</sup> را اسپان به  
پای خوسته [اند] اُ خاکت به گریو  
نشسته [است]، بیک (=ولی)  
اکنون چون کنم، چه اگر از اسپ  
بنشینم اُ سر تو، پدر، اندر کنار  
گیرم اُ خاکت از گریو بگیرم، پس  
به سبکی، باز به اسپ نشستن نتوانم

۸۷ - م[بادا] خیو[نا]ن رسند اُمن [را]  
 اوژنند (=گُشنند) چنانکه تو [را]  
 هم کشتند، پس خیو[نا]ن دو نام  
 برند که ما کشتیم زریر، ایران  
 سپاهبد [را]، اُ اوژدیم (کشتیم  
 بستور؛ پُیس او [را]).

۸۸ - پس بستور اسپ فراز هلد اُ دشمن  
 زند (=گُشد) تا به پیش گشتاسپ  
 شاه رسد. گوید که: من شُدم اُ  
 رزم ایرا[نیا]ن درست دیدم.

۸۹ - اُ واسپور گشتاسپان<sup>۱۳۳</sup> [را] مرده  
 دیدم، آن تهم سپاهبد نیو، زریر،  
 پدر من. بیک (ولی) اگر شما بغان  
 شهید (=پسندید، موافقت کنید)  
 مرا هلید، تا من شوم اُ کین  
 پدر<sup>۱۳۴</sup> خواهم.

۹۰ - پس گوید جاماسپ بیتخش که:  
 «هل این ریدک [را] چه او بر  
 بخت است، دشمن او ژند.

[بروایت شاهنامه، گشتاسپ خود  
 می خواهد به میدان جنگ برود ولی

۶۸۴ - گرانمایه دستور گفتش به شاه

نبایدت رفتن بدان کینه گاه

به بستور ده باره برنشست

مر او را سوی رزم دشمن فرست

که او آورد باز کین پدر

از آن کش تو باز آوری خوبتر

- ۹۱ - اُ پس گشتاسپ شاه اسپ زین  
فرماید کردن<sup>۱۳۵</sup> اُ بستورش  
برنشیند.
- ۹۲ - [ا] از کنتیر (=تیردان) خویش  
تیریش دهد اُ افرینش کند  
(دعایش کند) گوید که:....<sup>۱۳۷</sup> از  
من شوی، پیروز آوری،<sup>۱۳۸</sup> به هر  
رزم و پارزم تو پیروز بوی<sup>۱۳۹</sup>،  
پارنج نام آوری جاویدان، سر<sup>۱۴۰</sup>  
دشمن مرده آوری
- ۹۳ - اُ اکنون باره اُ درفش، این سپاه  
ایران<sup>۱۴۱</sup> هلم که تو فرمان دهی.  
نام آور بوی تا به روز جاوید<sup>۱۴۲</sup>.
- ۹۴ - پس بستور اسپ فراز هلد اُ دشمن  
اوژند اُ کارزار آنگون نیو کند  
چنانکه زیر ایران سپاهبد کرد.
- ۹۵ - پس ارجاسپ خیونان خدای از  
کوه سر نگاه کند اُ گوید: آن  
کیست<sup>۱۴۳</sup>، آن ده ساله ریدک که  
گردوار اسپ دارد اُ گردوار زین
- ۶۸۷ - بدادش بدو شاه بهزاد را  
همان جوشن و خود پولاد را  
پس شاه کشتی میان را بیست<sup>۱۳۶</sup>  
سیه رنگ بهزاد را برنشست
- ۶۸۹ - خرامید تا در میان سپاه  
نشسته بر آن خوب رنگ سیاه
- ۶۹۴ - بکشت از تکنیان لشکر بسی  
پذیره نیامد مر اورا کسی
- ۶۹۵ - چو سالار چین دید بستور را  
کیان تخمه و پهلوان پور را  
به لشکر بگفت: این که شاید بُدن  
کزین سان همی نیزه داند زدن

(=سلاح) دارد اُکارزار انگون نیو  
کند. چنانکه زریر ایران سپاهبد  
کرد؟

بگشت از تکینان من بی شمار  
مگر گشت زنده زریر سوار  
که نزد من آمد زریر از نخست  
بدین سان همی تاخت باره، درست.

۹۶ - بیک (= ولی) من <sup>۱۴۴</sup> پندارم که آن  
از تخمه وشتاسپ <sup>۱۴۵</sup> است،  
کین زریر <sup>۱۴۶</sup> خواهد.

۹۷ - بیک (= ولی) از شما خیونان  
کیست که شود اُ با آن ریدک  
کوشد (= جنگد) اُ اورا اوژند  
(= گُشد) تاش آن بیشستر، دُختم  
[را] به زنی بدهم که اندر همه  
شهر خیونان زن از او  
خوب چهرتر نیست.

۹۸ - اُ او را اندر همه شهر خیونان  
بیتخش کنم، چه اگر تا شب زنده  
[بود این] ریدک. پس دیرزمان  
نبود که از ما خیونان هیچ زنده  
بازنماند.

۹۹ - پس بیدرفش جادو بر به پای ایستد  
اُگوید که: مرا اسپ زین سازید تا  
من شوم<sup>۸</sup>

۷۰۰ - کجا باشد آن بیدرفش گزین؟  
هم اکنون سوی مَنش خوانید هین  
بیامد هم اندر زمان بیدرفش  
گرفته به دست آن درفش بنفش



- ۱۰۰- اُ اسپ آهنین سُمب زیر باره [را]  
 زین سازند اُ بیدرفش جادو  
 برنشیند ۱۴۷ اُ ۱۴۸ آن ژوبین ۱۰۷  
 افسون کرده دیوان اندر دوزخ. اُ  
 به خشم و زهر دیسته ۱۰۸ اُ آب  
 بزه داده [را] فراز به دست ستاند  
 اُ اندر رزم رود ۱۰۹، بیند که بستور  
 کارزار چون نیو کند، فراز به پیش  
 نیارد شدن پنهان از پس فراز شود.  
 ۱۰۱- بستور نگاه کند اُ گوید که: «دروند  
 جادو! فراز به پیش آور ۱۴۹، چه  
 من دارم باره زیر رانِ بیک  
 (= ولی) تاختن ندانم، اُ من دارم  
 تیر اندر کتیر (تیردان) بیک  
 انداختن ۱۵۰ ندانم، فراز به پیش  
 آور اُ این خوش جانم برگیر ۱۵۱،  
 چنانکه [با] آن تهم سپاهبد یتو،  
 زیر، پدر من کردی.
- ۱۰۲- بیدرفش جادو گستاخ شود، فراز  
 به پیش شود. اُ آن سیاه آهنین  
 سُمب زیر باره چون بانگ  
 بستور شنود، چهار پای بر زمین  
 ایستد، ۹۹۹ بانگ بکند.
- ۱۰۳- بیدرفش ژوبین ۱۰۷ اندازد (پرت

نشسته بر آن باره خسروی  
 بپوشیده آن جوشن پهلوی  
 خرامید تا نزد بستور شاه  
 چراغ همه لشکر و پور شاه  
 گرفته همان تیغ زهر آب داد  
 که افکنده بُد زو زیر سوار

کند) ۱۵۲. بستور بدست فراز  
پذیرد

۱۰۴ - پس روان زریر بانک کند که این  
ژوبین<sup>۱۰۷</sup> از دست بیفکن اُ از  
کتتیر (=تیردان) خویش تیری  
ستان، این دروند [را] پاسخ کن.  
۱۰۵ - بستور ژوبین<sup>۱۰۷</sup> از دست بیفکند  
اُ از کتتیر خویش تیری ستاند اُ  
بیدرفش [را] به دل زند، به پشت  
گذارد اُ به زمین افکند.

۱۰۶ - [اُ] درود به روان [زریر] دهد. اُ  
بیفشاند<sup>۱۵۳</sup> آن موی سپید به  
مروارید [را]. ۱۵۴ اُ هم [برگیرد]  
زر [بفت] جامه [زریر را] خود  
برباره زریر نشیند اُ باره خود به  
دست فراز پذیرد اُ اسپ فراز  
هَلد اُ دشمن اوژند تا به آن جای  
رسد که گرامی کرد، پُس  
جاماسپ درفش پیروزان به  
دندان دارد اُ با دو دست کارزار  
کند.

[سنج بیت ۳۵۳: گرامی به دندان بگیرد درفش  
بدارده دندان درفش بنفش

۱۰۷ - گرامی کرد اُ آن بزرگ سپاه چون  
بستور بینند همگان زریر را  
گریند<sup>۱۵۵</sup> اُ گویند که: ایدر<sup>۱۵۶</sup>

چرا<sup>۱۵۷</sup> آمدی؟ کت انگشت به  
تیر نه خسته است اُ رزمان پهریز  
(=دفاع) نه دانی.

۱۰۸ - [م]بادا [خیونان] رسند اُ تو را او  
ژندند (=کُشتند) چنانکه ایشان  
زریر [را] هم اوژدند [کشتند]،  
پس خیونان دو نام برند که: «ما  
اوژدیم (=کشتیم) زریر [ایر]ان  
سپاهبد [را] اُما اُوژدیم بستور  
پسرش [را].

۱۰۹ - پس بستور گوید که: «به پیروزی  
داری تو، گرامی کرد جاماسپ  
پس، این درفش پیروزان [را]، چه  
اگر زنده رَسَم به پیش گشتاسپ  
شاه، گویم که تو کارزار چون نیو  
کردی.

۱۱۰ - پس بستور اسپ فراز هِلَد، دشمن  
او ژند تا به آن جای رسد که یل  
نیو، اسفندیار کارزار کند.

۱۱۱ - اسفندیار چون بستور بیند، آن  
بزرگ سپاه ایران به بستور بَهِلد،  
خود به کوه سر شود اُ ارجاسپ  
[را] با ۱۲ بیورسپاه از کوه سرزند  
اُ به دشت افکند، اُ زَنیش

اسفندیار [ایشان را] به گرامی  
کرد سپوزد، گرامی کرد زند اُ به  
بستور سپوزد.

۱۱۲ - پس دیرزمان نبود که از  
خیونان<sup>۱۵۸</sup> هیچ زنده باز بنماند  
مگر یک [تن]، ارجاسپ خیونان  
خدای.

۱۱۳ - او را هم یل اسفندیار گیرد، ازش  
دستی و پایی اُگوشی بُرد اُ ازش  
چشمی به آتش سوزد اُ او را به  
خِرِ دُم‌بریده‌ای باز [به] شهر  
خویش فرستد.

۱۱۴ - گوید که شو! اُگوی که چه دیدی  
از دست من یل اسفندیار که  
خیونان نیز<sup>۱۵۹</sup> داند که چه بود  
به روز فروردین اندر ازدها رزم  
گشتاسپان.

## [پایان نوشت]

- \* ۱ - فرجامید به درود، شادی اُرامش. بهشت بهر باد گشتاسپ پور لهراسپ \*۱ اُزیر، بستور اُ \*۲ اسفندیار. به همچنین فرشاورد جاماسپان \*۳. اُگرامی کرد پور جاماسپ، پادخسرو لهراسپان (۹) \*۴ که خود بُرد نامند \*۵
- \* ۲ - همه [و] اسپوران \*۶. گوان، جنگجویان \*۷ [را] گاه \*۸ نیکو \*۹ باد به بهشت بامی (=روشن) به اُسر \*۱۰ روشنی نشیم ورجاوندان.
- \* ۳ - همه [چیز] افزون باد، که روان انوشه \*۱۱ باد که دین پناه باد \*۱۲، شاد [اُ] پیروز باد شادان زادپور شادان دارد \*۱۳
- \* ۴ - فرخ \*۱۴ باد تا هزاران سال \*۱۵ تا به روز \*۱۶ فَرشکرد (=رستاخیز، قیامت). آباد مان اُمیهن، مان [فر] ارون اُمال افزون باد.
- \* ۵ - که شما خود بزیدد دیر \*۱۷. آن که خواند این پهلَو \*۱۸ نوی \*۱۹ به شادی \*۲۰ نام رستم مهر آبان یاد کند اُ آن که این پچین (=رونوشت) نوشت \*۲۱ (من دین بنده مهر آبان کیخسرو نوشتم)
- \* ۶ - کسی [که] خواند [اُ] نام ما را به نیکی یاد کند به تندرستی به این گیتی آزاد \*۲۲ به گذشتن \*۲۳ تن نشیم (=نشیمن، جایگاه) ورجاوندان، نیک نام باد \*۲۴ ازدینی فرزندان (فرزندان دیندار) [اُ من هم] که بودم نوشتار (=نویسنده). به \*۲۵ پیروز باد اُ بد هراسان دیم \*۲۶.
- \* ۷ - پیروز اُ پیروزگر باد، دادار هرمزد، نماز زرتشت اسپیتمان [را] که آورد دین به مزدیسنانِ آویژه [را] اُ روان کرد به یاری گشتاسپ شاه، اُزیر اُ اسفندیار.



## یادداشت‌ها

- (۱) جهش = بخت، سرنوشت، تقدیر.
  - (۲) زندگانی دراز (زیش > زیستن)
  - (۳) سنج. این بیت فرخی: اندر آن گیتی ایزد  
دل تو شادکناد به بهشت و به ثواب و به  
فرارون کردار. (در دیوان چاپ عبدالرسولی  
۱۳۱۱ «فراوان کردار» چاپ شده است که  
بایستی تحریفی از «فرارون کردار» باشد.
  - (۴) متن = نام چشت.
  - (۵) متن ؛ و [ā]spurān V[ā] سنج  
۲§ = واسپوران vāspurān = خاصان،  
خواص، ندیمان. نک.
- (W.B.Henning, "The Survival of an ancient term". *Mélanges G.Morgenstierne* 1964. 95-7. & *Acta Iranica (Ac.Ir.)* 15, 589-91.
- پالپارو = magnati (بزرگان). نوبرگ،  
منشی‌زاده و... = شاهزادگان. نک. انتقاد و  
نظر م.شکی (شم ۲۸) در این باره ص ۲۵۸ ۱§.
- (۶) چنین است دستنویس VI (نک. شاهنامه  
چاپ مسکو ج ۶ ص ۶۹ زیرنویس ۵) متن  
مسکو، بروخیم، ومول (Mohl) = «بیستند  
کشتی به دین آمدند». نهشتند = فرو گذاشتند.  
این مصرع بدین گونه که در دستنویس VI  
آمده است، بهتر و برتر و کهن تر می‌نماید.  
بیت پس از آن هم (برفت از دل بدسگالان  
بدی) پشتیبان این نظر است (کژی را  
فروهشتند و با فروهشتن آن از دل  
بدسگالان بدی برفت و فره ایزدی پدید آمد.  
(شاید بیت ۱۱۰ در این دگرگونی بی‌اثر  
نبوده است).
- (۷) ثعالبی می‌گوید: «طبری نام پادشاه توران  
را خرزاسف و ابن‌خرداد به هزاراسف و  
شاهنامه ارجاسف می‌نویسد... (نک. «غر».  
باب «خروج ملک الترتک علی بشتاسف»  
گونه‌های مختلف این نام در طبری و  
دیگران نشان می‌دهد که منبع اصلی آنها

با واسطه یا بی واسطه، خداینامه یا خداینامه‌هایی به خط پهلوی بوده است چه تنها در خط پهلوی است که ارجاسپ را می‌توان «خرزاسف» و با تحریفی «هزاراسف» خواند.

۸) فعل جمله در زمان گذشته است (=آمد). در داستانسرایی، داستان سرا، صحنه داستان را (جز سخن قهرمانان و بازیگران) یا در زمان گذشته مجسم می‌کند و یا در زمان حال. در این متن همه فعل‌ها یکنواخت نیست. چون بیشتر آنها در زمان حال است در ترجمه همه (سخنان داستان سرا) به گونه حال آورده شد. (نیز نک. «اوتاس» (شم ۲۱ پیشگفتار) ص ۴۰۳)

۹) همه دستنویسها (نک چاپ مسکو) = از آن پیر جادو، .... به نظر می‌رسد که این مصراع «بدان پیر جادوستوه» بوده است و مجاورت واژه‌های «ستوه» و «آمدند»، باعث شده است که نویسنده‌ای فعل جمله را «ستوه آمدن» پندارد و برای معنی بخشیدن به جمله، «به» آغاز مصراع را به «از» بدل کند، ولی توجهی به مصراع پیشین و بیت‌های پیش از آن نداشته است. به ستوه آمدن از کسی لازمه‌اش، دوری جستن و پرهیز از دیدار اوست، نه با میل و رغبت نزد

او شتافتن. در این جا گروهی از توانمندان و دانایان (بیت‌های ۵۵ - ۵۸) که هم توان راندن او را از خود دارند و هم می‌توانند درست و نادرست را تمیز دهند دین او را می‌پذیرند و توان خود را در راه گسترش دین او به کار می‌برند. به نظر من در این جمله فعل «آمدند» است و «جادو ستوه» صفت برای پیر.

۱۰) بروخیم = «گر ایدون که بپذیرد ... نساید...» (بساید = پساید به شیوه نوشتن کهن) پسودن = لمس کردن، که بهتر و درست تر به نظر می‌رسد و برابر است با دستنویس I و K (چاپ مسکو = ص ۷۳ زیرنویس ۱۶ و ۱۸) متن مسکو = گر ایدون که نپذیرد از ما سخن کند روی تازه به ما بر کهن.

۱۱) این نامه در شاهنامه دو بار می‌آید، یکی در این جا و دیگر بار هنگامی که آن را بر ارجاسپ می‌خوانند ولی در یادگار یک بار آن هم در دربار گشتاسپ (نک. برابر بند ۱۰ - ۱۲).

۱۲) همه پژوهشگران، «هزار» را نام پدر «نامخواست» و «هزاران» را نسبتی پدری چون بابکان و قبادان دانسته‌اند. م.شکی (ص ۲۵۸) در این باره شک می‌کند و هزاران



سپرد و حال آن سپاه و مردمان «هزاره» بگفت. اگر نخواهیم «هزاران» را تحریفی از واژه دیگر بدانیم می‌توانیم آن را منسوب به همین «هزاره» یا «هزارمرد» بدانیم که از دیرباز زیانزد مردم بوده است.

در شاهنامه (داستان گیومرث) به واژه «خروزان» برمی‌خوریم که نام دیوی است که سیامک را می‌کشد، و هم در آن جا (داستان نوذر) واژه «خزروان» را می‌یابیم که نام سرداری است تورانی. (من این را تحریفی از «خروزان» به معنی: خونخوار، خون آشام و خونریز. دانسته‌ام. نک. «خزروان و اولاد». چیستا سال ۱ شماره ۶). «هزاران» می‌تواند تحریف‌شده همین واژه خزروان (>خروزان) باشد.

نام خزروان تورانی (داستان نوذر، در لشکرکشی به زابلستان به فرمان افراسیاب) با نام سردار دیگری همراه است به نام «شماساس». اگر تصور کنیم که «نام» پاره نخست «نامخواست» در یکی از خداینامه - های پهلوی با هزارش نوشته بوده است، (شماره ۳ - SM) دو نام شماساس و نامخواست هر یک می‌تواند تحریف دیگری باشد.

با این تصور، همراه بودن این دو نام

را با سنجش با «جادو»، صفتی که برای بیدرفش، هم رزم نامخواست آمده است، تحریفی از awarūn می‌داند. شکی است منطقی. گذشته از این که هزار نمی‌تواند نام آدمی باشد، «هزاران» هم اگر «هزار» را نام کسی به پنداریم نمی‌تواند، در این مورد، صفتی مناسب و درخور باشد. در این جا، صفت مناسب، چنانکه شکی باور دارد، بایستی معنایی چون «جادو»، «گناهکار» و «خونخوار» و مانند اینها داشته باشد.

در «داستان بهرام چوبینه» (به اهتمام محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۶۹) که م. دبیرسیاقی «قدیم‌ترین نثر فارسی و بخشی از شاهنامه ابومنصوریش» خوانده است، آنجا که سخن از یاری قیصر به پرویز و دادن دخترش مریم، به زناشویی، بدو است، چنین آمده است:

«چون پرویز پیامد، قیصر، دختر خویش، او را داد، به زناشویی. و نام دختر مریم و آن سپاه با سلاح و خواسته تمام بر وی عرض کرد و اندر جمله آن سپاه مردانی بودند که ایشان را «هزارمرد» خواندندی، هر یکی را هزار مرد نهاده بودند و هر کجا هزار مرد خواستی فرستادن، از آن یک مرد فرستادی. پس قیصر، دختر را به پرویز

دستنویس بهتر و اصیل تر را در حاشیه و نامعتبر را در متن گذاشته‌اند.

(۱۷) سردار مقدم، سردار مهتر و برتر، صدراعظم.

(۱۸) به صیغه ماضی (شد، گفت).

(۱۹) متن په. = hūčihrtar : - hu - خوب

+ čihrtar > ستا. čihrtar<sup>2</sup> اصل، نژاد، تخمه (سنج. ستا. hučihrtar ،

(Altiranisches Wörterbuch (Aiwb.)

۵۸۱ و ۱۸۲۱) = نژاده، هُژیر، په.

= hu-toxmak + تر. این واژه در «یادگار»

سه بار به کار رفته است. یکی در این جا،

صفت برای دو سردار سپاه و دو جای دیگر

(§ ۷۱ و ۷۷) صفت برای دختران ارجاسپ

و گشتاسپ. در این دو جای اخیر =

خوب رو، زیبا (= hu + čihrtar<sup>1</sup>) (Aiwb.)

(۵۸۶) (اگرچه در هر سه جا می‌توان نژاده

معنی کرد) مدی: در هر سه جا = زیبا.

پالیارو در واژه‌نامه همه را «زیبا»، di

bell'aspetto ولی در ترجمه این بند آن را

با «باهیبت» impotenza d'aspetto معنی

کرده است. گیگر، این مورد را، به درست،

«نجیب‌ترین»، «نژاده‌ترین» edelste و دو

مورد دیگر را «زیباترین، دلپذیرترین

anmutigste ترجمه کرده است.

(شماساس و خزروان) در خداینامه‌ها نیز

ممکن است بتواند توجیه گونه‌ای برای با

هم آمدن نام‌های «نامخواست» و «هزاران»

> تحریفی از خزروان در یادگار، که

سده‌های متمادی سینه به سینه و دهان به

دهان انتقال یافته و امکان هرگونه افزایش و

کاهش و تحریف در آن بوده است، باشد.

(۱۳) biaspānīh (- bi = دو): دواسپانه،

دواسبه = سفارت، پیام‌آوری؛ عربی =

دسپان. ارمنی = despān ( نک :

Hübschmann: Armenische Gram -

matik, Leipzig ۱۹۰۰ ص ۱۴۰؛ پالیارو

و بنویست: baydēspānīh «نوبرگ» =

bayāspānīh؛ منشی‌زاده = bayaspānēh.

(۱۴) بروخیم و Mohl = پیرو جادوی

سینه... مسکو = پیرو جادو ستنبه ....

دستنویس IV (حاشیه مسکو) = نیز به

جای پیر.

(۱۵) در شاهنامه، نامه ارجاسپ پس از این

بیت می‌آید.

(۱۶) چن: دستنویس‌های I, IV و K (نک.

ص ۷۶ مسکو، زیرنویس ۳۳۳) متن مسکو

= «پیچید و نامه بکردش نشان بدادش بدان

هر دو گردنکشان».

باز هم ویرایندگان چاپ مسکو،



Unsterblichkeit Trinken.

سهستن = دیدن از م.ن چیستا سال ۲ شم.

۵، ۱۳۶۱ ص ۳۲۰)

منشی زاده =

۳۰) متن په: سیمین.

(pat) šmāh ..... hēnēh āvarēm

۳۱) متن په: = بندک.

= ... werden wir... euch angreifen"

۳۲) مسکو = «کودکانشان» روی سخن با

= ! hōnēh āvarēm = نوبرگ

گشتاسپ و ایرانیان است و بایستی  
«کودکانتان» باشد.

(let us go down there.)

مک کنزی =

۳۳) نِهیک < نهیدن = غم خوردن، به

"We shall taste immortality. i.e. put  
our lives at risk, fight to death if  
necessary, with you."

اندیشه فرورفتن (نک. اندراج، سروری،

رشیدی، زفان، گویا، وولرس. بنونیست -

پالیارو = višīdāk. نوبرگ - منشی زاده

višēk، مک کنزی = višayg. سنج - بیت

۱۸۸.

۳۸) متن په: . Hutōs ē razur. رزور =

بیشه، جنگل (سنج. شهرزور = سیه رزور).

هوتوس نام همسر گشتاسپ است و ظاهراً

تناسبی با نام بیشه ندارد. شاید تحریف واژه

دیگری باشد. گِیگر Hutōs i rajvār،

پالیارو: Hutōs i razvar. بنونیست = arus

i razur و گمان می کند که واژه هوتوس

هزوارشی مترادف با سپید است و مقصود

جایی است که در اوستا Spaitita razūra

خوانده شده است [سنج. رام یشت ۳۱.

اوستا ویراسته گلدنر (Geldner) II ۱۸۸۹

ص ۲۲۳] و فارسی میانه Arus razūr

[سنج بندهش TD2 ص ۱۲۱ س ۱۰]

منشی زاده = Xvatan vas i.

۳۴) دهیوید = پادشاه. واژه شاه پس از

گشتاسپ بایستی زائد باشد (= از گشتاسپ

ایران دهیوید).

۳۵) در شاهنامه، نامه پس از رسیدن به

ارجاسپ و در دربار او خوانده می شود.

۳۶) متن = اُ با شما هم کیش نشویم.

۳۷) ای: ماه دیگر پس از شکستن شما، به

شادی و تندرستی و بی مرگی خواهیم

خورد. سنج. نشخوار (= نوش خوار) نیز

سنج. دمی آب خوردن پس از بدسگال به از

عمر هفتاد و هشتاد سال. گِیگر =

Und ich werde ohne Euch

( = anōd pat xuatan vas i razur

ut...)

مک کنزی او را تأیید می‌کند با پیشنهاد تغییر جای «ut» پس از razur با bē پس از ژرف.

این پیشنهاد درست به نظر نمی‌رسد. اگر به نامهٔ ارجاسپ و پاسخ گشتاسپ نگاه کنیم، می‌بینیم که ارجاسپ می‌گوید: اگر پیشنهاد مرا نپذیری می‌آیم و چنین و چنان می‌کنم. آمدن او ناچار به سوی ایران است که اگر به موقع پیش‌گیری شود، میدان جنگ در مرزهای دو کشور خواهد بود و اگر به موقع این کار انجام نشود، در درون مرزهای ایران خواهد بود نه در دورترین نقطهٔ کشور توران، گشتاسپ هم در نامهٔ خود می‌گوید «شما از آنجا آید تا ما از آید آیم.... و جایی را برای میدان نبرد پیشنهاد می‌کند که ناچار، چون هر دو به سوی هم می‌آیند، جایی در مرز یا نزدیکیهای مرز دو کشور خواهد بود نه ختن.

پیشنهاد بنونیت، پیشنهاد خوبی است. ولی با در نظر گرفتن این بند و بند پس از آن که میدانی برای جنگ گزیده شده است که هموار است و برای اسب تازی و تیراندازی مناسب است و، سپاهیان از دو سو می‌توانند همدیگر را ببینند، نمی‌تواند بیشه

(=رزور) باشد چه از ویژگیهای بیشه یا جنگل درخت بسیار و در نتیجه دید کم است و نامناسب برای اسب تازی و تیراندازی است. مگر آنکه صفتی که برایش آمده است چنین ویژگی را بدان بدهد و به سخن دیگر هوتوس به معنی بی‌درخت یا کم‌درخت باشد. (سنج. اصطلاح امروزه «جنگل مخروطیه») اگر « ۳ » (در واژهٔ ۳۱۴۳ -) را آن (هز. ۳۳) بخوانیم ۳۱۴۳ | ۳۳ tōs معنی دلخواه را می‌دهد. ستا. = taoš فارسی، تیه (=تهی) و تی («تا از تو شوم پُر وز خودتی دُرَدیم رود شوم مصفاً»، دیوان سلطان ولد، بیت ۱۰۷۸ «باده چو هست ای صنم باز مگیر و نی مگو. عرضه مکن دو دست تی پرکن زود آن سبو. مولانا، چاپ فروزانفر، غزل ۲۱۵۹) سنج. tusag، بلوچی جنوبی = متروک؛ tošam، وخی = خالی می‌کنم. (۶۲۴ AiWb.). پس ān tōs razur = آن بیشهٔ تهی (از درخت جایی که زمانی جنگل بوده و اکنون تهی از درخت است).

(۳۹) سنج. ستا. marəya مرغ. ترجمه‌های ۳۹۰ . murv. ( ۱۱۴۷ AiWb.) متن ۳۹۰ . ۱۲۴۵

(۴۰) متن ۳۹۰ : ۳۹۰ nēv نیک. و

۱۰ و ۱۱ pyk'n به جای ptk'n  
تحت تأثیر فارسی نو است. ارمنی patkan،  
گیگر = پیادگان Fussvolk (با تایید  
مک کنزی). «پیاده» با واژه بعد «گزارش»  
سازگار نیست. باسنجش با «گزارش»  
۱۴ نیز ممکن است «تازش» بوده  
است اسپان تازش و پیکان گزارش  
دستنویس JJ. پس از واژه ۱۵ فعل  
«آوریم» (آوردن) را آورده است  
(نک. زیرنویس ۱۰ ص ۳) شاید روزی جمله  
چنین بوده است: اسپان نیک آوریم و پیکان  
گزاریم.

(۴۱) متن = bavāt.

(۴۲) متن: TYMWNT = ۳ hambašt مهر  
کرد، به پایان رساند، دریپچید.

(۴۳) بروخیم = چو سالار ازاین گونه...  
مسکو = پیکند. بیکند از شهرهای ترکستان  
است. (معجم البلدان) = بی - = بغ، فغ، بیگ  
(ترکی) = بای و بیک. بر خلاف نظر دهخدا  
که آن را واژه‌ای ترکی و مخفف «بیوک»  
دانسته است. واژه‌ای است فارسی که از  
دیرباز به زبان ترکی راه یافته است. ستا.  
baya فب. бага (۹۲۲ AiWb) خدا، سنج  
نامهایی چون Bagabuxša و Bagabigna  
(نویکند بغستان ستون ۴ س ۸۴ - ۸۵. Old

Persian از Kent ص ۱۳۰) په . bag =  
عنوان شاهان، چون بگ (بغ) شاپور، بگ  
اردشیر (نویکند نقش رستم س او س ۳ نک،  
پایکولی از هرتسفلد ص ۸۷). فارسی: بغ،  
فغ، بی، سنج: بغداد، بغشور، فغواره،  
فغشور، افغان، فغان، افغانستان (= افغان >  
فغان + ستان) به مناسبت اینکه زمانی دراز  
مرکز بودائیان بوده است و بتان نامداری  
چون سرخ بت و خنگ بت بامیان در این  
سرزمین است) + - کند = آبادی، شهر، سنج.  
تاشکند، سمرقند = کث در بسیاری از  
شهرهای ماوراءالنهر و - کند در بسیاری از  
شهرها و دیه‌های آذربایجان.

(۴۴) متن په = garān bašn kōf ē borz  
کوف برز (= بالای کوه، برزکوه، سرکوه).  
ترجمه «گران بشن» است که ناچار روزی در  
حاشیه (برای توضیح) جای داشته است و  
رونویس کننده‌ای آن را به متن افزوده است.  
(۴۵) از آلودن آنها خودداری کنند.

(۴۶) نخستین کسی که این واژه را درست  
خوانده و معنی کرده است احمد تفضلی  
است. نک. JA، ۲۸۵، ۱۹۷۰ ص ۸۹ - ۹۱.  
(۴۷) چن. مک کنزی. برای شرکت در سپاه.  
متن په . pat hēm spāh ( ۶۶۳ به  
جای ۶۶۳ ).

این گونه اشتباه‌ها در نوشتن)، از فروخواندن یکی بر دیگری (نویسنده) پیدا می‌شود. اگر hēm را اصیل بدانیم، ناچار بایستی «به» را به «که» بدل کرد = «به در کشتاسپ ایند که سپاهم».

(۴۸) متن = pazdend. فعلی است که تنها برای «نای» به کار می‌رود.

(۴۹) سنج. فردوسی: برآمد خروشیدن گاودُم جهان پر شد از بانگ روینه خُم. بهار و منشی‌زاده و مک‌کنزی = گاودمب. بنویست: staxmak، نوبرگ: gaždumb!

(۵۰) م. شکی نخستین کسی است که این واژه را درست خوانده و معنی کرده است (=شفره) و آن را به کارد کفشگران و شمشیر بزرگ سنگین (واژه دخیل در زبان عربی) ترجمه کرده است. ع. حصوری نیز مرا از کاربرد کنونی شفره چون ابزاری بزنده در کارگاه قالی‌بافی و درودگری (در شیراز و تهران) آگاه ساخت. المنجد = السکین العظیمه العریضه. پالیارو و بنویست = taparak، نوبرگ šifarg (=تیر). منشی‌زاده = šaprang مک‌کنزی = šašser (=شمشیر) یا šifragaz (=تیر). بهار = شفره = سپر.

(۵۱) متن په. کنتیر (تیردان).

(۵۲) متن = 𐭥𐭩𐭥𐭥. همه روشن

خوانده‌اند من آن را به 𐭥𐭩𐭥𐭥

تصحیح کردم رزه جوشن یعنی زره حلقه حلقه به هم بافته، در برابر رزه چهار کرد (چهار تکه، چهارپاره). سنج. شاهنامه چو روزی ببخشید و جوشن بداد. جوشن < جوش = حلقه. (کارها کرده است درهم چون زره جوشن مشکین پرجوش شما (سنایی). بهار نو مگر داود وقت است کز آن آهن بیافیده است جوشن (مولانا) + 𐭥𐭩𐭥𐭥 - an (نشان نسبت) سنج. میشن، گزن، گزنه. نک. Bulletin of ang in Persian - از م. ن. در the Iranian Culture Foundation شماره ۱ ص ۱۴۱ - ۱۵۰). همچنین سنج. بند ۸۵ متن په. که باز نویسنده چنین اشتباهی را (نوشتن 𐭥𐭩𐭥𐭥 به جای 𐭥𐭩𐭥𐭥) کرده است. ( 𐭥𐭩𐭥𐭥 به جای 𐭥𐭩𐭥𐭥).

(۵۳) متن په. = pt'n (در برابر بانگ که [رو به بالا] به آسمان شود) صدایی [که رو به پایین] به دوزخ شود، ناچار صدای پاست. سنج. گيگر Stampen der Fuss. پالیارو clapestio بنویست: leur pas: منشی‌زاده patxuan = (der Widerhall) مک‌کنزی pati - tāna (که در معنی واژه (صدا) با منشی‌زاده موافق است نه در خواندن آن).

(۵۴) سنج. «قطع طریق» که بایستی ترجمه راه (=گذر) بُریدن باشد.

(۵۵) متن په. = \$pynd = Šawend, شوند؛ که بر خلاف معمول به هزوارش نوشته نشده است و همین، گزارندگان این متن رابه اشتباه انداخته است. میگوید: باید با خود آب بردارند که تا یک ماه آب گذرگاه آشامیدنی نیست.

(۵۶) تیه = نوک، سنج: شیرازی: تی (تی قلم، تی کارد...)

(۵۷) متن = کوه سربرز. سر... تفسیری بوده است برای «برز» که از حاشیه به متن راه یافته است. (کوه برز = سرکوه، بالای کوه) سنج یادداشت شماره ۴۴. منشی زاده Kōf= hanburz i مک کنزی بی هیچ تغییری در متن «سربرز» را صفتی به معنی «سربلند» فارسی دانسته است. کاربرد «سربلند» در فارسی مجازی است بمعنی مفتخر، شریف (exalted) شکی: سرکوههای بلند.

(۵۸) متن په. = . نپونیت، پالیارو، منشی زاده = xān هنینگ (و به پیروی از او نوبرگ) [v]iyān نک: Māni's Last Journey در BSOAS ص ۹۵۱ زیرنویس ۱ و Acta Iranica ۱۵ ص ۹۱ زیرنویس ۱. همو گونه‌های دیگر این واژه را

که اندره آس Andreas از گویش های ایرانی گرد آورده است یاد می‌کند و خود فارسی آن را gayān می‌داند. vi- آغازی بسیاری از واژه‌های فارسی میانه = go در فارسی نو، این هم بایستی گیان باشد. بویژه که فرهنگهای فارسی (=آندراج، رشیدی، برهان...) آن را با ضمّه ضبط کرده‌اند. «کیان بالضم، خیمه گرد و مدور که گنبدی نیز گویند) نیز نک.

J. P. Asmussen: Jüdisch - persisch guyan [gwy'n] "Zelt.

در مجله Temenos ۵، ۱۹۶۹ چاپ هلسنکی. ص ۱۷ تا ۲۱ و مقاله‌ای از نگارنده: «کشاد این ترک خوچرخ گیانی ز هندوی دو چشمش پاسبانی. (یادنامه دکتر رجائی) مشهد ۱۳۷۲.

(۵۹) متن په = ایران (جمع ایر = ایرانی) نک. G . Gnoli ; "Mittelpersisch `er` Iranier": Studia Iranica. Festschrift für H.Humbach, München 1986.

(۶۰) متن په = . بنونیت، پالیارو، مک کنزی arvēs منشی زاده hras .. ارویس: «ریسمانی که از موی بز بافته شده باشد». «طنابی که از خوشه‌های خشکیده برنج بافته شده باشد: «ورس» در اصطلاح



زرتشتیان ریسمانی است که از موی گاو بافته شود و شاخه‌های برسم را با آن بهم پیوندند. «گیلکی و ریس. دزفولی و ریس». (لغت نامه دهخدا). نیز سنج په rasan در متن‌های پهلوی، «خسرو کواتان و ریدکی» ص ۳۲. (۱۴۵)

(۶۱) متن په = داند. سنج بندهای ۳۷ و ۳۸.  
(۶۲) متن په = بشکفد، هم با فاعل جمله (=اوروران) سازگار نیست و هم زاید به نظر می‌رسد، که در این صورت به افزودن [چون] هم نیازی نیست: اوروران گل، کدام روز بشکفد اُکدام شب.

(۶۳) متن په. ۱۴۶ (و) گِیگر جمله را: «کدام آب پرمای است و کدام بی‌مای» ترجمه کرده است. پالیارو - بنونیت = Vārānak (سنج. ۱۴۶) = vārān باران) چنین هزوارشی در فرهنگ پهلوی نیامده است. نوبرگ miharg منشی‌زاده = mēyrag مک‌کنزی = «شاید ترکیبی از MTR (باران) + واژه‌ای ایرانی که با -rag تمام می‌شود؟ آخرین و بهترین پیشنهاد از م.شکی است که آن را «وام واژه‌ای یونانی (μετεωρον) می‌داند در زبان پارتی + -ak- ایرانی در پایان آن» (نک. ص ۲۶۱ و ۲۶۲) سنج. هوای صاف، هوای ابری، هوای

بارانی.

(۶۴) متن په. = رهیکی = بچگی. کودکی.  
(۶۵) متن په. = پرسیدی (مفرد) و به هر حال ۱۴۷ زاید است و تحت تأثیر فارسی نو افزوده شده است.  
(۶۶) از فعل کامستن = خواستن، ارزو داشتن.

(۶۷) متن = ۱۴۸ «پالیارو» و به پیروی از او، «بنونیت» ۱۴۹ (دشن) راسخن و ۱۵۰ (rw'n) را ژوان خوانده‌اند و «سخن روان برند» را به قول خود وفا کنند» ترجمه کرده‌اند. «نوبرگ»، دشن خویش روان بردن، را به «روان خویش گرو گذاشتن» و «منشی‌زاده» پس از، دشن خویش، [aparzuvan = بر زبان] افزوده و «قول دهید»، ترجمه کرده است. «مک‌کنزی» = «lv'n» را به «OL LBME» تصحیح کرده است و «دست راست خود را بر دل نهید» ترجمه کرده است. م.شکی = 'L bagan = دست راست خود را بسوی خدا بالا برید. شاید بتوان این جمله را چنین تصحیح کرد:  
۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱۵۴۳ ۱۵۴۴ ۱۵۴۵ ۱۵۴۶ ۱۵۴۷ ۱۵۴۸ ۱۵۴۹ ۱۵۵۰ ۱۵۵۱ ۱۵۵۲ ۱۵۵۳ ۱۵۵۴ ۱۵۵۵ ۱۵۵۶ ۱۵۵۷ ۱۵۵۸ ۱۵۵۹ ۱۵۶۰ ۱۵۶۱ ۱۵۶۲ ۱۵۶۳ ۱۵۶۴ ۱۵۶۵ ۱۵۶۶ ۱۵۶۷ ۱۵۶۸ ۱۵۶۹ ۱۵۷۰ ۱۵۷۱ ۱۵۷۲ ۱۵۷۳ ۱۵۷۴ ۱۵۷۵ ۱۵۷۶ ۱۵۷۷ ۱۵۷۸ ۱۵۷۹ ۱۵۸۰ ۱۵۸۱ ۱۵۸۲ ۱۵۸۳ ۱۵۸۴ ۱۵۸۵ ۱۵۸۶ ۱۵۸۷ ۱۵۸۸ ۱۵۸۹ ۱۵۹۰ ۱۵۹۱ ۱۵۹۲ ۱۵۹۳ ۱۵۹۴ ۱۵۹۵ ۱۵۹۶ ۱۵۹۷ ۱۵۹۸ ۱۵۹۹ ۱۶۰۰ ۱۶۰۱ ۱۶۰۲

ألمدست: ol - amdast = برآمده است.  
(نک: فرهنگ سروری زیرواژه «هن» = است  
به گویش شیرازی. نیز نک:

Dr. J.M. Unvala's Memorial  
Volume, Bombay 1964. The Dialect  
of Shiraz till 9th Century H.

(15 th.A.D.) از نگارنده.)

همچنین: کُم توآلات وی شک، کُم مو اغر  
الاره

Kom -e to olāt vi šak, kom-e mo  
ayar olarē .

کام تو براید بی شک، کام مرا اگر براری  
(دیوان عکسی چاپ نشده، شمس پُیس  
ناصر روی برگ ۳۷ س ۴).

(۶۸) راس به جای راس  
(۶۹) پس از سوگند خورید سس زائد  
است.

(۷۰) این بند آیینی از سوگندخواری را نشان  
می دهد که نشانی از آن در ادب فارسی میانه  
و نو بر جای نمانده است و این خود  
می تواند دلیل دیگری باشد بر قدمت زمان  
تالیف «یادگار». شاید بیگانگی مؤلفان  
بعدی و رونویس کنندگان، بدین آیین، باعث  
آشفته گی آن شده باشد، [دست] مالیدن به  
شمشیر نیز جزئی از این آیین کهن بوده

است: «رسم دست بر دل نهادن نداشته اند». بلکه، چنان که نگارنده های باستانی نشان  
می دهد، برای ادب و احترام، در برابر خدا،  
آتش، پادشاهان و جزان، دست راست خود  
را تا برابر صورت و دهان بالا می بردند.  
حتی نشانی هم که به نام «فَرَوهر» معروف  
است با دست راست افراشته می بینیم. نقش  
داریوش هم در چنین حالتی است.

نک. کینگ و تامپسن: King &  
Thompson «نویکندها و نگارنده های  
بغستان، لندن ۱۹۰۷

"(The Inscriptions and Sculptures  
of Behistun" تصویر III برابر ص XIV  
و نیز نک. ر. گیرشمن R.Ghirshman  
ایران، "Perse" ص. ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۰۴،  
۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶ و بویژه ۱۸۱ و  
۳۴۹.

دروازه راس را می توان  
Rōy خواند راس هم شاید  
تحریف OL «بر» باشد به  
جای راس ol = LALA «بر، بالا»  
(سنج. ائدور دنتوران بیهیدنان، متن های  
پستهلوی جنتاها مپ اسانا ص ۲۲۲: ۳-۴  
(خورشید آل آید) دو گویش شیرازی کهن نیز  
آل به معنی بالا، بر بجای مانده است:

است. عبارت آشفته در متن چنین است:

«... سوگند خورید که شمشیر پولادین

۱-۲۹-۵۰ ایروار تا به دل اسود

سه بار بمال کت....» «گیگر» آن را ترجمه

نکرده است. «پالیارو» = «شمشیر پولادین»

(ku šamšēr i polapatēn u šēt tīr  
ervār tāk ō... 3bār bēmāl) (=che  
spada d'acciaio e dardo lucento  
trapsassa tre volte la mascella sino  
al...)

(= که شمشیر پولادین و تیر درخشان را

بمال سه بار مردوار تا....) «نوبرگ»

۲-۳۰۳-۵۰ را *šēta tigr* می خواند و

تیر درخشان (radiant arrow) ترجمه

می کند و *drvāsp* را *drvāsp*

می خواند و به معنی دنباله تیر می داند

(the lower part of the arrow)

«مشتی زاده» متن را آشفته و معنی را

ناپذیرفتنی تو کرده است:

... ku šamšēr i polavtēn ī šēt ut tigr

(ī) ertvār tāy ō drōn asēj 3 bār bē

mārom ku \_t...."

مک کنزی "Druvāsp" را تحریفی از

شماره ۱۸۰ می داند و عبارت از بهترین

ترجمه می کند: شمشیر پولادین تیز

درخشان، درخوار پهلوان، را ۱۸۴ بلو بمال

("rub. (i.e. Polish) the bright sharp

steel sword, befitting a hero, as

many as 183 times)!"

«... پس از «سوگند خورید» زاید

است، «بلو» = «بمالید»

«جمال» نیز باید با فعل های پیشین سازگار

شود (=بمالید). *drvāsp* را «درواسپ»

خوانده اند. درواسپ تلم ایزدی

است. یشتی هم درلوستا بنام وی دیده

می شود. این واژه دو این عبارت «نام گاهی»

از شمشیر است و تناسبی، چنانکه دیگران

هم گفته اند، نمی تواند با ایزد نامبرده داشته

باشد و بایستی تحریفی در آن روی داده

باشد. دو حرف پایان آن (= *drvāsp*)

اندک تغییری (= *drvāsp*) می تواند داشته

خواند و از میان رفتن دنباله *drvāsp* را

کجا و کرمالان و موریانهای کتابخانه های

هندوستان دانستند. پاره نخست آن هم

بن هیچ تغییری *drvāsp* خوانده می شود.

(ستانه *drvāsp*، فبت *durvāsp* = سالم، دروست)

تندرست.

نک. AiWb. ۷۸۲ تا ۷۸۴ برای این واژه و

تولید های آن. نیز استج: پناستی میانه

*dru-puštih* درواطمه: به پناستی درواطمه



است. هرمزد پادشاه ساسانی را «نیو» (=البطل) می‌خواندند.

۷۹) مرد شجاع و جنگی را به مجاز «گراز» و «گراز» نامند (آندراج).

۸۰) «پالیاو» - «بنونیت» šōdōmand, šōdō «مک کنزی» بدرست = šōy

۸۱) اروند = تند، با سرعت، شتابان. = شتابان روند، گشاده، گشاده (عنان) شتابان روند منشی‌زاده = سربند (ا). بنونیت آن را زاید دانسته است!

۸۲) همه، پالیاو، بنونیت، نوبرگ، منشی‌زاده. شکی: tāpēt، مک کنزی yozēd را پیشنهاد کرده است ولی tazēt را بهتر می‌داند و بنظر من همین درست است. در فارسی کهن هم همینگونه بکار رفته است. سنج: «تو باید که درکوی بازی کنی نه بربور

کین، رزم تازی کنی.» اسدی. (نک. لغت‌نامه دهخدا). «توزد» (<توختن) هم مناسب است سنج. شاهنامه: «وز آن دورتر آرش رزم توز چو گوران شه آن گرد لشکرفروز (همانجا) ولی چون بروشنی در متن چندین بار «رزم تازد» به کار رفته است همین برتر و مناسب تر است.

۸۳) متن په: آرتای.

۸۴) «پالیاو» = dar - andarzpat.

«نوبرگ» - «منشی‌زاده» = zarrēn grikaft گری را گردن (گریو) دانسته و روی هم «محافظ سر» (ا) ترجمه می‌کنند.

«مک کنزی» = darān darigbad «شکی» او را تأیید و ān - (در darān) را آن نسبت

می‌داند. به نظر من همانطور که در متن نوشته است درست است: زرین دریکبد [یاره]. [یاره] اینجا در متن از قلم افتاده است. سنج. در همین بند «سیاه آهنین سمب زریر باره» و هم در بند ۱۰۰ (در این بند «د» اضافه

پس از «سمب» هم دیده می‌شود که باید در هر سه جا چنین باشد. سیاه آهنین سمب زریر باره. زرین دریکبد باره) (اسب یکی سیاه و اسب دیگری زرد (زرین) است) دریکبد = رئیس دربار. سنج. دریکبد (تاریخ قم ص ۱۱۳) و ارمنی drekpet.

۸۵) این نام «نامخواست» در این بند دوبار تکرار شده است ممکن است در اصل نام دیگری بوده است.

۸۶) همین نام است که در فارسی «فرشیدورد» شده است.

۸۷) «پالیاو» = nēm nēžak [i] drōy «نوبرگ»: nēm vēčak, kai bāg

(half share) نیم سهم = «با شاه سهم

بودن». «منشی‌زاده» nēm vēčak drōg

(۸۸) در این بند دو بار « 𐭠𐭥𐭥𐭥 » به جای «ا» به کار رفته است، هر دو پیش از «نامخواست». نسخه بدلی هم برای آن داده نشده است. معلوم می شود همه نسخه هایی که دستنویز جاماسپ برای ویراستن «متن های پهلوی» (چاپ بمبئی ۱۸۹۷) در دست داشته است. چنین بوده است. این اشتباه، ناچار، مربوط می شود به زمانی بسیار کهن تر، یعنی زمان نوشتن نسخه ای که مأخذ همه نسخه های موجود بوده است. این نوع اشتباهها معمولاً از خواندن یکی و نوشتن دیگری پیدا می شود. و این دو هم چون تلفظی یکسان داشته اند، یکی به جای دیگری نوشته شده است. پس به گمان بسیار نزدیک به یقین می توان گفت که تلفظ «𐭠𐭥𐭥𐭥» در پارسیک «O» بوده است نه «ud» (آفهم با دال بی نقطه برخلاف همه دال های پس از واکه که تا سده ششم هجری ذال تلفظ می شده است). برخلاف آنچه نوآوران می پندارند این گمان را نوشته های پازند و فارسی نو و حتی نوشته های پارسیک، جاهایی که حرف عطف «ا» را به هزوارش ننوشته اند تأیید می کند (سنج.

𐭠𐭥𐭥𐭥 ، 𐭠𐭥𐭥𐭥 ، 𐭠𐭥𐭥𐭥).

(۸۹) پروانگاه واژه ایست پارتی = پیشگاه.

([...der, seit er geboren ist] die Luge auf dem Bratspiess (ist)).  
[از هنگام زایشش] دروغ بر سیخ (نیزه) است (۹۹۹). «مکه کتوی» (دوغ، KDBA) و «𐭠𐭥𐭥𐭥» را اشتباه نویسنده برای \*dlwb دانسته و آن را \*dlmād (= (dra(h)nay) دروغ می خواند. (آنگاه که زاده شد به درازی نیم تنه بود). «شکی» KGB' و «𐭠𐭥𐭥𐭥» را تصحیف «QBR' دانسته و «آنگاه که زاده شد مودی» بود به اندازه نیم نیزه (= nēzag - nēm - mard) من گمان می کنم همانطور که نوشته شده باید خواند: پسرا تو را بکشید، با نیم نیزه دروغ نسیم، نیزه اهنویستی نسیم، نیزه جنگ افزایی است. در «السلامی فی الاسامی» واژه «عزّه» به «نیم نیزه» ترجمه شده است. سنج ۷۴ که «زیر» هم با «𐭠𐭥𐭥𐭥» (۹۹) افزون شده دیوان کشته می شود. علت تغییر که در متن لازم است، آوردن (𐭠𐭥𐭥𐭥) است پس از واژه دروغ (𐭠𐭥𐭥𐭥). می توان اینست که نوشتنداشتند که نوشتند «𐭠𐭥𐭥𐭥» را از اقلیم انداخته و پس از حاشیه نوشته است و نویسنده دیگری که آن را به متن افزوده به جایی که باید نگذاشته است. (𐭠𐭥𐭥𐭥 = 𐭠𐭥𐭥𐭥 = 𐭠𐭥𐭥𐭥).

(۹۵) بنویست و منشی زاده: (ka šāyet

butan ka en man guft bovet.)

«نوبرگ» درست خوانده و معنی کرده است؛

(آنچه باید بشود می‌شود، سرنوشت

تغییرناپذیر است.) مک کنزی: (Cē šāyēd budan,

\*ku en i man

guft, bawed.)

هیچ تغییری در متن لازم نیست (چنانکه

نوبرگ می‌خواند) سنج: بیت ۴۲۳: «کجا

بودنی بود و شد کار بود» ای: آنچه باید

بشود می‌شود.

(۹۶) متن په. = که شوه،

(۹۷) متن په. zāvar

(۹۸) شما باد ایدون چگون، تو گوئی.

(۹۹) متن: vspwhrk'n نک. زیرنویس ۵

(۱۰۰) عنوانی است که برای شاهان به کار

می‌رفته است. ای: کشورش ارام و دور از

گزند باد (به عربی ترجمه شده است: «صانها

الله ملکه») سنج. عنوان دیگری که برای آنان

به کار می‌رفته است. «جاویدشهر» (خَلْدَ

ملکه، خَلْدَ اللّهُ ملکه)

(۱۰۱) بروخیم: فره و پاک دین

(۱۰۲) سنج بند ۵۳: این مصراع درست

(۹۰) درست آور = تندرست باشی. جمله -

ایست که در روزگار ساسانیان به جای

«سلام» امروزه به کار می‌رفته است. «سلام

علیک» درست ترجمه آن است. ضد آن «مه

درست آور» (مه = نه) ناسزای معمول آن

دوره بوده است. بهرام، پادشاه ساسانی به

«مانی» همین را گفت. نک. Mani's Last

Journey از هنینگ، BSOAS. ۱۹۴۰

ص ۹۵۰ و Acta Iranica ۱۵ ص ۹۰.

منشی زاده = (du adrusr rahik

= falscher .... sklave = بنده نادرست.

(۹۱) متن په. symsp'r = sīmespār

سمسار؟ = واسطه، دلال؟) همچون ناسزا و

دشنام بکار رفته است.

(۹۲) در متن په. hēm (هَم) در هر

دو جا زائد و تحت تأثیر فارسی نو افزوده

شده است.

(۹۳) شکی: دو تیغ شمشیر = شمشیر دولبه،

نیز امکان دارد که «شمشیر و کارد» تفسیری

برای «دو تیغ» بوده است که در حاشیه جای

داشته است.

(۹۴) فردوسی بجای «اگر شما بغان سهیت»

پهلوی «اگر شاه بیند» می‌آورد. (نک.

«سهستن = دیدن» از م.ن. چیستا، سال ۲ شم.

۵، ۱۳۶۱)


ترجمه: «چه شاید بودن که شاید بودن است. (نیز نک. زیرنویس ۹۵)

(۱۰۳) منشی زاده = سوارآیند. (۱)

(۱۰۴) متن = *dizēt* = سوزد، سنج، دژن (هر چیز تلخ و تیزی که زبان را سوزد). دیزی.

(۱۰۵) وسپوران در اینجا برای پسران گشتاسپ (شاهزادگان) آمده است نه خاصان. (نک § ۱ و زیرنویس ۵ (مقاله هنینگ).

(۱۰۶) متن = اُ ستاند. در این جمله دو بار «ستاند» به کار رفته است. یکی زائد است.

(۱۰۷) متن پھ  . «نوبرگ» آن را *PLKA (tapar)* ، تبر و منشی زاده. *Pilis* =

سیخ. نیزه؟ می خواند، دیگران، همه، آن را *fraš* می خوانند و نیزه یا جنگ افزاری مانند آن، ترجمه می کنند. شاید راهنمای آنان


*arəzata frašna*، جنگ افزار سیمین مهر باشد (نک. «مک کنزی») که بارتولومه آن را

نام جنگ افزاری (یا جنگ افزاری محافظ)، و «ویندیشمن»، کلاه خود و «دارمستتر»،


محافظ زانو، می داند (*AiWb.* ۳۵۲) به هر آینه، نمی تواند نیزه باشد، چه چنانکه


ازخود «یادگار» برمی آید. جنگ افزاری است انداختنی و پرت کردنی. سنج. § ۱۰۳ و


۱۰۴ که بیدرفش، همین جنگ افزار را به

سوی بستور پرت می کند و او آن را با دست می گیرد و به رهنمایی روان زیریرش بر زمین می افکنند... من آن را، با در نظر گرفتن گفته دقیقی (ز پنهان بر آن شاهزاده سوار بینداخت ژوپین زهر آب داد) به «ژوپین» ترجمه کرده ام. هزوارشی اینچنین *PLš* در فرهنگ پهلوی نیامده است و گرنه واژه آرامی  به معنی نیش زدن، بریدن. گزیدن (نک *Hebrew & Chaldee Lexicon to the Old Testament* J.Furest نیویورک ۱۸۶۵ ص ۱۱۵۷) می توانست هزوارش مناسبی برای ژوپین یا جنگ افزاری مانند آن باشد.

(۱۰۸) سنج. شاهنامه: زوپین زهر آب دار.

(۱۰۹) متن پھ  . *dvārēt*، دوارد، رود؛ دوارستن = رفتن اهریمنی.

(۱۱۰) متن پھ  . *dvarēt* «شوت» زائد است که ناچار تفسیری بر دوارت «*dvaret*» بوده که در حاشیه جای داشته و بدست رونویس کننده ای به متن افزوده شده است.

(۱۱۱) «را»، به متن پھ  . تحت تأثیر زبان فارسی نو افزوده شده است (نیز نک. مکتری).

(۱۱۲) ظاهراً آوای زه کمان. سنج شاهنامه:



«فکنده است از اسپ کز تاختن

بماندند گردان وز انداختن.

نیاید همی بانگ شهزادگان)

مگر کشته شد شاه آزادگان

درست ترجمه این جمله است.

(۱۱۳) متن په. = 𐭠𐭣𐭥 به جای

𐭠𐭣𐭥 = az = من (پارتی) سنج. ستا.

azam فب. adam = من. پالیارو - بنونیست:

azam نویرگ - منشی زاده = هُم. مک کنزی

az =

(۱۱۴) چن. پالیارو و منشی زاده (جمع ایر)

(نک. § ۳۹ و زیرنویس ۵) مکنزی «ایران» را

در این جا به معنی پهلوانان. آزادگان (=نجبا)

می داند که البته می تواند درست باشد. ولی

جمع «ایران» را به شاهد § ۴۷ i bārag

(Iranagān) «ایرانگان» دانسته است. ایرانگ

(مفرد ایرانگان) به معنی «ایرانی» نداریم. به

نظر من باید «ایرانگان» بند ۴۷ به «ایران»

تصحیح شود. سنج. § ۳۲. تا «ایران گیان

کنند» و § ۷۹: «و رزم ایران بینم» (نه

ایرانگان).

(۱۱۵) چن. متن په.:: ایر اُ آزاد. شاید اگر «اُ

حذف شود یا به جای آن (ē) گذاشته شود

بهرتر باشد. هیچ ایرانی آزاد. چون روی سخن

به ایرانیان است و ناچار به نجبا و بزرگان

ایرانی. (نک. پالیارو)

(۱۱۶) متن: 𐭠𐭣𐭥 (X<sup>v</sup>astan <).

X<sup>v</sup>ast فارسی نو: خوِست، خُست. بُن

ماضی از خوِستن، خُستن = کوفتن، سفت و

سخت کردن. به پای خوِستن (خُستن) =

لگدمال کردن، پایمال کردن (سَنج. بند ۸۶)

پایخوِست Pāyx<sup>v</sup>ast (قافیه با دست) =

پایمال، لگدمال. «فراوان کس از پیل شد

پایخوِست». اسدی. (نک. لغت نامه). در

لغت نامه دهخدا (به نقل از فرهنگها) افزون

یر «پایخوِست»، واژه‌های «پای‌خاسته»،

«پای‌خست» و «پای‌خسته» (هر دو با خاءِ

مفتوح) به همین معنی آمده است که تنها

(بدین معنی) «پایخوِست» درست است.

فرهنگ‌ها «خاستن»، «خستن» و «خوِستن»

را درهم آمیخته‌اند. در بندهای ۸۰ و ۱۰۷

(مجازاً) به معنی «آزموده، تمرین یافته،

کاردیده، کارکشته... به کار رفته است. بن

مضارع آن بایستی X<sup>v</sup>ay یا Xōy باشد.

سنج ستا.:: - X<sup>v</sup>asta. (AiWb. ۱۸۷۴)

سفیدی - X<sup>v</sup>ay - , - X<sup>v</sup>ast - (پالیارو،

ایاتکار زیرنویس بند ۸۰).

۱۱۷ متن په. = دهید.

(۱۱۸) اُوی اخور سردار به جای اُ اخور

سردار

۱۱۹) سینج. شاهنامه: «هلا گفت برخیز و پاسخش کن.» بیت ۲۱۴، برابر § ۱۶.

۱۲۰) متن په. = ۳۰ لم با صفت «جان اوژن» بایستی نام جنگ افزاری باشد. آن را یا با انداختن ( ۳۰ ) می‌تون «درون» (کمان) خواند و یا با حذف دو حرف آخر ( ۱۱ ) «دار» (شمشیر) خواند. (نک. § ۲۵ و زیرنویس ۴۶ و مک‌کنزی). شکی = kārđ\*. سنج. فارسی «درون» = کمان، کمان پنبه‌زنان. فرهنگها کمان پنبه‌زنی معنی کرده‌اند (نک. لغت نامه دهخدا) ولی به معنی مطلق کمان است و از مثال‌هایی که در آنجا آمده معلوم می‌شود که هر جا کمان پنبه‌زنی مراد بوده با «نداف» و «حلاج» همراه است که نوع آن را مشخص سازد.

سفید برف برآمد ز کوهسار سیاه  
اُ چون درونه شد آن سرو بوستان آرا  
(رودکی)

بنفشه زار بپوشید. روزگار به برف  
درونه گشت چنار و زیر شد شنگرف  
(کسایی)

سرو بودیم چند گاه، بلند  
گوژگشتیم و چون درونه شدیم  
(کسایی)

سر سرو سهی شد بازگونه

دو تا شد پشت او همچون درونه

(ویس و رامین)

در هیچ یک از مثال‌های بالا به معنی کمان پنبه‌زنی نیست. نویرگ = دارو. و جمله را: «ای درخت بزرگ که شاخه‌های شکسته شدند». ترجمه می‌کند. منشی‌زاده = «دارون» و جمله را چنین ترجمه می‌کند: «ای ستون زندگی، جنگ افزارت را که گرفته است: ک. مزدپور آن را šarwan می‌خواند بمعنی «شیرافکن» و جمله را چنین معنی می‌کند: «هلا، شیرافکن ستوده جان!، که بر بادت داد».

۱۲۱) چن. «پالیارو»، «بنونیست» و «مکنزی». اگر، چنانکه، «شکی» پیشنهاد کرده است «خیون اوژن» یا «شیراوژن» می‌بود، معنی بسیار مناسبی داشت، ولی واژه نخست این ترکیب را باید بکلی تغییر داد. ایرادی را هم که به مکنزی می‌گیرد، بر نیمی از واژه‌های مرکب با «جان» وارد است. خود بالاخره جمله را چنین می‌خواند:

alay kārđ (ud) zēn afzar-it ke

hambaxt. کارد و سلاح اسبت (!) را که  
نابود کرد.

۱۲۲) هموشت باید از ریشه - vvar باشد  
+ ham پیچیدن، درهم پیچیدن (مجازاً نابود

(۱۲۴) مکنزی = *sēnmurw (mānā)g*.  
بهرحال (ک) در پایان سینک و مروک هر دو  
زائد است.

اسپ زیر به سیمرخ تشبیه شده است.  
(۱۲۵) متن = *𐭮𐭥𐭥𐭥* (همی) - شاید:  
«ایدون همی خواستی» بوده است.

(۱۲۶) متن = کامست (ازکامستن = خواستن  
ارز و داشتن).

(۱۲۷) متن پھ. = *𐭮𐭥𐭥𐭥* به جای  
*𐭮𐭥𐭥𐭥*.

(۱۲۸) متن = آگاه [ا] آگنج.

(۱۲۹) متن پھ. *vars*.

(۱۳۰) چن. «پالیارو»، «بنونیست»، «نوبرگ»،

«مکنزی»، منشی زاده = *hanjār* هنجار.

خوהל *x<sup>h</sup>hl* = خمیدگی، کژی، ناراستی  
(فرهنگها) مجعد، تاب دار، پریچ.

(۱۳۱) متن = بادن.

(۱۳۲) متن = آویژک = ویژه

(۱۳۳) پایان بند ۸۸، در متن پھ.

(۱۳۴) متن = پدران کین.

(۱۳۵) متن پھ. = این جا را پایان بند ۹۱

دانسته است که ظاهراً اشتباه نویسنده است.

(۱۳۶) چنین تصحیح شد. بروخیم و مسکو

= «پسر شاه کشته میان را ببست» با نسخه

بدل های «پس آن شاهزاده» و «پدر کشته

ساختن) سنج. «نوشتن» (باز از همین ریشه  
+ *ni*) که همین معنی را دارد (= پیچیدن  
(غیاث، برهان، آندراج) و نیز به معنی  
منسوخ کردن. برچیدن، ازمیان برداشتن و  
مانند اینها آمده است (نک. لغت نامه  
دهخدا).

(۱۲۳) متن پھ. = *(𐭮𐭥𐭥𐭥 𐭮𐭥𐭥𐭥) patr* -

*[ā]hand. to* پیراهن تو، نشان اضافتی میان

دو واژه لازم است که ممکن است «*𐭮𐭥𐭥𐭥*»

آخر واژه نخست همان نشان باشد که بدان

چسبیده شده باشد. «تو» به سیاق جمله

پیشین و پسین بایستی چسبیده باشد

(= پیراهنت).

واژه پیش از آن «گراز (متن: وراز) را یا به

معنای حقیقی باید گرفت: پیراهن یا

پوششی که از پوست گراز ساخته شده

(سنج. یبرریان، جامه رستم) و یا مجازی،

(= پهلوان. سنج بند ۴۶ که در این صورت

بایستی «گرازی» (گرازیک) باشد. «پالیارو» و

«بنونیست» = *v.pitar xōn i to*. نوبرگ

*patrān...* = مقاومت.

منشی زاده = *v. pitar xōd i to*

پهلوان پدر خودت... «شکی» هم با تعبیر او

موافق است (= گرازآسا پدر، خودت...)

مزداپهر = گراز پیشتاز...

آنگه...» پُیس شاه (= پسر شاه) گُشتی (کمربند مقدس) را به میان بست.

(۱۳۷) متن په . = کنتیر ازمَن. کنتیر زائد به نظر می‌رسد. بایستی اشتباه نویسنده باشد (تکرار کنتیر که در سطر پیشین آمده است) «نولدکه»، «پالیاو»، «بنونیت»، «نوبرگ»، «منشی‌زاده»: «اکنون تیر از من...» (

وامول و ۱۱۳ دلا ) «ملزر» می‌نویسد: ممکن است گشتاسپ کنتیر (تیردان) خود رابه او داده باشد نه یک تیر.

این واژه زاید همه پژوهشگران را به اشتباه انداخته است. آفرین و دعا همه برای بستور باید باشد نه برای تیر. هر تیر بیش از یک بار به کار نیاید. یک تیر نمی‌تواند تا «روز جاوید»، «در هر رزم و پارزم» به کار رود و پیروز شود. آفرین (دعا) گشتاسپ که امیدوارست مستجاب افتد، چرا برای «بستور» نباشد که برای تیر باشد؟

(۱۳۸) متن په . = ۱۳ دلا ۱۳۳ ۱۳۳ ۱۳۳

aparvêz apar kas «پالیاو»، «بنونیت» «نوبرگ»: Perož āwar ayêh

«منشی‌زاده»: Perož hunar ayāy

«مکنزی»: Pērož āwar (a)hāy

«شکی»: Paryozān \* Wirexsāy

به هزوارش ننوشتن و جدا نوشتن دو واژه

آخر باعث این دگرگونیها در خواندن این جمله شده است. سنج فعل آخر این بند:

āwarčh : ۱۳۱۳۳۳

ایراد «شکی» به «نوبرگ» که pērož نمی‌تواند درست باشد و بایستی pērožih باشد وارد نیست. سنج: «درست آور» (سلام) نه «درستی آور».

(۱۳۹) متن په = ۱۱ ۳۳ به جای ۱۱ ۳۳ بوی. «پالیاو» و «نوبرگ» Pērož ud vēh

منشی‌زاده: با واژه پس از آن Pērōz ut veh  
rōč مکنزی = Winday \* Paryōž

(۱۴۰) متن په . = ۱۳۳ ۱۳۳ ۱۳۳  
ظاهراً به جای سر ( ۱۳۳ ۱۳۳ = سر )  
سنج:

درخت آسوریک: سر دشمن مرده بیناد (§)  
(۵۴).

(۱۴۱) متن = ۱۳۳ ۱۳۳ ۱۳۳

(۱۴۲) متن: ۱۳۳ ۱۳۳ ۱۳۳ ۱۳۳

تصحیح شد به ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳

سنج درخت آسوریک. § ۲۰، و «فهرست واژه‌ها ص ۱۰۸». (چاپ دوم، تهران ۱۳۶۳ از م.ن)

(۱۴۳) ۱۳ پس از کیست زائد است.

(۱۴۴) متن = ۱۳ ۱۳ ۱۳ . شاید متن

اصلی **𐭠𐭣𐭥𐭥** bēk-em بوده است که از خواندن یکی و نوشتن دیگری شده است.

**𐭠𐭣𐭥𐭥** (۱۴۵) متن پھ. : ویشتاسپان. (- آن زائد است)

(۱۴۶) متن پھ. : زیران کین

(۱۴۷) متن پھ. : برنشست.

(۱۴۸) متن پھ. : ستاند زائد است.

(۱۴۹) = به پیش آی. سنج. درست آور

(۱۵۰) متن پھ. : ویستن

(۱۵۱) متن پھ. **𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥** . **𐭠𐭣𐭥𐭥**

بجای **𐭠𐭣𐭥𐭥** که همیشه به هزوارش نوشته می‌شود (**𐭠𐭣𐭥𐭥**) (آپرگیرم، ظاهراً به جای اُم آپرگیر، تأثیر فارسی نو).

**𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥**

همانندی هزوارش‌های «گرفتن» و «کردن» و

**𐭠𐭣𐭥𐭥** پایان **𐭠𐭣𐭥𐭥** باعث شده است که

«پالیارو»، «بنونیت» و «مکنزی» فاعل این

فعل را «بستور» بدانند.

«منشی‌زاده» āvār kunom ولی معنی را

درست دریافته است. بستور، که بیدرفش را،

که می‌ترسد «از پیش فراز شود» و پنهانی از

پشت او می‌رود تا او را هم مانند پدرش از

پشت بزند، به پیش می‌خواند و فریبش

می‌دهد که من با وجود داشتن اسب و

تیردان پرتیر، نه اسب تاختن می‌توانم و نه تیر انداختن می‌دانم، انتظار نمی‌رود بگوید: پیش آی تا یگشمت، بلکه انتظار می‌رود بگوید: «پیش آی و مرا بکش (و از غم از دست دادن پدر نجاتم ده) چنانکه منبع ثعالبی هم چنین بوده است (نک ثعالبی)

(۱۵۲) متن **𐭠𐭣𐭥𐭥** - **𐭠𐭣𐭥𐭥** = **𐭠𐭣𐭥𐭥** وزیدن.

ظاهراً به جای **𐭠𐭣𐭥𐭥** (فعل متعدی)

(۱۵۳) متن پھ. = **𐭠𐭣𐭥𐭥** از **𐭠𐭣𐭥𐭥**.

(۱۵۴) متن پھ آشفته است. با در نظر گرفتن

بند ۸۴ (مویه بستور بر کالبد پدرش) که

می‌گوید جنگ افزار و پیراهن و بارهات را که

بُرد، انتظار می‌رود که در این سخن از باز پس

گرفتن آن‌ها به میان باشد. روایت شاهنامه

هم این نظر را تأیید می‌کند: «فرو د آمد از

اسب اسفندیار سلیح زیر آن گو نامدار، از

آن جادوی پیر بیرون کشید سرش را ز تن

نیمه اندر برید. نکورنگ اسب زیر و درفش

ببرد و سر بی هنر بیدرفش.»

(۱۵۵) متن: **𐭠𐭣𐭥𐭥** نک:

Mitteliranische Manichaica aus

chinesisch - Turkestan

از III. Andreas - Henning برلین ۱۹۳۴

ص ۵۲.

(۱۵۶) متن پھ. (**𐭠𐭣𐭥𐭥**) به جای

- \* (۱۱) = بی مرگ = ایدر پالیارو = rētak = )
- \* (۱۲) متن په. : ۱۲۵۵ ۱۲۶۶ = (نوبرگ - منشی زاده = ایدر. مکنزی = LP(N)ME = awar =
- nepešt ēt اینجا!! به معنی اصلیش؟! (۱۵۷) متن = ۶۹
- \* (۱۳) شاید. دارا یا داراب که به هزوارش نوشته شده است. (۱۵۸) متن: از ایشان خیونان.
- \* (۱۴) پس از فرخ (د) زائد است. (۱۵۹) متن = ۶۱ ۶۲ به جای ۶۱ ۶۲
- \* (۱۵) متن = سالان. (۱۶۰) متن = ۶۳ ۶۴
- \* (۱۶) متن = ۶۳ ۶۴ به جای ۶۳ ۶۴
- \* (۱۷) متن = ۶۳ ۶۴ به جای ۶۳ ۶۴
- \* (۱۸) palhav متن ۶۳ ۶۴
- \* (۱۹) نوی = نوشته، نبشته سنج. نبی (۲۰) متن = ۶۳ ۶۴
- \* (۲۱) متن ۶۳ ۶۴
- \* (۲۲) پس از آزاد ۶۳ ۶۴ زائد است.
- \* (۲۳) متن = ۶۳ ۶۴ به جای ۶۳ ۶۴
- \* (۲۴) متن: ۶۳ ۶۴
- شاید تحریفی است از هونام یا خوب نام یا خواپر ۶۳ ۶۴ نام باد.
- \* (۲۵) متن = بهان
- \* (۲۶) متن = ۶۳ ۶۴
- pazd = ترس، بیم، هراس و d[ē]m
- [ ۶۳ ] = چهره، دیم.
- ۶۳ شاید تکراری است ار
- ۶۳ (dēm) ۱
- \* (۱) متن: ۶۳ ۶۴ زائد است.
- \* (۲) متن = ۶۳
- \* (۳) به جای: گشتاسپان. فرشاورد پسر گشتاسپ است
- \* (۴) متن = ۶۳ ۶۴ (؟) شاید بجای «لهراسپان» یا «پارسای مزدیسنان» (سنج: § ۴۸).
- \* (۵) = نام بردارند، یا نامشان برده شد.
- \* (۶) متن = ۶۳ ۶۴
- \* (۷) متن = ēraxtārān = جنگجویان.
- \* (۸) متن = ۶۳ ۶۴
- \* (۹) متن = ۶۳ ۶۴ xv[ā]par =
- \* (۱۰) = آسر = بی آغاز، در برابر آبت = بی پایان. دو اصطلاح فلسفی است. معرب آن ها = ازل و ابد است

متن پهلوي بخش منظوم

# يادگار زيران

با

آوانويس آن





## متن پهلوی بخش منظوم یادگارِ زریران

چنانکه در پیشگفتار یاد شد. «ایاتگار زریران» کهن‌ترین تعزیه‌نامهٔ ایرانی است که به ما رسیده است. بخشی از این نمایشنامه، ای: گفتگوی بازیگران، و به سخن دیگر آنچه شنیدنی است. به نظم است و بخشی دیگر، یعنی شرح کارهای آنان که باید به نمایش گذاشته شود (آنچه دیدنی است) به نثر.

این شعرها، که همیشه به آواز خوانده می‌شده است، شیوهٔ کهنی که هنوز هم در تعزیه‌خوانی و شاهنامه‌خوانی رواج دارد، در قالب مصراع‌هایی است هشت‌هجایی، که گاه ضرورت شعری را، واکه‌ای به مصراعی افزوده یا از آن کاسته شده است، شیوه‌ای که هم اکنون هم در تعزیه‌خوانی و شاهنامه‌خوانی معمول است (: چنین گفت رستم به اسفندیار به جای: چنین گفت... و «کندر» به جای «که اندر» و جز آن. نشانی که در آوانویسی برای واکهٔ افزوده به کار رفته است ( ) و برای واژهٔ کاسته ( ) است.

برگ‌های آینده بخش منظوم «ایاتگار» را با آوانویس آن در بر دارد. در آوانویسی از سبک تاریکی، چنانکه باید، پیروی کرده‌ام و از نوآوری‌های نابجا پرهیخته‌ام، و «لوکره الکافرون». نویسنده‌ای که گوش و دهان و دستش با شنیدن و گفتن و نوشتن «دال» و «تاء» آشناست اگر در تمنی واژهٔ «اردوان» را با «دال» و «ارتخشیر» و «کرتیر» را با «تاء» نوشت، ی یا دلیل بر این نیست که در آنها «دال» و «تاء» یکسان تلفظ نمی‌شده است؟ و - rt - در زبان شمالی زودتر از زبان جنوبی به - rd - بدل شده است؟ اگر واژهٔ «شاه» را با «ه» و «شهر» با «ت < ث» نوشت آیا نمی‌توان پنداشت که در یکی «ث» به «ه» بدل شده است (šah < Xšāyaθiya) و در دیگری هنوز نشده است؟ وقتی در سراسر نوشته‌های پهلوی فعل‌هایی چون داریت، خواهیت، زینت، بَوَات، همه جا با «ت» پایان می‌یابد و ادامهٔ کاربرد فراوان فعل‌هایی از این دست را در آثار مولاجلال‌الدین و پسرش، سلطان ولد، از سدهٔ هفتم هجری می‌بینم (آمدیت، بُدیت، شدیت، ببیت (= بوید)، پدیدیت (= پدید هستید)، دیدیت، شنیدیت، بزادیت، هیدیت، کرده‌ایت و جز آن) و حتی در سدهٔ هشتم هم در دیوان شمس پُیس ناصر می‌یابیم (زَسْت، بگردت، اَلَات (= برآید) و جز آن)، آیا می‌توان «تاء» پایان این گونه فعل‌ها را «دال» خواند (دارید، خواهید، زیند، بَواد)؟

၁  
 ၂  
 ၃  
 ၄  
 ၅  
 ၆  
 ၇  
 ၈  
 ၉  
 ၁၀  
 ၁၁  
 ၁၂  
 ၁၃  
 ၁၄  
 ၁၅  
 ၁၆  
 ၁၇  
 ၁၈  
 ၁၉  
 ၂၀  
 ၂၁  
 ၂၂  
 ၂၃  
 ၂၄  
 ၂၅  
 ၂၆  
 ၂၇  
 ၂၈  
 ၂၉  
 ၃၀  
 ၃၁  
 ၃၂  
 ၃၃  
 ၃၄  
 ၃၅  
 ၃၆  
 ၃၇  
 ၃၈  
 ၃၉  
 ၄၀  
 ၄၁  
 ၄၂  
 ၄၃  
 ၄၄  
 ၄၅  
 ၄၆  
 ၄၇  
 ၄၈  
 ၄၉  
 ၅၀  
 ၅၁  
 ၅၂  
 ၅၃  
 ၅၄  
 ၅၅  
 ၅၆  
 ၅၇  
 ၅၈  
 ၅၉  
 ၆၀  
 ၆၁  
 ၆၂  
 ၆၃  
 ၆၄  
 ၆၅  
 ၆၆  
 ၆၇  
 ၆၈  
 ၆၉  
 ၇၀  
 ၇၁  
 ၇၂  
 ၇၃  
 ၇၄  
 ၇၅  
 ၇၆  
 ၇၇  
 ၇၈  
 ၇၉  
 ၈၀  
 ၈၁  
 ၈၂  
 ၈၃  
 ၈၄  
 ၈၅  
 ၈၆  
 ၈၇  
 ၈၈  
 ၈၉  
 ၉၀  
 ၉၁  
 ၉၂  
 ၉၃  
 ၉၄  
 ၉၅  
 ၉၆  
 ၉၇  
 ၉၈  
 ၉၉  
 ၁၀၀

[ ५८ ] कृष्ण भक्त चरितम् •

: 1955-56 1000000  
[ 1000000 1000000 ]

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

*Jāmasp:*

- 5 az Arjasp ē Xyōnān xvatāy  
do pōristak mat [hēnd] ko  
antar hamāk šaθr ē Xyōnān  
az ōyšān hū čīhr\* tar nēt
- 6 ēvak Vidarafš ē Yātuk  
o dēt Nāmxvāst ē Hazārān  
do bēvar spāh apāk dārēnd  
gōwēnd komān pēš ē šāh hel.

*Vištasp šāh:*

- 7 [oy]šān antar ō pēš hel.

*Aprāhīm depivān mahest:*

[fravartak ē Arjasp]

- 10 om ašnūt ko šomāk bayān  
dēn ē avēžak patīreft  
agar nē ān apāž helēt  
amāk rāy zyān azeš bavēt
- 11 bēk agar š'māk bayān sahēt  
o ēn dēn apāž helēt  
apāk amāk hamkēš bavēt  
pat xvatāyīhtān parastēm  
ēgtān dahēm sāl\* pat sāl  
vas zar vas sīm vas nēvak asp

۱۲  
 ۱ وټه سولې د سولې لپاره  
 ۲ له دې نه چې د سولې لپاره  
 ۳ له دې نه چې د سولې لپاره  
 ۴ له دې نه چې د سولې لپاره  
 ۵ له دې نه چې د سولې لپاره  
 ۶ له دې نه چې د سولې لپاره  
 ۷ له دې نه چې د سولې لپاره  
 ۸ له دې نه چې د سولې لپاره  
 ۹ له دې نه چې د سولې لپاره  
 ۱۰ له دې نه چې د سولې لپاره

کله :

۱۵  
 ۱ له دې نه چې د سولې لپاره  
 ۲ له دې نه چې د سولې لپاره

د سولې لپاره :

۱۶  
 ۱ له دې نه چې د سولې لپاره

د سولې لپاره :

۱۷  
 ۱ له دې نه چې د سولې لپاره

۱۸  
 ۱ له دې نه چې د سولې لپاره

۱۹  
 ۱ له دې نه چې د سولې لپاره

۲۰  
 ۱ له دې نه چې د سولې لپاره

۲۱  
 ۱ له دې نه چې د سولې لپاره

۲۲  
 ۱ له دې نه چې د سولې لپاره

۲۳  
 ۱ له دې نه چې د سولې لپاره

۲۴  
 ۱ له دې نه چې د سولې لپاره

۲۵  
 ۱ له دې نه چې د سولې لپاره

- o vas gās ē šaθr° dārīh  
 12 agar ān dēn be nē helēt  
 apāk amāk hamkēš nē b' vēt  
 ēgtān [amāk] apar rasēm  
 o xvēt xvarēm o xušk sūzēm  
 čārpāy dopāy vartak girēm  
 otān pat bandak ē gerān  
 o dušxvārīh kār framāyēm

**Zarēr:**

- 15 agar šomh bayān sahēt  
 man fravartak pāsaxv konem

**Vištāspšāh:**

- 16 [ēn] fravartak pāsaxv° kon

**Fravartak:**

- 17 az Vištasp Ērān dahyupat  
 o Arjasp ē Xyōnānšāh drōt  
 18 n'amāk ēn dēn apāž helēm  
 n'apāk šomāk hamkēš bavēm  
 omān ēn dēn az Ohramazd  
 patireft o be nē helēm  
 bēk o šomāk anōš xvarēm  
 19 anō pat ān tīh° razūr

કચ્છના પાણી - ૧૬ ટન

سے یہ وار راہ ہے کہ یہ

است ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

සමුදායයා සමස්ත සමාජය

புதுநாடு நம்ம நாடு.

ଶାନ୍ତରାଜ ଗୁଣେ ଗୁଣେ ଶ୍ରୀ

மலையாள மொழி 619 ।

കോലം കൊടുക്കുന്നു

၁၆၀၃ ခု - ဇွန်လ ၁၀ ရက်

15 12/11/2000 1000 16 1000

: ابراهيم بن محمد بن علي

۱۱ و ۱۲ ۳۴ ۵۶ ۷۸ ۹۰

سید احمد سید احمد سید احمد سید احمد سید احمد

॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

ਸਮੇਤ ੧੫੫੫ । ੧੫੫੫ ੧੫੫੫

۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴

سورة مائدہ ۱۱۵

[illegible]

ادب الیہ و اسرار و سحر و جادو

1. مع [ معد ] ومعد

۱۱۴۱ھ کے سب سے پہلے

: ابراهيم بن محمد

- o ān marv ē Zaratuštān  
 ko nē kōf borz ēt nē zofr var  
 bēk pat ham ān dašt ē hamūn  
 asp tāzēm paykān vazārēm  
 20 [o] šomāk az anō āyēt  
 tāk amāk az ētar āyēm  
 o šomāk amāk\* vēnēt  
 amāk[əč] šomāk\* vēnem  
 21 otān nemāyēm ko čigōn  
 zat bavāt dēv az yazatān

*Vištāsp šāh:*

- 23 pat garān bašn[ān] ātaš kon  
 24 šahr azd kon biaspān azd kon  
 bēk magukmart k'āp o ātaš  
 vahrām yazēnd o pahrēzēnd  
 az dah sāl tāk haštād sālak  
 ēč mart pat xānak ma mānēt  
 25 ētōn konēnd ko dtigar māh  
 ō dar ē Vištaspšāh āyēnd  
 o agar nē[ētar] āyēnd  
 [ōyšān] pat dār framāy kartan

*Vištaspšāh:*





- 32 [spāhpat Zarēr] [v]iyān\*kon  
 tāk ērānōč [v]iyān konēnd  
 o tāk amākōč be dānēm  
 ko [nūn] šap ēt ayāp\*rōž

*Vištaspšāh:*

- 35 man dānem ko tō jāmasp  
 dānāk vēnāk o šnāsāk hē  
 36 ēnč dānē kat vārān āyēt  
 čand serešk ō zamīk āyēt  
 o čand serešk apar serešk  
 37 ēnč dānē ko ūrvarān gol  
 katām ān ē rōž vōškofēt  
 katām šap o katām fratāk  
 38 ēnč dānē ko mitark katām  
 āp dārēt katām nē dārēt  
 39 ēnč dānē ko fratāk\*rōž  
 čē bavēt antar ān razm [gāh]  
 az posarān [om] brātarān  
 katām zīvēt o kē mīrēt

*Jāmasp:*

- 40 kāž man az mātār nē zāt hēm  
 ayāp kat zāt hēm be mort hēm  
 ayāp [ēvak] morvē būt hēm  
 [kē] ō drayāp opast\* hēm

: ابراهيم سوسوس

: १५-६७

॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥  
 ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥  
 ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥  
 ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

- ayāp\* ko šomāk bayān  
 ēn porsešn az man nē porsēt  
 bēk kat [šomāk bayān] porsēt  
 nē kāmēm bēk ko rāst govēm  
 41 agar šomāk bayān sahēt  
 dašn ē xvēš ō rōy ol barēt (?)  
 pat xvarr Ohrmazd dēn mazdēsnañ  
 o gyān Zarēr sōgand xvarēt  
 oč šamšēr polāptin nihēt  
 tīh tāk drūdast sē bār mālēt  
 kot nē zanēm nē ōžanēm  
 o neč\* pat dibahr dārēm  
 tāk\* gouēm ko čē bavēt  
 antar ān razm ē Vōštāspān

*Vištāspšāh:*

- 42 pat xuarr Ohrmazd dēn mazdēsnañ  
 o gyān Zarēr sōgand xvarēm  
 kot nē zanēm nē ōžanēm  
 o nē toč pat dībahr dārēm

*Jūmasp:*

- 43 agar šomāk bayān sahēt  
 ēn vzorg sepāh ē ērānšaŋr  
 az maškaparzēn ēv tigršap  
 frāztar framāyēt nišāstan



\* \* \* \*

- 45    ōy vēh ko az mātar nē zāt  
       ayāp zāt ō patmān nē mat
- 46    fratāk rōz' kat patkōfēnd  
       nēv' pat nēv vrāz' pat vrāz  
       vas māt apāk puhr api puhr  
       vas api pit vas api puhr  
       vas brāt api brāt vas zan ē  
       šōyowmand api šōy bavēnd
- 47    vas bārak ē ērānakān  
       višāt arvand [hamē] ravēnd  
       antar ō xūn ē Xōyūnān  
       xvatāy xvahēnd o nē yābēnd
- 48    o ōy vēh ko [bē] nē vinēt  
       ān Vidaraṣṣ ē Yātūk'  
       kat āyēt o razm' tāzēt  
       vinās konēt o ožanēt  
       Zarēr tō brāt oš be barēt  
       ān siyāh ē āsenīn somb  
       o ōy Nāmxvāst ē Hazārān  
       Kē āyēt o razm' tāzēt  
       vinās konēt o ožanēt  
       ān Pātxusraw ē to brāt  
       ōš bārakač [ōy] be barēt  
       ān zarrīn darīkpat [bārak]  
       o Nām' Xvāst ē Hazārān  
       kē āyēt o razm' tāzēt



- vinās konēt o ōžanēt  
 ān frašāvart ē to pos[ar]  
 [kē toš] tāk zāt az apārīk  
 f̄razandān dūsttar dārēh  
 49 ot az pos[ān] tāk brātar[ān]  
 bīst o se [tan] mort\* bavēnt

*Vištas̄p:*

- 51 ma drest āvar simspār yātūk  
 čet māt yātūk pit drūžan būt  
 52 ot [agar] ān goft\* nē būt  
 ko man pat xvarr ē Ōharmazd  
 dēn [avēžak] ē mazdēs nān  
 o gyān ē Zarēr sōgand xvard  
 ēgom pat ēn šamšēr o kār  
 sar borēt pat zamīk afkant

*Jāmasp:*

- 53 agar šomāk bayān sahēt  
 az ēn xāk\* apar xēzēt  
 apāž ō kaygās nišēnēt  
 čē šāyēt būt kat šāyēt būt

*Zarēr:*

۵۵  
 مځ ټوټه ډډه لږاڅرڅر  
 څر څر څر څر څر څر  
 څر څر څر څر څر څر  
 څر څر څر څر څر څر  
 څر څر څر څر څر څر

: ډډه ډډه

۵۷  
 مځ ټوټه ډډه لږاڅرڅر  
 څر څر څر څر څر څر  
 څر څر څر څر څر څر  
 څر څر څر څر څر څر  
 څر څر څر څر څر څر

: ډډه ډډه

۵۹  
 مځ ټوټه ډډه لږاڅرڅر  
 څر څر څر څر څر څر  
 څر څر څر څر څر څر  
 څر څر څر څر څر څر  
 څر څر څر څر څر څر

: ډډه ډډه



- 55    agar šomāk bayān sahēt  
       az ēn xāk\* apar xēzēt  
       apāž ō kaygās nišēnēt  
       čē man fratāk\* [rōz] šavēm  
       apāk ān ē xvēš\* zāvar  
       Xyōn pānzdah bēvar ōžanēm

*Pātxusraw:*

- 57    agar šomāk bayān sahēt  
       az ēn xāk\* apar xēzēt  
       apāž ō kaygās nišēnēt  
       čē man fratāk\* rōz šavēm  
       apāk ān ē xvēš\* zāvar  
       Xyōn čārdah bēvar ōžanēm

*Frašāvart:*

- 59    agar šomāk bayān sahēt  
       az ēn xāk\* apar xēzēt  
       apāž ō kaygās nišēnēt  
       čē man fratāk\* rōz šavēm  
       apāk ān ē xvēš\* zāvar  
       Xyōn sēzdah bēvar ōžanēm

*Spanddāt:*

انہم سورتیں :-

: ५५-६५

[illegible]

- 61    agar šomāk bayān sahēt  
       az ēn xāk' apar xēzēt  
       apāž ō kaygās nišēnēt  
       čē man fratāk' rōz šavēm  
       pat xvarr Ohrmazd sōgand xvarēm  
       ko žīvandak xyōn be ne h<sup>o</sup>lēm

*Vištāsp:*

- 62    ma bāt etōn č<sup>o</sup>gōn to gowēh  
       čē man dezē rōdīn konēm  
       apāk darbandē asenīn  
       o posarān o brātarān  
       vaspuhrakān antar ān dez  
       be framāyēm nišas'tan  
       šāyēt ko ōyšān ō dast ē  
       dušmīnān' be nē rasēnd

*Jāmasp:*

- 63    agar dezē rōdīn konēh  
       o ānōč darbandē āsnīn  
       ōyšan posarān brātarān  
       vaspuhrakān ē to rāmšahr  
       kay Vištaspšāh antar ān dez  
       be framāyēh nišās' tan

६५

95

66

95

- pas ān and' dušman az šaθr  
 apāž dāštan' kē tovān  
 64 čē ān tahm əspāhpat Zarēr  
 ōžanēt xyōn pānzdah bēvar  
 o ān Pātxosraw ē artāy  
 ōžanēt xyōn čārdah bēvar  
 o ān Frašāvard ē to pos  
 ōžanēt xyōn sēzdah bēvar

*Vištasp:*

- 65 nūn čand āyēnd xyōn az bunak  
 čand mīrēnd čand apāž šavēnd

*Jāmasp:*

- 66 sat o sī o ēvak bēvar  
 xyōn az bunak' bē āyēnd  
 kat āyēnd ēč bē nē šavēnd  
 bēk Arjasp ē xyōnān xvatāy  
 67 ōyəč yal əSpanddāt gīrēt  
 dast o pāy o gōsē borēt  
 oš čašmē pat ātahš dīzēt  
 oš pat borētak domb xarē  
 apāž ō šaθr ē xvēš frastēt  
 govēt ko šaw o gōy čē dīt  
 az dast ē man yal əSpanddāt

ۛۛ ڪاٺو لک ا س

۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰  
 ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰  
 ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰  
 ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰  
 ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰

15 16 17 18 19

[illegible]

١٥٠٠ - ١٤٥٠ م و ١٤٠٠ - ١٣٥٠ م

۱۱۴۵ هـ - ۱۱۴۶ هـ  
 ۱۱۴۵ هـ - ۱۱۴۶ هـ

*Vištas̥p:*

- 68    agar hamāk pos o barāt  
       o vaspuhrān ē man Vištas̥p  
       o ānč Hūtūs zim x<sup>V</sup>āh o zan  
       az pos tāk doxt hamāk mīrēnd  
       ēgom ēn<sup>\*</sup> avēžak dēn  
       čigōn patirēft bē nē h'lēm

*Arjas̥p:*

- 71    az šomāk xyōnān<sup>\*</sup> kē ēt  
       kē šavēt apāk Zarēr koxšēt  
       oš košēt tāk Zarestar ē  
       man doxt pat zanih oš dahēm  
       k'antar hamāk šaθr ē xyonān  
       zanē az ōy hūčihrtar nēt  
 72    oš apar šaθr bētaxš konēm

*Vīdrafš:*

- 73    man ray asp zēn sāsēd tāk š'vēm

*Vištas̥p:*

- 76    pat ēn darēm komān ōžat  
       Zarēr ē Irān āspafhpat

: जय

• اسماء بنت ابی بکر

<p>             ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥              ॥ श्रीगणेशाय नमः ॥              ॥ श्रीकृष्णाय नमः ॥           </p>	<p>             ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ १०           </p>
<p>             ॥ श्रीगणेशाय नमः ॥              ॥ श्रीकृष्णाय नमः ॥           </p>	<p>             ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ ११           </p>



- čē nē āyēt prašn ē kamān  
 o nē āyēt vāng ē martān  
 77 bēk az šomāk ērān kē ēt  
 kē šavēt Zarēr kēn x<sup>V</sup>āhēt  
 tāk kataš Homāk ē man dōxt  
 pat zanīh ō ōy bē dahēm  
 kē antar hamāk šaθr Ērān  
 zanē az ōy hūčihrtar nēt  
 78 oš mān katak ē Zarēr o  
 Ērān ǝspāhpatīh dahēm

***Bastūr:***

- 79 man rāy asp zēn sāzēt tāk S'vem  
 o razm ē ērān bē vīnēm  
 vaspuhr ē Vištaspān vīnēm  
 ān tahm ǝspāhpat ē man pit  
 agar zīvandak ayāp mort  
 pēš ē šomāk bayān govēm

***Vištasp:***

- 80 tō ma šow čē apūrnāy hē  
 o razmān pahrēz nē dānēh  
 ot angust pat tīr nē x<sup>V</sup>ast ēt  
 81 ma xyōn rasēnd ot ōžanēnd

اسماء :

[illegible]

čē šān ōžat Zarēr tō pit  
 pas xyōnān\* do nām barēnd  
 komān ōžat Zarēr spāhpat  
 omān ōžat Bastūr ziš pos

***Bastūr:***

- 82    šāh framān dāt asp ē Zarēr  
       kat kūtak būt ō Bastūr dēh
- 84    halāy drōn ē tō kē hamvašt  
       vrāz patrāhanget kē hamvašt
- 85    sēn morv bāraket kē hamvašt  
       katet hamē ētūn kāmest  
       kot apāk xyōn kārzār konēh  
       nūn ōžat o afkand\* hē  
       čgōn agāh aganč martōhm
- 86    ot ēn x<sup>v</sup>ehl\* vars o riš  
       [košān] vātān višoft estēt  
       ot avēžak tan aspān x<sup>v</sup>ast  
       ot xāk apar gōrīv nišast  
       bēk nūn\* [man] čigōn konēm  
       čē agar az asp nišīnēm  
       ot sar antar kenār girēm  
       ot xāk az grēv apar girēm  
       pas man sapokihā apāž  
       ō asp nišastan nē tovān

: १५-६७

: ان ہر دور میں

: ۵۵۵

۱۵      ۱۶      ۱۷      ۱۸      ۱۹      ۲۰      ۲۱      ۲۲      ۲۳      ۲۴      ۲۵      ۲۶      ۲۷      ۲۸      ۲۹      ۳۰      ۳۱      ۳۲      ۳۳      ۳۴      ۳۵      ۳۶      ۳۷      ۳۸      ۳۹      ۴۰      ۴۱      ۴۲      ۴۳      ۴۴      ۴۵      ۴۶      ۴۷      ۴۸      ۴۹      ۵۰      ۵۱      ۵۲      ۵۳      ۵۴      ۵۵      ۵۶      ۵۷      ۵۸      ۵۹      ۶۰      ۶۱      ۶۲      ۶۳      ۶۴      ۶۵      ۶۶      ۶۷      ۶۸      ۶۹      ۷۰      ۷۱      ۷۲      ۷۳      ۷۴      ۷۵      ۷۶      ۷۷      ۷۸      ۷۹      ۸۰      ۸۱      ۸۲      ۸۳      ۸۴      ۸۵      ۸۶      ۸۷      ۸۸      ۸۹      ۹۰      ۹۱      ۹۲      ۹۳      ۹۴      ۹۵      ۹۶      ۹۷      ۹۸      ۹۹      ۱۰۰

- 87    ma xyōn rasēnd om ōžanēnd  
       čigōnšān tōč man pitar košt  
       pas xyonān\* do nām barēnd  
       komān ōžat Zarēr spāhpat  
       omān ōžat Bastūr ziš pos
- 88    man šot hem om razm ē irān  
       dīt o vaspūhr ē Vištāspān  
       Zarēr man pit mortak bē dīt
- 89    agar šomāk bayān sahēt  
       helēt tāk man pit kēn x<sup>v</sup>āhēm

*Jāmasp:*

- 90    hel ēn rētak ko bē šavēt  
       apar baxt ēt dušman košet

*Vištasp:*

- 92    az man šavēh pērōz āv'rēh  
       pat har razm\* pērōz bavēh  
       pātranč nām āv'rēh yāvētān  
       sar e dušman mort āvarēh
- 93    nūn bārak o drafš ē sōpāh  
       nām āv'rēh yat ō rōz yāvēt

*Arjasp:*

- 95    kē ēt ān dah sālak rētak  
       kē gort\* vār asp\* dārēt

۱. دېلېس ۱۴۳-۱۵۱۵  
 وسلېس ۱۴۴-۱۵۱۶  
 ۱۵۱۷-۱۵۱۸ دېلېس ۱۵۱۹-۱۵۲۰  
 ۹۶ ۱۵۲۱-۱۵۲۲ دېلېس ۱۵۲۳-۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵-۱۵۲۶ دېلېس ۱۵۲۷-۱۵۲۸  
 ۱۵۲۹-۱۵۳۰ دېلېس ۱۵۳۱-۱۵۳۲  
 ۹۷ ۱۵۳۳-۱۵۳۴ دېلېس ۱۵۳۵-۱۵۳۶  
 ۱۵۳۷-۱۵۳۸ دېلېس ۱۵۳۹-۱۵۴۰  
 ۱۵۴۱-۱۵۴۲ دېلېس ۱۵۴۳-۱۵۴۴  
 ۱۵۴۵-۱۵۴۶ دېلېس ۱۵۴۷-۱۵۴۸  
 ۱۵۴۹-۱۵۵۰ دېلېس ۱۵۵۱-۱۵۵۲  
 ۹۸ ۱۵۵۳-۱۵۵۴ دېلېس ۱۵۵۵-۱۵۵۶  
 ۱۵۵۷-۱۵۵۸ دېلېس ۱۵۵۹-۱۵۶۰  
 ۱۵۶۱-۱۵۶۲ دېلېس ۱۵۶۳-۱۵۶۴  
 ۱۵۶۵-۱۵۶۶ دېلېس ۱۵۶۷-۱۵۶۸  
 ۱۵۶۹-۱۵۷۰ دېلېس ۱۵۷۱-۱۵۷۲

اددېلېس :

دېلېس ۱۴۳-۱۵۱۵ دېلېس ۱۵۱۶-۱۵۱۷

دېلېس :

دېلېس ۱۴۳-۱۵۱۵ دېلېس ۱۵۱۶-۱۵۱۷  
 ۱۵۱۸-۱۵۱۹ دېلېس ۱۵۲۰-۱۵۲۱  
 ۱۰۱

- o gort' vār zen' dārēt  
 kārīzār ōgōn nēv konēt  
 čīgōn Zarēr ē spāhpat kart
- 96 bēk man pat ēn'dārem kō  
 ān az toxmak ē Vištas̄p ēt  
 o Zarērān' kēn x<sup>v</sup>āhēt
- 97 bēk az šomāk xyōnān kē ēt  
 kē šavēt ōš bē ōžanēt  
 ēg ān Bāšastar ē man doxt  
 pat zanīh' pateš dahēm  
 k'antar hamāk šaθr ē xyōnān  
 zanē az ōy hūčihrtar nēt
- 98 oš antar hamāk šaθr xyōnān  
 bītaxš framāyēm kartan  
 č'agar tāk šap zīvandak ōy  
 pas az amāk xyōnān' ēč  
 zīvandak apāž nē mānēt

***Vidrafš:***

man rāy asp zēn sāzēt tāk š'vēm

***Bastūr:***

- 101 man dārēm bārak azīr rān  
 bēk' tāxtan nē tavānēm

۱۴۳۵ هـ : ۱۴۳۵ هـ :

تذکرہ ۱۴۱ و ۱۵۵ :

۱۰۸

سب م ۱۱۵ و س ۱۱۴ و م ۱۲۳

: ۱۴۷

॥ १०१ ॥  
 ॥ १०२ ॥  
 ॥ १०३ ॥  
 ॥ १०४ ॥  
 ॥ १०५ ॥  
 ॥ १०६ ॥  
 ॥ १०७ ॥  
 ॥ १०८ ॥  
 ॥ १०९ ॥  
 ॥ ११० ॥



man dārēm tīr antar kantīr  
 bēk\* vistan be nē dānēm  
 nūn frāz ō pēš\* bē āvar  
 om ēn x<sup>v</sup>aš giyān apar gīr

*Ravān ē Zarēr:*

- 104 ēn zūpīn az dast bē afkan  
 o apāk tirēš pāsax<sup>v</sup> kon

*Grāmīk kart o spāh:*

- 107 to ētar čē rāy\* mat hē  
 ka't angust pat tīr nē x<sup>v</sup>ast ēt  
 o razmān pahrēz nē dānēh  
 108 ma xyōn rasēnd ot ōžanēnd  
 češān ōžat Zarēr to pit  
 pas xyōnān dō nām barēnd  
 komān ōžat Zarēr spāhpat  
 oman ōžat Bastūr ziš pos

*Bastūr:*

- 109 pat pērōzīh\* āvarēh  
 tō Grāmīk kart ē Jāmaspān  
 agar man zīvandak rasēm  
 pēš ē Vištasp\* šāh gowēm

५७३-६७३ ५ १०१९  
 १०१९ १०१९ १०१९

: ۱۳۹۵

[illegible]

kō Grāmik kart ē Jāmaspān  
kārizār° cigōn nēv kart

*Spanddāt:*

- 114 šow o gōy°kō to če dīt  
az dast ē man yal ǝSpanddāt  
tāk xyōnānǝč dānēnd če būt  
antar ēn razm ē Vištaspān



## واژه‌نامه

’X (هز.) brat، برادر. ۲۳، ۳۲، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۴۸ (دو بار) ۴۹، ۵۲، ۶۸.	ن-
ēč، ایچ، هیچ، ۶۱.	ن-ن
axēzēt : خیزد (< خاستن.) ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۰.	ن-ن-ن
axēzēt : خیزید (+ 𐭠𐭡𐭣𐭥) (نک همو: برخیزید.) ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۱.	ن-ن-ن
ax̄ar، آخور. (< خوردن) نک. 𐭠𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥	ن-ن-ن
āx̄ar sardār، آخور سردار، میرآخور ۸۲، ۸۳.	ن-ن-ن-ن
AXR (هز.) pas، پس. ۲، ۵، ۱۳، ۱۴، ۲۳، ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۵ (دو بار)، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰.	ن-ن
= 𐭠𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥 (نک. همو).	ن-ن-ن-ن
hāmūn، هامون، ۱۹.	ن-ن
XTH ، ’ x̄āh، خواهر، ۶۸.	ن-ن-ن
’BYTar ، pitar، پدر، ۷۹، ۸۳، ۸۶، ۸۹، ۱۰۱.	ن-ن-ن-ن

BYTarān، پدران ۸۹. (جمع به جای مفرد)	سن ۱۴۱
B : pit، پدر. ۴۶، ۵۱.	سن ۱۴۰
'Y' (HY) : gyān : جان ۴۱، ۴۲، ۵۲، ۶۱، ۱۰۱.	سن ۱۳۹
agās، آگاه (آ: حرف نفی + گاه، تخت جای). بی‌گاه، بی‌جای ۸۵.	سن ۱۳۸
ayyār < adiyār، یار ۷۰.	سن ۱۳۷
ayyārīh، یاری، (پن). ۷.	سن ۱۳۶
ayyārēt، یارد، (< یارستن) ۷۴، ۱۰۰.	سن ۱۳۵
ayyātinēt، یاد کند. (پن) ۵، ۶.	سن ۱۳۴
[ayyātinitan] : یاد کردن	سن ۱۳۳
ayyātkar، یادگار ۱.	سن ۱۳۲
āsñīn، آهین. ۱۰۰، ۱۰۲.	سن ۱۳۱
'DYN ēg، پس. ۷۲، ۹۸، ۱۱۲.	سن ۱۳۰
'DYNom ēgom، پس من، ۴۰، ۵۲، ۶۸.	سن ۱۲۹
'DYN.eš egeš، پس او [را] ۹۷.	سن ۱۲۸
'DYN-tān ēgtān، پس + تان، پس شما [را]. ۱۱ (دو بار)، ۱۲.	سن ۱۲۷
asar، اسر (آ: حرف نفی + سر). بی‌آغاز. نک.	سن ۱۲۶
asar - rōšnīh. روشنی بی‌آغاز. (پن) ۲.	سن ۱۲۵
ēvbār. یک بار. ۶۵، ۶۶.	سن ۱۲۴
ēvën < aivën < advën، آیین (پن)، ۱.	سن ۱۲۳
xyōn، خيون، نام مردمی از آسیای میانه، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۴ (سه بار)	سن ۱۲۲ [۱]
۶۵، ۶۶، ۷۰ (دو بار)، ۸۱ (دو بار)، ۸۷ (دو بار)، ۱۰۸.	
Xyōnān، خيونان. جمع خيون (نک همو و	سن ۱۲۱
۵، ۴۷، ۷۱ (دو بار)، ۷۲ (دو بار)، ۸۵، ۹۷، (دو بار)،	

[illegible]

## نک. سول

سول ۴۵۵	Ērān - dahyupat ، ایران دهیوید ایران - شاه، شاه ایران: ۱۷.
سول ۴۵۶	ēranak ، ایران (شاید به جای سول ۴۵۵) ! ایرانیان: ۹۳.
سول ۴۵۷	ērānakān ، ایرانیان. ۴۷.
سول ۴۵۸	ērān spāhpat ، ایران سپاهبد. ۷۶، ۸۱، ۸۷، ۹۴، ۹۵.
سول ۴۵۹	ērānč ، ایرا(نیا)ن هم ۳۲.
سول ۴۶۰	Ērān šat[θ]r ، ایران شهر، ۴، ۲۹، ۴۳، ۴۴.
سول ۴۶۱	ēraxtārān ، جنگجویان (پن). ۲.
سول ۴۶۲	ērvār ، ایرانی وار (سنگ. سول) ۴۱ (نک. زیرنویس)
سول ۴۶۳	hemōgin ، همگی، همگان ۱۰۷.
سول ۴۶۴	ēč ، ایچ، هیچ. ۲۴، ۶۶، ۷۲، ۷۹، ۹۸، ۱۱۲.
سول ۴۶۵	ēh. (نک. سول ۴۶۴ و یادداشت مربوط).
سول ۴۶۶	Xēšm ، خشم ۷۴.
سول ۴۶۷	ēd < ēt, hēt ای = یعنی ۳۲، ۷۱، ۷۷، ۷۹، ۹۵، ۹۷.
سول ۴۶۸ [۱]	ētūn ، ایدون ۱۰، ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۶۲، ۸۵.
سول ۴۶۹	ēd, HN' ، این. ۹۰، ۹۶، ۱۰۴ (دو بار) ۱۰۹.
سول ۴۷۰	شاید به جای ēvak یا ēv نوشته شده باشد. (سنگ.)
سول ۴۷۱	واژه‌های پیش و پس آن در دو جای زیر بایستی ēvak، ēv یا ēk ،
سول ۴۷۲	یک، خوانده شود. ۳۰، ۴۴.
سول ۴۷۳	همان واژه پیشین است با افزودن ( ēvē : یکی، ۴۳.
سول ۴۷۴	ohrmazd ، هرمزد. * (دو بار)، ۱، ۲، ۱۰، ۱۸، ۴۱، ۴۲، ۵۲، ۶۱، ۶۸،
سول ۴۷۵	(پن) ۷.
سول ۴۷۶	؟ شاید به جای سول ۴۷۵ (؟) نک. زیرنویس. (پن). ۶.



٧٨، ٧٧، ٧١	٧٨، ٧٧، ٧١
and، اند، چند. (سنج. اندک) ٦٣.	and، اند، چند. (سنج. اندک) ٦٣.
dhōy چپ ٥١.	dhōy چپ ٥١.
x̣ihl خوهل، پریچ، مُجَعَد ٨٦.	x̣ihl خوهل، پریچ، مُجَعَد ٨٦.
āngōn، آن گون، آن گونه ١٧، ٧٠، ٩٤، ٩٥.	āngōn، آن گون، آن گونه ١٧، ٧٠، ٩٤، ٩٥.
angost، انگُشت ٨٠، ١٠٧.	angost، انگُشت ٨٠، ١٠٧.
andarun، اندرون ١٤.	andarun، اندرون ١٤.
x̣ēt، خوید، تازه، سبز (سنج: هر که مزروع خود بخورد خوید...) ١٢،	x̣ēt، خوید، تازه، سبز (سنج: هر که مزروع خود بخورد خوید...) ١٢،
dān.ēh HWYTWN'y، دانی، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٨٠.	dān.ēh HWYTWN'y، دانی، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٨٠.
dānēnd HWYTWN[n]d، دانند ١١٤.	dānēnd HWYTWN[n]d، دانند ١١٤.
dānēh HWYTWN-yh، دانی ١٠٧.	dānēh HWYTWN-yh، دانی ١٠٧.
dānēm HWYTWN-ym، دانیم. ٣٢، ٣٥ (به جای ١١٢٣٤) دانم.	dānēm HWYTWN-ym، دانیم. ٣٢، ٣٥ (به جای ١١٢٣٤) دانم.
danēt HWYTWNyt، داند ٣٦ (به جای ١١٢٣٤) دانی.	danēt HWYTWNyt، داند ٣٦ (به جای ١١٢٣٤) دانی.
dānem HWYTWNm، دانم ١٠١ (دو بار).	dānem HWYTWNm، دانم ١٠١ (دو بار).
danestan HWYTWNstan، دانستن.	danestan HWYTWNstan، دانستن.
ō، به، (نک. ١٣... ) ٩٣.	ō، به، (نک. ١٣... ) ٩٣.
xūn، خون ٤٧، ٧٠.	xūn، خون ٤٧، ٧٠.
āvar، آور (نک. ١٣... )	āvar، آور (نک. ١٣... )
āvar ayih، برای ١٣... ٩٢.	āvar ayih، برای ١٣... ٩٢.
anōš، انوش، بی مرگ. ١٨.	anōš، انوش، بی مرگ. ١٨.
anōš x̣artan، انوش خوردن پس از نابودی (کسی) به راحتی خوردن	anōš x̣artan، انوش خوردن پس از نابودی (کسی) به راحتی خوردن
در آغاز زائد به نظر می رسد، šātīh شادی (پن). ٥.	در آغاز زائد به نظر می رسد، šātīh شادی (پن). ٥.

anōšak، انوشه، بیمرگ. (پن.) ۳.	س-ا-ک
urvarān، گیاهان جمع (پن.) ۳۷.	ر-ا-ک
humānāk، همانا ۷۹.	س-ا-ک
dhē HWH-’y (دوم شخص از، هستن) در فارسی نو چون پی چسب دوم شخص بکار می‌رود. = چون آمدی، پرسیدی... (دو بار)، ۸۰، ۸۵، ۱۰۷.	س-ا-ک
hē HWH-’y - ای، هستی (نک واژه بالا) ۳۵.	س-ا-ک
hēnd HWH[n]d - اند (جمع سوم شخص) ۲۲، ۳۳. (پن.) ۱.	ا-ک
به جای س- یا ا- (ēn, ēd) ۷۶.	ا-ک
hēt HWHyt - د (سنج. پرسد روَد) (پن.) ۳ (زاید)	ا-ک
hēm HWHm - آم. (سنج. رفتم. خوردم و جز آن)	ا-ک
۲۶. (?) شاید به جای ، هم)، ۴۰ (پنج بار)، ۵۲ (دو بار؛ یک بار زاید) ۷۶ (زاید)، ۸۸، ۹۶. (پن.) ۶.	
X’ast ، خَوست، خُست، خَوسته، خُسته. کوفته، مجازاً آزموده (نک. زیرنویس ۱۱۶) سنج. فا. پایخوست، آبخوست، چنگالخوست ۸۰، ۱۰۷.	ا-ک
X’[ā]par. نیکو. (پن.) ۲.	ا-ک
ōpast، اُفتاد. بن ماضی از ōpastan شیرازی کهن ovastan ۴۰، ۵۰.	ا-ک
افتادم، نک. هر دو پاره	ا-ک
oftēt، افتد ۷۰.	ا-ک
hu.čihr، هوچهر، ۱ - نیک نژاد، نژاده، ۲ - خوب چهر، خوب روی. نک. س-ا-ک	ا-ک
hu-čihrtar، نژاده تر، خوب چهر تر ۵ (نژاده تر) ۷۱، ۷۷، ۹۷ (در این هر س-ا-ک	ا-ک

سه جا هر دو معنی را می‌تواند داشته باشد.	
خُشک ۱۲، xošk hušk, xušk	س-و-س
martom , martohm 'NŠWT' مردم. ۲۶، ۸۵.	س-م-س-س
X <sup>at</sup> ، خود (پن). ا (چسبیده به واژه بعد)، ۵.	س-م
x <sup>atāy</sup> ، خدای، خدا، شاه ۴۷، ۷۱.	س-م-س
x <sup>atāyih</sup> خدایی، پادشاهی ۱۱.	س-م-س-س
(نک. زیرنویس) ۱۹.	س-و-س-س
Hūtus، نام همسر گشتاسپ. ۶۸.	س-و-س-س
Hazārān، هزاران، هزار نام پدر «نامخواست» + آن (نسبت) ۴، ۶، ۲۲، ۴۸ (دو بار)	س-م-س-س-س
azd، آگاهی، خبر. ۲، ۲۴ (دو بار)، ۲۶.	س-م-س
akust، آویزان، آویخته. ۳۴.	س-و-و-س
(نک هر دو پاره)	س-و-و-س-س-س-س-س
aganč، آگنج، بی‌گنج = ا (نافیه) + گنج. ۸۵.	س-و-و-س
ma (هز) ، مه (بر سر فعل): نه ۲۴، ۵۱، ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۱۰۸.	س-م-س
har، هر ۹۲.	س-م-س
alāy , halay، آلا ۸۴ (سه بار).	س-م-س-س
harvīn، همه، همگان (پن). ۲ (شاید (۱) پایان واژه مربوط به واژه پس از آن باشد)، ۳.	س-م-س-س
؟ شاید برای [ره] س-م-س	س-م-س
نیک، نیکو. (پن). ۴.	
arvand، تند، سریع باشتاب، (تنها یک بار و پیوسته با arvand Vešāt که	س-م-س-س-س-س

به گشاده عنان ترجمه شده است یعنی، تند و سریع بی آنکه هدایت

شوند، بی صاحب، بی خداوند) ۴۷

(helēm) helom، هِلِم < هشتن. ۹۳.

ars رَسَن. ۳۴.

ars-ē، رسنی = رَسَن + ر (ē، یا، وحدت) ۳۴.

arasīh، نارسى، کودكى. آ (نافیه) + رسى < رسیدن. ۴۵.

arz، ارز، ارزش (نک. رَسَن + ر)

Arjasp، ارجاسپ، نام پادشاه خیونان ۲، ۵، ۱۷، ۶۶، ۶۹، ۷۱، ۹۵،

۱۱۱، ۱۱۲.

artāy، اردای، مقدّس، ارد - (ارد - بر سر پاره‌ای از نام‌ها چون اردوان،

اردشیر) ۴۸، ۵۷، ۶۴.

'M، (هز) māṭ مادر. ۴۶، ۵۱.

ham، هم. [جدا و چسبیده به واژه بعد] ۱۰۶. (پن) ا.

hamē، همی ۸۵.

hamāk، همه. ۵، ۶۸ (دو بار) ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۹۷، ۹۸.

humaya، نام دختر ویشناسپ سنج ستا. humaya

(۱۸۳۴، AiWb) ۷۷.

ham-arzān، هم ارزان، همالان ۱، ۲ (= رَسَن + ر)

ham-kēš. هم کیش، هم دین ۱۱، ۱۲، ۱۸.

[HMR']، (هز) نک رَسَن

HMR'ē، xarē، خری، خر + یاء وحدت ۶۷، ۱۱۳.

ham-vašt، به هم پیچید، درنوشت. نابود کرد (سنج: طومار زندگی

[کسی] را درنوشتن. ۸۴ (سه بار)

MT' (مز) kað, kat. که، چون. ۱، ۱۰، ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۳۶، ۴۰ (سه بار)	𐭌𐭕𐭕𐭕
۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۳ (دو بار) ۶۵، ۶۶، ۷۰ (چهار بار) ۷۲، ۸۲، ۹۸	
۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲.	
Mt-m, 'Kat-ðm, کم، که + م (= من) چون من ۵۲.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
MT-š, 'kat-ðš. کش، چون او، چونش ۵۰، ۷۷.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
MT-šān. کِشان. چونشان ۱۳.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
MT-t, 'kat-ðt. کِت، چونت ۸۵، ۱۰۷.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
MT-tān, 'kat-tan. کِتان، چونتان ۴۰.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
āsənīn. آهنین. ۳۴، ۴۸، ۶۲، ۶۳.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
āsmān, آسمان ۲۹، ۳۳.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
'SRWN-[n]d. bandēnd. بندنند. ۳۴.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
'SRWNtan bastan, بستن	[𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕]
به جای 𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕 (نک همو) ۷۹.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
به جای 𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕 (نک همو) (پن) ۲.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
STWN-[n]d, 'vinēnd. بینند. ۱۰۷.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
STWNym, 'vinēm. بینیم. ۲۰.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
STWNyt, 'vinēt, بینید ۲۰، ۴۸، بیند: ۷۰، ۷۴، ۸۳، ۱۰۰، ۱۱۱.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
STWNēm, 'vinēm, بینم ۷۹ (دو بار)	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
STWN-t, 'dit دید ۶۷، ۸۸، ۸۹، ۱۱۴.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
STWN-tan, 'ditan, دیدن	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
apārīk, دیگر. ۴۸.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
به جای (𐭌𐭕𐭕 = 𐭌𐭕𐭕) apar بر ۱۰۱.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
apāž, باز - (+ فعل). ۵۸، ۶۰، ۶۵، ۸۶.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕

apiy ، آبی، بی. ۴۶ (دو بار)	۴۴۴
āzāt ، آزاد ۷۹، (پن.) ۶ (دو بار)	۴۴۵
āpāt + māt ، آباد + مان < ماندن = خانه (آباد مان و میهن) (پن.) ۴	۴۴۶
apī-pit = apīAB ، بی پدر ۴۶.	۴۴۷
aždahāk ، ازدهاک، ازدها. ۳۹، ۱۱۴.	۴۴۸
afsūtak ، افسون کرده، ۷۴، ۱۰۰	۴۴۹
apiy - puhr ، آبی پور، بی پور، بی پسر ۴۶ (دو بار).	۴۵۰
azēr ، زیر، ۷۵، ۱۰۱.	۴۵۱
awīžak ، ویژه ۱، ۲، ۱۰، ۱۱، ۱۸ (دو بار) ۶۸، ۸۶، (پن) ۷.	۴۵۲
؟ (نک. زیرنویس) (پن.) ۶.	۴۵۳
āfrīn ، آفرین. دعا. ۹۲.	۴۵۴
afzūn ، افزون (پن.) ۳، ۴.	۴۵۵
apar ، آبر، بر. ۵۴، ۵۸.	۴۵۶
'PR' ، Xāk ، خاک ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۸۶ (دو بار)	۴۵۷
Aprāhīm ، ابراهیم، ۹، ۲۲.	۴۵۸
apernāy ، بُرنا ۸۰.	۴۵۹
aparzīn ، (نک. زیرنویس) ۴۴.	۴۶۰
ōm ، (wm =) ، و من، و بوسیله من، ۸۸، ۸۹.	۴۶۱
ōmān ، (=wmān) ، أ (=و) + مان، و ما، و بوسیله ما ۸۱، ۸۷، ۱۰۸.	۴۶۲
azpar ، از بر (=از بالا) ، از بالای ۷۵.	۴۶۳
awžanet , ōžanet ، اوژن تو، ([کمان] جان اوژن تو) ۸۴	۴۶۴
wš' , ōš' ، أ (الف + و، سنج. تفسیرهای کهن قرآن که واو عطف را چنانکه تلفظ می شده است به گونه (او) نوشته اند) + ش = ضمیر ۵، ۱۵،	۴۶۵

۲۷، ۴۸ (دو بار)، ۵۱، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۹۲ (دو بار)	
بار) ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۶، ۱۱۳.	
az-eš (hač-eš) = ازش، از + ش: ضمیر ۱۰، ۶۷ (دو بار)، ۶۸، ۱۱۳	نوع ۱
(دو بار)	
az-sān (hačsān)، از ایشان. = از + شان ضمیر. ۴.	نوع ۲
ōt, (= 'wt) ، و + ت: تو ۴۹، ۵۱، ۵۲ (شاید به جای م م م =	نوع ۳
اگر ت) ۸۰، ۸۶ (سه بار)، ۱۰۱.	
ōtān ('wtan)، اُتان و شما [را] ۱۲، ۲۱.	نوع ۴
ašnūt شنود، شنید، شنیده ۱۰، ۱۳، ۵۰.	نوع ۵
ašnūtan = شنودن، شنیدن.	نوع ۶
vindēnd, 'SKHWN[n]d = یابند. ۴۷.	نوع ۷
venditan, 'ŠKHWNtan، یافتن.	[نوع ۸]
xešm، خِشم، ۱۰۰.	نوع ۹
HT ، agar ، اگر ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۲۵، ۴۱، ۴۳، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۹،	نوع ۱۰
۶۱، ۶۳، ۶۸، ۷۲، ۷۹، ۸۶، ۸۹، ۹۸، ۱۰۹.	
ātaxš , ātahš ، آتش ۲۳، ۲۴، ۶۷، ۱۱۳.	نوع ۱۱
hambašt ، XTYMWNt ، مَهر کرد، ۲۲.	نوع ۱۲
hambaštan XTYMWNtan ، مَهر کردن، به پایان رساندن.	[نوع ۱۳]
ātur ، آذر، ۷.	نوع ۱۴
bahr ، بهر (پن) ۱.	نوع ۱۵
baxt ، بخت. ۴۰، ۹۰.	نوع ۱۶
bār ، بار، دفعه ۴۱.	نوع ۱۷
bārak ، باره، اسب. ۴۷، ۴۸ (دو بار)، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶.	نوع ۱۸

barak- ðč = بارک (اسپ) + ۹ (هم) ۴۸، ۱۰۶.	سرو
bārak-et ، بارهات، اسپت. ۸۵.	سرو
bāmīk . بامی، روشن < بام (پن) ۲.	سرو
bāt ، باد (.. یواد) ۶۲.	سرو
BB' ، dar ، در، دربار ۲۵، ۲۶، (نک واژه زیر)	سرو
BB' band ، دربند ۶۲، ۶۳.	سرو
bay , bag ، بغ، فغ، بگ، خدا، خداوند جمع = ۳۵ (نک همو).	سرو
bagān ، bayan ، بغان، جمع ۳۵ (نک همو)، ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۴۰، ۴۱،	سرو
۴۳، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۱ (دو بار)، ۷۹، ۸۹.	سرو
bīaspān ، سفیر، جارچی < bi = (دو) + asp- (اسپ) + -ān ۲۴، ۲۶.	سرو
bīaspānīh ، سفارت. ۴.	سرو
BYR' ، māh ماه (سی روز) ۱۸، ۲۵، ۳۰.	سرو
bēvar ، بیور، ده هزار، ۴، ۶، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۴، (سه بار) ۶۶، ۶۹ (سه)	سرو
بار) ۱۱۱.	سرو
bērūn ، بیرون، ۳۳.	سرو
BYT' ، xānak ، خانه. ۲۴.	سرو
bētaxš ، بیتخش، وزیر. ۳۵، ۴۰، ۴۳، ۴۵، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۷۲، ۹۰، ۹۸.	سرو
BR' ، bēk ، بیک، ولی، امّا، مگر ۱۱، ۱۸، ۱۹، ۲۴، ۳۱، ۴۰ (دو بار)	سرو
۵۲، ۶۶، ۷۷، ۷۹، ۸۶، ۸۹، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱ (دو بار)، ۱۱۲، (پن) ۶، ۷.	سرو
BR' ، به (سر فعل) گاه به غلط به جای ۱۱۲، ۱۲، ۱۸، ۲۲ (سه)	سرو
بار) ۲۴، ۲۵، ۲۹ (سه بار) ۳۰ (دو بار) ۳۲ (دو) ۳۴، ۴۰، ۴۱ (سه بار)	سرو
۴۲ (زائد). ۴۸ (دو بار)، ۵۲، ۶۱ (دو بار) ۶۲ (دو بار) ۶۳ (سه بار)	سرو
۶۶ (دو بار) ۶۸، ۷۲، ۷۵ (چهار بار)، ۸۲، ۸۶ (دو بار)، ۹۷، ۱۰۲،	سرو



۱۰۴، ۱۰۵ (سه بار)، ۱۰۶، ۱۱۱ (دو بار)، ۱۱۲، (پن): ۵، ۷، (بر سر

صیغه‌های افعال زیر):

است	است
است	است
است	است
است	است
است	است
است	است
است	است
است	است
است	است

است و جز آن.

band ، بند نک. <u>است</u>	<u>است</u>
bavēh ، بوی. نک <u>است</u>	[ <u>است</u> ]
BWYHWNyt ، X <sup>v</sup> āhēt ، خواهد. ۳۵، ۷۷، ۹۶.	<u>است</u>
BWYHWNyt ، X <sup>v</sup> āhēt ، خواهد (نک واژه بالا) ۶۲.	<u>است</u>
BWYHWNnd ، X <sup>v</sup> āhēnd ، خواهند ۴۷.	<u>است</u>
BWYHWNm ، X <sup>v</sup> āhem ، خواهم ۸۹.	<u>است</u>
BWYHWNstan ، x <sup>v</sup> āstan ، خواستن.	<u>است</u>
bandak ، بند ، (ظاهراً به جای <u>است</u> ) ( ۱۲.	<u>است</u>
bandak ، بنده. (به جای <u>است</u> ) (پن.) ۵.	<u>است</u>
bonak ، بُنه ۶۵، ۶۶.	<u>است</u>
borītak ، بریده ۱۱۳.	<u>است</u>
borītak domb ، بریده دم، دم بریده. (نک هر دو پاره).	<u>است</u>
boritan = بریدن.	[ <u>است</u> ]

boland ، بلند، ۹.	𐭠𐭣𐭥𐭭
borz ، برز، بلند. ۱۹، ۲۳، ۳۱.	𐭠𐭣𐭥
- bort ، برد (در ترکیب 𐭠𐭣𐭥𐭭) برد نام (پن) ۱ (در متن جدا نوشته شده است: نک هر دو پاره)	𐭠𐭣𐭥
bort nām ، برد نام، جدا نوشته شده است. نک. واژه پیشین. و هر دو پاره.	𐭠𐭣𐭥𐭭𐭠
bortan ، بردن.	[ 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭠 ]
BRH ، pos ، pus ، پُسر. پسر. ۴۸، ۵۹، ۶۴، ۶۸ (دو بار)، ۷۹، ۱۰۶، ۱۰۸.	𐭠𐭣𐭥𐭭
BRHān ، posān ، Posaran ، پسران. ۲ .	𐭠𐭣𐭥𐭭𐭠𐭠
bavēh ، bowēh ، بَوی، < بودن ۹۳. (پن) ۶ (به جای 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭠 )	𐭠𐭣𐭥𐭭𐭠𐭠𐭠
bavāt ، bowat ، بَواد، (> باد) (پن) ۱، ۲، ۳ (سه بار) ۴ (دو بار) ۷.	𐭠𐭣𐭥𐭭𐭠𐭠
BNFŠH ، xʼat ، خود ۱۰۶، ۱۱۱.	𐭠𐭣𐭥𐭭𐭠𐭠𐭠𐭠
bazak ، بزه، گناه ۷۴.	𐭠𐭣𐭥𐭭𐭠𐭠
BRTH ، doxt ، دُخت، دختر ۶۸، ۷۱.	𐭠𐭣𐭥𐭭𐭠𐭠𐭠
brāmēnd ، گریند. ۱۰۷.	𐭠𐭣𐭥𐭭𐭠𐭠𐭠𐭠
brahmak ، جامه ۱۰۶.	𐭠𐭣𐭥𐭭𐭠𐭠𐭠𐭠
brāt ، برادر. ۴۶، ۶۴.	𐭠𐭣𐭥𐭭𐭠𐭠𐭠
brātār (نک. 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭠𐭠𐭠𐭠)	𐭠𐭣𐭥𐭭𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠
brātarān ، برادران. ۱، ۲، ۳۹، ۶۲، ۶۳.	𐭠𐭣𐭥𐭭𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠
borēt ، بُریده (نک. واژه زیر) ۶۷.	𐭠𐭣𐭥𐭭𐭠𐭠𐭠𐭠
borīt domb ، بریده دم (نک. هر دو پاره)	𐭠𐭣𐭥𐭭𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠
bazak ، بزه، گناه. ۱۰۰.	𐭠𐭣𐭥𐭭𐭠𐭠𐭠𐭠

BSYM , X <sup>va</sup> aš , خوش ۱۰۱.	لشج
Bastūr , بستور، پسر زیر. ۸۱، ۸۲ (دو بار)، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱ (سه بار)	لشج
(پن) ۱.	
bašn , بشن، قُلّه، یال (کاکل) اسب. ۲۳، ۳۱.	لشج
Bōšastar , نام دُختر ارجاسپ. (شاید تحریفی باشد از بیدخت یا بهستون ؟). ۹۷.	لشج
ĕ , کسره اضافه	ب
<p>* (سه بار)، ۱ (سه بار)، ۲ (دو بار)، ۴ (سه بار)، ۵ (سه بار)، ۶ (سه بار)  (بار)، یک بار هم باید پس از « 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 » افزوده شود)، ۹، ۱۰  (یک بار هم پس از 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 باید افزوده شود)، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۷  (سه بار)، ۱۹ (چهار بار، یک بار پس از 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 باید افزود)،  ۲۲ (دو بار) ۲۳ (دو بار)، ۲۴ (دو بار)، ۲۵، ۲۶، ۲۸ (چهار بار) ۲۹،  ۳۰ (زائد)، ۳۱، ۳۲، ۳۴ (سه بار)، ۳۷ (سه بار)، ۳۹ (دو بار)، ۴۱  (هفت بار)، ۴۲ (دو بار)، ۴۳، ۴۴ (دو بار)، ۴۵، ۴۷، ۴۸ (نه بار)، ۵۱  (سه بار)، ۵۲ (چهار بار)، ۵۶، ۵۷ (دو بار)، ۵۹ (دو بار)، ۶۱ (سه بار)  (بار)، ۶۲ (سه بار)، ۶۳ (دو بار)، ۶۴ (شش بار)، ۶۶ (دو بار)، ۶۷  (دو بار)، ۶۸ (سه بار)، ۶۹، ۷۰، ۷۱ (چهار بار)، ۷۲، ۷۳ (دو بار)،  ۷۴ (چهار بار)، ۷۵ (چهار بار)، ۷۶ (دو بار)، ۷۷ (دو بار)، ۷۸ (دو بار)  (بار)، ۷۹ (سه بار)، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۸۹ (دو بار)، ۹۲ (دو بار، بار  دوم زاید)، ۹۳ (زاید)، ۹۷ (دو بار)، ۹۸ (دو بار)، ۱۰۰ (دو بار)،  ۱۰۱، ۱۰۲ (دو بار)، ۱۰۴ (دو بار)، ۱۰۵، ۱۰۶ (شش بار)، ۱۰۹،  ۱۱۱، ۱۱۲ (دو بار)، ۱۱۳ (سه بار)، ۱۱۴. (پن) ۱ (سه بار که دو بار</p>	

نخست آن زاید است). ۴ (دو بار، هر دو زائد)، ۶، ۷ (چهار بار، بار  
نخست زاید).

10ē دهی، ۱۰ + یاء وحدت، ۷۰.

10 šNT k 10 sālak ، ده ساله (متن به غلط و ۳۵ و ۳۰) نک.

زیرنویس و هر دو پاره. ۹۵.

Yazadān ، (برای Yazatān) ۲۱.

dahēm ، D'BWNym ، دهیم ۱۱.

dahem ، D'BWN.m ، دهم. ۷۱، ۷۷، ۷۸، ۹۷.

dahēt ، D'BWNyt ، دهد. ۸۲، ۹۲، ۱۰۶.

dāt ، D'BWNt ، داد. ۱۶، ۳۲، ۷۹، ۸۲.

dat-hēnd ، D'BWNt HWHnd ، دادند. (نک. هر دو پاره) ۸.

dētan ، D'BWNtan ، دادن

gās گاه، جای. ۳۰ پایان زاید است. شاید نویسنده می خواسته

است «جایگاه» بنویسد. (پن.) ۲

dārē ، YHSNN'y ، داری ۱۰۹.

dārēnd ، YHSNN[n]d ، دارند ۶ (دو بار).

dārēm ، YHSNNm ، دارم. ۴۲، ۷۶، ۹۶، ۱۰۱ (دو بار).

dārēm ، YHSNNēm ، داریم. (به جای ۳۵) ۴۱.

darēt ، YHSNNyt ، دارد. ۳۸، ۹۵، ۱۰۶.

darēt ، YHSNNyt ، دارید ۱۰.

dāštan ، YHSNN-tan ، داشتن.

dahyūpat ، دهیوید، شاه نک. سو ۳۴

Jahešn Jahišn ، بخت، سرنوشت. \*

ژر

ژسک

۳۳

س-س-س-س

س-س-س-س

س-س-س-س

س-س-س-س

س-س-س-س-س-س

س-س-س-س-س-س

س-س-س-س-س-س

س-س-س-س-س-س

س-س-س-س-س-س

س-س-س-س-س-س

س-س-س-س-س-س

س-س-س-س-س-س

س-س-س-س-س-س

س-س-س-س-س-س-س

س-س-س-س-س-س

س-س-س-س-س-س

YHYTYWN'y āvarē آوری ۹۲ (دو بار).	س-۱۳۱۳
YHYTYWNt , avart آورد. (پن) ۷.	س-۱۳۱۳
YHYTYWNyt , āvarēt آورید ۲۵.	س-۱۳۱۳
YHYTYWNtan , avartan آوردن.	س-۱۳۱۳
giān جان (نک. س-۱۳۱۳) ۸۴.	س-۱۳
dānāk دانا ۳۵.	س-۱۳
gian awžanet جان اوژنت. (نک هر دو جزء)	س-۱۳۱۳
yāvēt جاوید. ۹۳	س-۱۳
Yāvētān جاویدان ۹۲	س-۱۳
YHWWNāt (bavāt) bovāt ، بود < بودن ۲۱.	س-۱۳۱۱
YHWWN[n]d bavēnd ، بوند، (شوند). ۴۶، ۴۹، ۶۸.	س-۱۱
YHWWNym bavēm ، بوم، ۱۸.	س-۱۱
YHWWNyt bavēt ، بؤد (= شود) ۳، ۱۱، ۱۲، ۳۱، ۳۹، ۴۱، ۵۲ (به)	س-۱۳۱۱
جای س-۱۱۱۳ ( ۵۳، ۷۰ (سه بار)، ۷۲، ۹۸، ۱۱۲.	
YHWWN-t büt ، بود، بوده. ۱۳، ۱۴، ۳۳، ۴۰، ۵۱، ۶۹ (دو بار)	س-۱۱۱۳
۸۲، ۱۱۴، (پن). ۵، ۶.	
büt hem YHWWNt HWHm بودم (نک هر دو پاره)	س-۱۱۱۳
būtan, YHWWNtan ، بودن ۱۰، ۵۳ (دو بار).	س-۱۱۱۳
dār شمشیر (نک. زیرنویس) تیغ ۲۵.	س-۱۳
dār دار (که گناهکار را بدان آویزند) ۲۵.	س-۱۳
dārēt دارد. ۳۸، ۹۵.	س-۱۳
drōn گمان؟ (به جای س-۱۳) ۸۴.	س-۱۳
Jāmāsp ، جاماسپ. ۵، ۳۵ (دو بار) ۴۰، ۴۳، ۴۵، ۵۱، ۵۳، ۶۲ (دو)	س-۱۳

بار، ۶۳، ۶۶، ۹۰، ۱۰۶، ۱۰۹، (پن)!	نسخه ۱۰۰
Jāmāspān، جاماسپان، پسر جاماسپ (پن) ۱.	نسخه ۱۰۰
Jamasp Pos ، Jamasp BRH، پسر جاماسپ، (نک هر دو پاره).	نسخه ۱۰۰
rasēnd ، YHMTWNNd، رسند ۶۲، ۸۱، ۸۷، ۱۰۸.	نسخه ۱۰۰
rasēm ، YHMTWNNym، رسیم ۱۲.	نسخه ۱۰۰
rasēt ، YHMTWNNyt، رسد ۸۳، ۸۸، ۱۰۶، ۱۱۰.	نسخه ۱۰۰
rasēm ، YHMTWNNm، رسم ۱۰۹.	نسخه ۱۰۰
rasitan ، YHMTWNNtan، رسیدن.	نسخه ۱۰۰
gās، گاه، تخت، جای ۱، ۱۱.	نسخه ۱۰۰
gāwdumb، گاودم (بوق، افزار موسیقی) ۲۶.	نسخه ۱۰۰
dāšt، داشت (به جای داشتن) ۶۳.	نسخه ۱۰۰
dāštan، داشتن	نسخه ۱۰۰
dāt، داد < (دادن) ۲۳.	نسخه ۱۰۰
dātār، دادار، آفریننده < دادن = آفریدن * (دو بار)، (پن) ۷.	نسخه ۱۰۰
yazat، ایزد ۷۰.	نسخه ۱۰۰
dātan، دادن.	نسخه ۱۰۰
āyēnd Y'TWN[n]d، آیند ۴۷، ۶۵ (دو بار) ۶۶ (دو بار).	نسخه ۱۰۰
āyēm Y'TWNNym، آیم ۲۰.	نسخه ۱۰۰
āyēt Y'TWNNyt، آید ۴، ۲۰، ۲۵ (دو بار) ۳۶ (سه بار) ۴۸ (سه بار)	نسخه ۱۰۰
۷۶. (بعضی به جای آید)	نسخه ۱۰۰
mat ، Y'TWNT، آمد ۵، ۳۳.	نسخه ۱۰۰
mat hē ، Y'TWNT- HWH'y، آمدی ۱۰۷.	نسخه ۱۰۰
mat hēnd ، Y'TWNT-HWH[n]، آمدند ۲۶.	نسخه ۱۰۰

matan ، Y'TWNtan ، آمدن	۱۱۴۱۱
جادو ، Yātuk ، ۴، ۶، ۲۲، ۴۸، ۵۱ (دو بار) ، ۷۳، ۷۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲.	۱۱۴۱۰
mart ، GBR' ، مرد. ۲۴.	۱۱۳۱۳
martān ، GBR'ān ، مردان ۷۵.	۱۱۳۱۲
antar ، BYN ، اندر ۵ (دو بار) ، ۶، ۷، ۸، ۱۴، ۳۹، ۴۱، ۴۷، ۶۲، ۶۳، ۷۰، ۷۱، ۷۴ (دو بار) ، ۷۷، ۸۵، ۸۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰ (دو بار) ، ۱۰۱.	۱۱۳۱۱
۱۱۴، (پن) ۶.	
gēvāk ، جای. ۸۳، ۱۰۶، ۱۱۰.	۱۱۳۱۰
sōxtan ، سوختن.	۱۱۳۰۹
sardār ، سردار، سالار. نک. آخور سردار	۱۱۳۰۸
dēn ، دین ۱، ۲، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۸ (دو بار) ، ۴۱، ۴۲، ۵۲، ۶۱، ۶۸ (پن)	۱۱۳۰۷
۳، ۵، ۷.	
dēn bandak ، دین بنده. (نک هر دو واژه)	۱۱۳۰۶
dēn panāh ، دین پناه. (نک. هر دو واژه)	۱۱۳۰۵
dēnīk ، دینی. (پن) ۶.	۱۱۳۰۴
sōgand ، سوگند. ۴۱، ۴۲، ۵۲، ۶۱.	۱۱۳۰۳
andarūn antarūn ، BYNārūn ، اندرون ۵، ۱۴.	۱۱۳۰۲
somb ، سُمب، سُم. ۴۸، ۱۰۰، ۱۰۲.	۱۱۳۰۱
asp ، SWSY' ، اسپ. ۱۱، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۲، ۸۳ (دو بار) ، ۸۶ (دو بار)	۱۱۳۰۰
۸۸، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۱۰.	
aspan ، SWSY'ān ، اسپان. ۳۱، ۸۶.	۱۱۲۹۹
aspān ، SWS'ān ، اسپان ۱۹ (برای ۱۱۲۹۸) : نک واژه	۱۱۲۹۸
پیشین).	

Sočēm (sōzēm) ، سوزیم ۱۲.	٥٩٢٥
Sōčēt (sōzet) ، سوزد. ۱۱۳.	٢٥٩٢٥
dēr ، دیر (نک. واژه بعد).	٢٥٩
dērzamān ، دیرزمان، زمان دراز [ی] ۷۲، ۸۴، ۹۸، ۱۱۲.	٢٥٩٢٥
YDRWN ، bar ، بر. ۴۱ (به جای ٢٥٩٢٥ برید).	٢٥٩٢٥
barēnd YDRWN[nd] ، ۴۸ (دو بار، هر دو به جای ٢٥٩٢٥ = بَرَد)	٢٥٩٢٥
۸۱، ۸۷، ۱۰۸.	
bort hēnd YDRWNt HWH[n]d ، بردند. ۸.	٢٥٩٢٥
bortan, YDRWN-tan ، بردن.	٢٥٩٢٥
dēr zīvašnīh ، دیرزیوشنی، دیرزیوی زندگی دراز. *	٢٥٩٢٥
YDH ، dast ، دست. ۶، ۲۱، ۵۱ (دو بار)، ۶۲، ۶۷، ۷۴، ۱۰۰، ۱۰۴.	٢٥٩٢٥
۱۰۵، ۱۰۶ (دو بار) ۱۱۴.	
GDH ، farr ، X <sup>v</sup> arr ، فر. خورّه ۴۱، ۴۲، ۵۲، ۶۱.	٢٥٩٢٥
YDH-ē ، dast-ē ، دستی، یک دست ۶۷، ۱۱۳.	٢٥٩٢٥
dīstak ، آبداده (برای فلز. سنج زهر آبداده) ۷۴، ۱۰۰.	٢٥٩٢٥
dit ، دید ۱۴.	٢٥٩٢٥
ditan ، دیدن.	٢٥٩٢٥
govān ، gavān ، گوان، پهلوانان (پن). ۲.	٢٥٩٢٥
dvxt : doxt ، دخت، دختر. ۷۷، ۹۷.	٢٥٩٢٥
dwaret ، دوارد، رود (رفتن اهریمنی) ۷۴، ۷۵، ۱۰۰.	٢٥٩٢٥
dwārestan ، دوارستن، رفتن اهریمنی	٢٥٩٢٥
dandān ، دندان ۱۰۶.	٢٥٩٢٥
drvdest ، dorest ، درست (صفت عالی) ۵۱.	٢٥٩٢٥



دوست	d.āvar ، dorest ، LPMH ، درست آور. نک. هر دو پاره و زیرنویس.
درست	drest ، درست. (نک. واژه پیشین) ۸۸.
درستی	drestih ، درستی. * (پن) ۶. نک. ۱۱۴
گل	gol. ۳۷.
گردوار	gortvār ، گردوار ۹۵ (دو بار).
روز	rōz ، YWM ، روز، ۳۱ (دو بار) ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۶، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۹۳، ۱۱۴.
دُمب	domb ، dumb ، دُمب، ۶۷، ۱۱۳.
این	ēn ، DNH ، این. ۱ (دو بار)، ۲، ۱۰ (زاید)، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۸ (دو بار) ۴۰، ۴۳، ۵۲، ۵۳ (دو بار)، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۸، ۸۶، ۱۰۱.
این + هم	ēnč ، DNH-č ، این + هم، این نیز ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹.
بستان	setān ، stān ، YNSYBWN ، بستان ۷۴، ۱۰۰، ۱۰۵ (همه به جای ستاند).
ستان	stān YNSY BW N ؟ ، ستان، بستان ۱۰۴.
ستان	stānēt ، YNSYBWNyt ، ستاند ۷۴.
دوستتر	dōsttar ، دوستتر ۴۸.
دو پای	dopāy ، دو پای، مردم، (سَنج چهارپای) ۱۲.
گوید	gowēt ، گوید ۵۹.
گفت	guft ، گفت، گفته ۵، ۷، ۱۵، ۵۲، ۵۳، ۹۹.
گفتن	goftan ، گفتن.
گوش	gōš ، گوش. نک. ۷۳.
دوزخ	dušaxv ، دوزخ ۲۹، ۷۴، ۱۰۰.
دشواری	dušxvārīh ، دشواری، دشواری ۳، ۱۰، ۱۲، ۱۳.

gōšē ، گوشى، يك گوش ۶۷، ۱۱۳.	گوش
jōšan ، جوشن ۲۸ (متن = ۱۹۵ نك همو و زیرنویس)	جوش
gošnak ، گشنه، گرسنه ۷۰.	گوشنه
dušmīnān ، دشمنان ۶۲.	دشمنان
dušman ، دشمن ۶۳، ۸۳، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۱۰۶، ۱۱۰.	دشمن
dūt ، دود ۳۱، ۳۳.	دود
Yazend ، YZBHWN[n]d ، یزند، ستایش کنند ۲۴،	دکړاند
YZBHWNtan ، یشتن، ستودن.	دکړاند
ēstāt YKWYMWNāt ، ایستاد ۹، ۱۰ (به جای — ۱۵)، ۷۳، ۷۴،	ایستاد
۷۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲.	
ēstand ، YKWYMWN[n]d ، ایستند ۲۹.	ایستاد
ēstēt ، YKWYMWNyt ، ایستد. ۶۸، ۸۰، ۸۶، ۹۰، ۱۰۷.	ایستاد
ēstēt YKWYMWNyt ، ایستد. ۲۸، ۳۴.	ایستاد
ēstātan ، YKWYMWNtan ، ایستادن	ایستاد
Yal ، یل، پهلوان ۶۱، ۶۷ (دو بار) ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴.	دل
gar ، گر، کوه، نك-دل	دل
darāy ، درای، زنگ، جَرس ۳۴.	دژند
drayap(w) ، دریا. ۴۰.	دریا
garān ، (جمع قلا کوهها، کوهان ۲۳.	دکړه
gerān ، گران، سنگین. ۳، ۱۰، ۱۲، ۱۳.	دکړه
Grāmīk-kart ، گرامی کرد، نام پسر جاماسپ ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱	دکړه
(دو بار)، (پن) ا.	
darīkpat ، دریکبد (وزیردربار، رئیس دربار) سنج. تاریخ قم: دریجبد. ۴۸	دکړه

drvāsp ، نک زیرنویس. ۴۱.	دڤاسپ
drvand ، دُروند، دروغزن، ۱۰۴، ۱۰۱.	دڤاڊ
drōjan ، دروغزن ۵۱.	دڤاچا
drūt ، درود. ۱۷، ۱۰۶.	دڤم
drafš ، درفش. ۹۳، ۱۰۶، ۱۰۹.	دڤرش
gart ، گرد. ۳۱، ۳۳.	دڤرچ
zamīk ، زمین ۳۶، ۵۰، ۵۲، ۷۵، ۱۰۲، ۱۰۵.	دڤاچ
mirēnd ، YMYTWNnd ، میرند ۶۵.	دڤاچاڊ
mirēt ، YMYTWNyt ، میرد ۳۹.	دڤاچاچا
mort ، YMYTWNt ، مُرد، مرده ۴۰، ۴۵، ۴۹، ۶۸.	دڤاچاچا
amortan ، YMYTWNtan ، مردن.	دڤاچاچاچا
govēt YMLLWNyt ، گوید ۳۵، ۴۰، ۴۱ (به جای ۴۱۱) ( ۴۳، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۳، ۷۶، ۷۹، ۸۲، ۸۴، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۱۰۹، ۱۱۴.	دڤاچاچاچا
gōy ، YML[L]WN ، گوی، بگوی. ۶۷.	دڤاچاچاچا
gōvēnd ، YMLLWN[n]d ، گویند. ۶، ۱۰۷.	دڤاچاچاچا
govēt ، YMLLWNyt ، گوید ۴۲.	دڤاچاچاچاچا
govēm ، YMLLWNm ، گویم ۴۰، ۷۹، ۱۰۹.	دڤاچاچاچا
goftan ، YMLLWNtan ، گفتن.	دڤاچاچاچاچا
govē ، YMLLW[N]h ، گویی (= ۴۱۱-۶۲).	دڤاچاچاچاچا
gōy ، YMLLWN ، گوی بگو. ۱۱۴.	دڤاچاچاچا
govēt YMLLWNyt ، گوید ۴۵، ۶۳، ۸۰، ۸۸، ۱۰۱.	دڤاچاچاچاچا
dez ، دز، دژ. ۶۲ (دو بار) ۶۳.	دڤاچاچاچاچا

desē ، دزی، دژی. ۶۲، ۶۳.	د
Kāmēm ، YSBHNm کامیم (خواهم) < کامستن. ۴۰.	د
YSBHN stan کامستن.	د
dēzēt ، دیزد، سوزد (در فارسی میانه و نو مصدر این فعل نیامده است ۶۷.	د
depivān ، دیوان، مجموعه نوشته‌ها، یا جای نگاهداری آنها، سنج دیوان شاعر، دیوان داد. ۹.	د
depivān mahest ، دیوان مهست، رئیس دیوان. سنج. «دیوان بیگ، دیوان بیگی. نک. هر دو جزء.	د
depivar ، دبیر. نک. واژه بعد.	د
depivarānmahest ، دبیران مهست، سردبیر، سر دبیران، ۲۲.	د
dašn ، راست، دست راست. ۴۱، ۵۱.	د
dašt ، دشت. ۱۹، ۱۱۱.	د
نک. ۱۴	د
نک ۱۴ (پن) ۴۰.	د
yat.ō = تابه. نک. زیرنویس. ۹۳.	د
YTYBWNāstan ، نشاستن، نشانیدن متعدی نشستن. ۴۳.	د
nišīnēnd ، YTYBWN[n]d نشینند. ۳۱.	د
nišīnēt ، YTYBWNyt نشیند. ۶۲، ۷۵.	د
nišīnēt ، YTYBWNyt نشیند. ۳۵، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۹ (دو بار) ۷۴، ۸۳، ۹۲، ۱۰۶.	د
nišīnēm YTYBWNm ، نشینم ۸۶.	د
nišast YTYBWNst ، نشست. ۳۳، ۴۴ (به جای ۱۱۱) ۸۲.	د

॥२॥॥

114117

وَمِنْهُ

(سه یار).

ਭਾ-੨।

—

۱۹۳۱	viyān، گیان، چادر، خیمه (نک . زیرنویس) ۳۲ (دو بار)، ۳۳ (دو بار).
۱۹۳۱	kon، 'BYDWN، گُن. ۱۶، ۳۲، ۱۰۴.
۱۹۳۱	konē، 'BYDWNyh، گُنِی ۸۵.
۱۹۳۱	kon، 'BYDWN، کن. ۲۴، ۴۸ (در این جا و موارد بعد همه به جای ۱۹۳۱) ۵۱، ۷۶، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶
۱۹۳۱	kon، 'BYDWN، کن. ۲۴.
۱۹۳۱	Konēnd، 'BYDWN[n]d، کنند. ۲۶، ۲۷، ۳۲.
۱۹۳۱	konēm، 'BYDWNym، کنیم. ۱۲.
۱۹۳۱	konēt، 'BYDWNyt، کند. ۲۵، ۴۸ (دو بار) ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۰.
۱۹۳۱	gīrēt، 'XDWNyt، گیرد. ۵۱، ۶۷، ۱۱۳.
۱۹۳۱	konēm، 'BYDWNm، کنم. ۷۲، ۸۶، ۹۸.
۱۹۳۱	girem، 'BYDWNm، گیرم ۸۶ (دو بار) ۱۰۱ (گیر + م = مرا [جان] مرا.
۱۹۳۱	kart، 'BYDWNt، کرد. ۳۳.
۱۹۳۱	kartan، 'BYDWNtan، کردن.
۱۹۳۱	greftan، 'BYDWNtan، گرفتن.
۱۹۳۱	vārān، باران، ۳۶.
۱۹۳۱	nām، نام، (پن.) ا.
۱۹۳۱	Nāmx'āst، نامخواست، نام یکی از فرستادگان ارجاسپ، ۶، ۲۲، ۴۸ (دو بار).
۱۹۳۱	nāmāvart، نام آورد، نامور، نام آور. ۹۳.
۱۹۳۱	nāmčešt = نام + $\sqrt{ka\check{s}} < \check{c}ešt$ = یاد دادن، تعلیم دادن (بن مضارع - čaš. ) = نام یاد بویژه (نام او باید یاد شود (برده شود) که....) *.

استوره اسل	vāspuhr برای (vis -) vāspuhr ، شاهزاده. نک. استوره اسل و نیز
	زیرنویس شم ۵. ۸۸.
استوره اسل	vāspuhrakān ، خواص ۲.
اسل	vahešt ، بهشت. (پن.) ۱، ۲.
۴۳	vāt ، باد.
۴۴	vātān ، با دان (جمع باد)، بادها، ۸۶.
۴۴	vāt-θč ، باد هم + باد + ۹ = نیز، هم. ۷۰.
اژ	tāk ، تا. ۲۰، ۲۴، ۳۰، ۳۱، ۳۲ (دو بار)، ۴۱ (دو بار)، ۴۸ (نک
	زیرنویس شم ۸۷)، ۴۹، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۷۹، ۸۳، ۸۸، ۸۹،
	۹۸، ۹۹، ۱۰۶، ۱۱۰، (پن) ۴.
۴۵	nehān (nihān) ، نهان ۷۵، ۸۲، ۱۰۰.
۴۵	nehik (nihik) ، نهیک، (غمگین) < نهیدن = اندیشه کردن، غم خوردن
	(فرهنگ رشیدی، سروری) ۱۴.
۱ اژدره	vidrafš ، بیدرفش (نام فرستاده ارجاسب) ۴، ۶، ۲۲، ۴۸، ۷۳، ۷۴، ۹۹،
	۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵.
۴۶	vēnāk ، بینا ۳۵.
۴۶	nēvak ، نیک. *، ۱۱.
۴۶	nēvakih ، نیکی. (پن)، ۶.
۴۷	nēm نیم
۴۷	nēmnēzak ، نیم نیزه ۴۸ نک. هر دو جزء.
۴۷	vezēt ، وزد. به حرکت درآورد، (< وزیدن) ۷۰، ۱۰۳.
۴۷	nēzak ، نیزه.
۴۷	nēzakān ، نیزگان، نیزه‌ها ۳۱.

انک	zan ، NYŠH ، زن ۴۶ ، ۶۸ ، ۷۷ ، ۹۷ .
انکر	zanē NYŠHē ، زنی (زن + یاء وحدت) ۷۱ .
انکره	zanīh NYŠHīh ، زنی ، ۷۱ ، ۷۷ ، ۹۷ .
انسن-	vnās ، گناه . ۴۸ (۳ بار) .
انسد	bavē ، بوی ، باشی ۹۲ . (برای راس)
انسن	vendāt ، (به جای vendēt) باید ۳۱ .
انکاس	šavē 'ZLWN'y ، شوی ۹۲ .
انک	šaw 'ZLWN ، ۶۷ ، ۸۰ ، ۱۱۴ .
انکد	šavēnd 'ZLWN[n]d ، شوند . روند ۳۰ ، ۶۵ ، ۶۶ .
انکداس	šavēt 'ZLWNyt (انکداس) ، شود . رود ۲۹ (دو بار) ، ۵۵ ، ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۱ ، ۶۴ (سه بار) ۷۱ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۷ ، ۹۷ ، ۱۰۰ (دو بار) ۱۰۲ (دو بار)
	۱۱۱ .
انکد	šavēm 'ZLWNm ، شوم ، روم ۵۵ ، ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۱ ، ۷۳ ، ۷۹ ، ۸۹ ، ۹۹
	( = انکس )
انکداس	šot 'ZLWNt ، شد ، رفت . ۵ ، ۱۴ ، ۸۸ .
انکداس ۴۶۴	šot-hēm ، شدم (نک) هر دو پاره) .
انکداس ۴۶۵	šot-hēnd ، شدند (نک) هر دو پاره) ۸ (به savend تصحیح شد) .
انکداس ۱۱۴	šotan 'ZLWNtan ، شدن ، رفتن .
اوسن-	nekās (negāh) ، نگاه (k میان دو واکه g = ) ۷۱ ، ۷۶ ، ۹۵ ، ۱۰۱ .
اونکره	nekirēt (negirēt) ، نگرده . ۵۴ ، ۵۶ ، ۵۸ ، ۶۰ .
ا	O ، 'L ، به ، ۴ ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۹ (دو بار) ، ۳۱ (دو بار) ، ۳۲ ، ۳۵ (دو بار) ، ۳۶ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۸ (دو بار به جای ۱) ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۳ ، ۵۵ ، ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۱ ، ۶۲ (سه بار) ، ۶۷ ، ۶۹ (دو بار) ، ۷۰ .



۷۳، ۷۴ (دو بار)، ۷۵، ۷۹، ۸۲ (دو بار)، ۸۳، ۸۶ (دو بار)، ۸۸، ۹۹،  
۱۰۰ (دو بار) ۱۰۱ (دو بار) ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶ (دو بار) ۱۰۹، ۱۱۰،  
۱۱۱ (چهار بار).

var، آبگیر، مرداب (سَنج وَرِ تازیکان = شط العرب) ۱۹.	اِر
vrāz، گراز. ۴۶ (دو بار)، ۸۴.	اِرِس
LH، 'ōy، او *، ۴۵ (دو بار، یک بار به جای اِط)، ۴۸، ۷۱، ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۹۷.	اِی
LHč، 'oyč، او [را] هم. ۶۷، ۱۱۲.	اِیچ
'LHšān oyšān، ایشان ۵، ۶۲، ۶۳، ۱۱۲.	اِیس
vars، گیس، کیسوان ۸۶.	اِی-
varjavandān، ورجاوندان (پن) ۲، ۶.	اِیجِا
vartyūn، گردونه ۲۷، ۳۳.	اِیچ
vartyūdār، گردونه‌دار ۲۷.	اِیجِا
vartak، برده. ۱۲.	اِیو
nemāyēm، نماییم. ۲۱.	اِیسم
namaz، نماز ۸، ۲۲، (پن) ۷.	اِی
nemūtan، نمودن	اِیسم
vāspuhr، ویسپور، شاهزاده (نک. واژه بعد)	اِیو
vāspuhrakān، شاهزادگان. ۱، ۶۲، ۶۳، ۶۸ (نک زیرنویس شم ۵)	اِیو
vāstax، گستاخ ۱۰۲.	اِیسم
به جای <u>اِیسم</u> (نک همو) ۹۴.	اِیسم
NFŠH، x'ēš، خویش ۱، ۲، ۲۴، ۴۰، ۴۱، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۷، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۳.	اِیسم

۱۱۴	NFŠHtan ] X <sup>v</sup> ēš ، خویشتن ۲۵ (جدا نوشته شده است).	ا۱۱۴
	nepik ، نوشته. (پن). ۵.	ا۱۱۵
	nepešt ، نوشت، نپشت. ۱۰ (پن). ۳، ۵.	ا۱۱۶
	nepeštār ، نوشتار، نویسنده. (پن). ۶.	ا۱۱۷
	نوخته بود (نک هر دو جزء)	ا۱۱۸
	nepeštan ، نپشتن، نوشتن.	ا۱۱۹
	nepeštak ، نوشته. (پن). ۵.	ا۱۲۰
	vāčārešn ، گزارش ؟ ۱۹. (نک زیرنویس شم ۴۰).	ا۱۲۱
	vazēt ، (= وزد، بزد (تکاند) ۱۰۶.	ا۱۲۲
	vāčītak ، گزیده، ۴، ۶.	ا۱۲۳
	vāšāt ، گشاد، گشاده ۴۷.	ا۱۲۴
	vāšāt arvand ، گشاده [عنان] نک. هر دو جزء و هم زیرنویس ۸۱).	ا۱۲۵
	vāšōft ، آشفته. ۸۶.	ا۱۲۶
	vāšōftan ، آشفتن.	ا۱۲۷
	nešīm ، نشیم، نشیمن. ۳۱، (پن). ۲، ۶.	ا۱۲۸
	vāškōfet ، بشکفد، شکوفد (سنج: شکوفه) ۳۷ (دو بار).	ا۱۲۹
	ašnuēt ‘ŠMHWyt ، شنود. ۱۰۲.	ا۱۳۰
	ašnutan ‘ŠMHWtan ، شنودن، شنیدن.	ا۱۳۱
	nešast ، نشست. ۸۶.	ا۱۳۲
	nešastan ، نشستن.	[ ا۱۳۳ ]
	vāštāsp ، گشتاسپ. ۳۵، ۸۲. (پن). ۱.	ا۱۳۴
	vāštāspān ، گشتاسپان، گشتاسپی ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۷۹، ۸۸، ۹۶، ۱۱۴.	ا۱۳۵
	Vāštaspšā(h) ، گشتاسپ شاه، ۱، ۲، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶.	ا۱۳۶

۱۷، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۲، ۴۲، ۴۴، ۵۰، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰

۶۲، ۶۵، ۶۹، ۷۶، ۸۰، ۸۸، ۹۱، ۱۰۹، (پن.) ۷.

x<sup>arēm</sup> 'ŠTHWym خوریم، ۱۲، ۱۸.

x<sup>arēt</sup> 'ŠTHWyt خورید. ۴۱.

x<sup>arēm</sup> 'ŠTHWm خورم ۴۲، ۶۱.

x<sup>art</sup> 'ŠTHWt خورد. ۵۲.

x<sup>artan</sup> 'ŠTHWtan خوردن. ۳۰.

vətarg گذر. ۳۰.

vətārēt گذارد (متعدی گذاشتن)، گذارند. ۷۵، ۱۰۵.

pāyēt NTRWNyt پاید ۲۴، ۸۴.

pātan NTRWN-tan پادن

(به جای ۱۱) vətartan گذاشتن (پن.) ۶.

zahr زهر. ۷۴، ۱۰۰.

zar ، ZHB' زر. ۱۱، ۱۰۶.

Zarin ، ZHB'in زرین ۳۴.

zyān زیان ۱۰.

zāvar زور، نیرو ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۹ (دو بار).

zāt زاد (< زادن) زاده. ۴۵ (دو بار) ۴۸، ۶۸.

زاده است (نک هر دو پاره)

zātan ، زادن.

zīvēt زیود، زید، زندگی کند. ۳۹.

zēn زین، سلاح ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۳، ۹۱، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰.

zīvandak زنده ۶۱، ۶۶، ۷۲ (دو بار) ۷۹، ۹۸ (دو بار) ۱۰۹، ۱۱۲.

زیستن، zīvastan  
 زیشی (= زیوشن (زیش) + ih (ی) نک. ژلا ۷.  
 زیر؟ (پن.) ۵ (به جای ژلا dēr).  
 ZYm، ē (اضافه) + m-| (= من) ۶۸.  
 zy-š، ē + š (| + ش) ۸۱، ۸۷، ۱۰۸.  
 zanēt، زند. ۸۸، ۱۱۱.  
 zanēm، زنم، ۴۱.  
 zofr، ژرف، ۱۹.  
 zanešn، زنش ( < زدن) ۱۱۱  
 zūt، زود، ۵، ۱۴.  
 ZK، ān، ۱، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۵، ۳۷ (سه بار) ۳۸ (دو بار)، ۳۹،  
 ۴۱، ۴۴، ۴۸ (پنج بار)، ۵۰، ۵۲، ۵۵ (دو بار)، ۵۷ (دو بار)، ۵۹ (دو  
 بار)، ۶۱ (دو بار)، ۶۲ (دو بار) ۶۳ (دو بار)، ۶۴ (سه بار)، ۶۶، ۷۰،  
 ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۹ (دو بار) ۸۲، ۸۳، ۸۹، ۹۵ (دو بار)، ۹۶،  
 ۹۷ (دو بار)، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶ (دو بار) ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱،  
 ۱۱۲.  
 ZKč، ān-āč، آن هم، آن راهم. ۶۳، ۶۸.  
 ZKTYBWNyhyt، nipcsihēt، نویسانده شد. \*  
 ZKTYBWNT، nepešt نوشت. ۱.  
 ZKTYBWNtan، nepeštan، نهشتن - نوشتن.  
 ZKTLWN (برای ۷. YK)، ožan، اوژن، گُش، ۱۱۰  
 ZKTLWN[n]d (= ۷. YK)، ožan-end، اوژند، کشند، ۸۱، ۸۷،  
 ۱۰۸.

واژه‌نامه	۱۷۳
𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	ZKTLWNyt ( 𐭥 = yk ) ōžanet ، اوژند، گُشد. ۴۸ (سه بار) ۶۴
	(سه بار) ۷۰، ۸۳، ۹۰، ۹۴، ۹۷، ۱۰۶.
𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	ZKTLWNm , ōžanēm ( 𐭥 = yk ) ، اوژنم، گُشم. ۴۱، ۴۲، ۵۵، ۵۷، ۵۹.
𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	ZKTLWNt ( 𐭥 = yk ) ōžat ، گُشت ۷۶، ۸۱ (دو بار)، ۸۵، ۸۷، (دو بار) ۱۰۸ (دو بار).
𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	ZKTLWN-tan ( 𐭥 = yk ) ōžatan ، کشتن.
𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	ZRXWNt ، zāt ، زاد (زاده شد) ۴۰ (دو بار).
𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	ZRXWNT HWHm ، zāt hēm ، نک هر دو جزء
𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	ZRXWNtan ، zātan ، زادن.
𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	zrēh ، زره. ۲۸ (دو بار)
𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	zarīn ، زرین ۴۸
𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	zarēr ، رزیر (برادر گشتاسپ) ۱۴، ۱۷، ۲۳، ۳۲، ۳۳، ۴۱، ۴۲، ۴۸ (دو بار) ۵۲، ۵۵، ۶۴، ۷۰، ۷۱ (دو بار) ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۷، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶ (دو بار)، ۱۰۷ (پن.) ۱، ۷.
𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	zarērān ، رزیران = رزیر + آن (نسبت). ۱، ۷۷، ۷۹، ۹۶، ۱۰۸
𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	zarēr-āč ، رزیر، هم (ظاهراً برای 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 سنج
𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 ، 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 ، نیز (نک. واژه بعد) ۸۱.
𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	zarēr-āč ، رزیر هم، رزیر [را] هم. ۱۰۸.
𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	به جای 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 (نک همو) ۹۹.
𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	Zarestūn ؟ Zarestar ؟ نام دختر ارجاسپ ۷۱.
𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	Zartūšt ، زردشت. (پن.) ۷.

Zartüštān ، زرتشتان، (آن نسبت) [مرو] زرتشتان ۱۹.	
zat ، زد، گُشت. ۲۱، ۸۱.	
zatan ، زندن، کشتن.	
kār کار ۱۲.	
kār framāēm ،کارفرماییم = به کار واداریم، فرمان کار کردن دهیم (.نک هر دو جزء.)	
kār framutan ، کار فرمودن، به کار وادار ساختن.	
'K'L' ، vāng ، بانگ. ۲۶، ۲۹، ۷۵، ۷۶، ۱۰۲ (دو بار) ۱۰۴.	
kārvān ، کاروان (سپاهیان) (سنج. کارزار) ۲۷، ۲۹.	
kārazār ، کارزار ۷۰، ۷۴، ۸۵، ۹۴، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰،	
kārt ، کارت ۵۲.	
kamēst ، کامست، آرزو داشت. ۸۵.	
kāmēstan ، کامستن، ارزو داشتن.	
به جای د ه م و ده ساله) نک همو.	
( د پ پایان زاید است ) kayxusrow کیخسرو .(پن. ۵).	
KDB' ، droj(γ)، دروغ ۴۸.	
kāž ، کاش. ۴۰.	
vas ، بس ، ۱۱ (چهار بار)، ۲۸ (چهار بار) ۴۶ (پنج بار)، ۴۷.	
kēn ، کین. ۷۷، ۸۹، ۹۶.	
Kayvōštaspsāh ، یکی گشتاسپ شاه ۳۹، ۶۳، ۶۸ (دو بار).	
kaygās ،کی گاه،گاه شاهی، تخت شاهی ۳۵، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۲.	
QYMWNyt ، axēzēt ، xēzēt ، خیزید ۵۳.	
QYMWNyt ، axēzēt ، خمزد ۶۲.	

۹ دښ - kēš - ، کیش، دین (اهریمنی): نک. ځاوس	
واښ KL' ، har ، هر، (همه) * ، ۲۶ ، ۳۴.	
واښ kanār ، کنار (دامن) ۸۶.	
واښ-۲ koxšēt ، کوشد، نبرد کند. ۷۱ ، ۹۷.	
واښ-۳ nay KNY' ، نی. (نک واژه بعد)	
واښ-۴ KNY'stān nayastan ۷۰.	
۱۱۵ KWN ، nūn ، اکنون ۶۵ ، ۷۶ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۹۳.	
واښ-۵ kostik ، گستی، کشتی، کمربندی که زرتشتیان بریندند ۷۵.	
واښ kōf ، کوه ۱۹ ، ۲۳ ، ۳۱ ، ۶۹ (دو بار) ، ۷۱ ، ۷۶ ، ۹۵ ، ۱۱۱ (دو بار)	
واښ-۶ kofsar ، کوه سر، سر کوه (نک هر دو جزء)	
واښ-۷ kōšēt ، گُشد. ۷۱.	
واښ-۸ kōšt ، گُشت. ۸۷.	
واښ-۹ kōštan ، کشتن.	
۱۴۱ kart ، کرد ۳۳ ، ۷۴ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۹ ، (پن) ۷.	
واښ-۱۰ kart ēštāt ، کرده بود	
واښ-۱۱ kantīr تیردان ۲۸ ، ۹۲ (دو بار، دومی زاید است)، ۱۰۱ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵.	
واښ-۱۲ kart hend نک هر دو جزء	
۱۱۴۱۵ kartan کردن. ۱۵ ، ۱۷ ، ۲۳ ، ۲۵ ، ۶۲ (سه بار)، ۶۳ (دو بار)، ۸۳ ، ۹۱.	
واښ-۱۳ kūtak ، کودک ۷۹ ، ۸۲.	
واښ-۱۴ KRYTWN[n]d ، x'anēnd ، خوانند. ۱.	
واښ-۱۵ KRYTWNēd ، x'anēt ، خواند. (پن) ۵ ، ۶.	
واښ-۱۶ KRYTWNt ، x'ant ، خواند ۹.	
واښ-۱۷ KRYTWNtan ، v'andan ، خواندن.	

۴۶و	kamān کمان (نک واژه بعد)
۴۴۶و	kamānān کمانان، جمع کمان. ۷۵، ۷۶.
و۴۴۷و	kamarband ، کمر بند ۷۵.
۴۴۸و	katām ، کدام ۳۷ (۳ بار)، ۳۸ (دو بار)
۴۴۹و	katak ، کده ، خانه، ۷۸،
۴۴۱۰و	amānēt ، KTLWNyt ماند ۹۸، ۱۱۲،
۴۴۱۱و	mandan ، KTLWNtan ماندن.
)	man ، L . ۱۵، ۳۵، ۳۹، ۴۰ (دو بار) ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۳ (دو بار)، ۷۷، ۷۹ (سه بار)، ۸۷، ۸۸، ۸۹ (دو بار) ۹۲، ۹۷، ۹۹ (دو بار) ۱۰۱ (دو بار)، ۱۱۴، (پن) ۵.
۴۴۱۲و	nē ، L' نه ۱۰، ۱۲ (دو بار)، ۱۸ (سه بار)، ۱۹ (دو بار)، ۲۵ (دو بار) ۳۰، ۳۱ (سه بار)، ۳۸، ۴۰ (سه بار)، ۴۱ (دو بار)، ۴۲ (سه بار) ۴۵ (دو بار)، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۴ (دو بار)، ۵۶ (دو بار)، ۵۸ (دو بار)، ۶۰ (دو بار)، ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۶۸، ۷۲ (دو بار)، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۰ (دو بار)، ۸۴، ۸۶، ۹۸ (دو بار)، ۱۰۰، ۱۰۱ (دو بار)، ۱۰۷ (دو بار)، ۱۱۲ (دو بار). rāy ، رأ، دلیل، علّت (سنج چرا، برای) *، ۱۰ (نک زیرنویس)، ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۹۹، ۱۰۷.
۴۴۱۳و	rahīk ، بچه، جوان، ریدک (= هز (رهوبه) ) شاید به جای rētak = RPY' : ریدک. ۹۰، ۹۵، ۹۷، ۹۸.
۴۴۱۴و	rahīkih ، بچگی، کودکی (نک. واژه پیشین) ۴۰.
۴۴۱۵و	rān ، ران ۱۰۱.
۴۴۱۶و	apāž ، L'WHR باز ۱۰، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۹۸، ۱۱۲، ۱۱۳.



ramēšn ، رامش (پن) ۱.	رامش ۱۴۵
ramšaθr ، رامشهر، عنوانی برای شاه ۶۳.	رامشهر ۱۴۶
rās ، راه (سنج. اسپریس asprēs) ۳۰.	راه ۱۴۷
rāst ، راست. ۴۰.	راست ۱۴۸
nēč ، نه هم، نه نیز ۴۱.	نه ۱۴۹
vzorg ، RB' ، بزرگ. ۴۳، ۴۴، ۱۰۷، ۱۱۱.	بزرگ ۱۵۰
del ، LBB[M]H ، دل. ۷۵، ۱۰۵.	دل ۱۵۱
em, im ، LDNH = این (سنج امشب. امروز) ۹۳.	امروز ۱۵۲
šap ، LYLY' ، شب ۳۱، ۹۸.	شب ۱۵۳
pāy ، RGLH ، پای، پا ۹، ۹۹، ۱۱۳. (برای <u>دچر</u> سنج ۶۷).	پای ۱۵۴
payē ، RGLHē ، پایی ۶۷.	پایی ۱۵۵
rēš ، ریش ۸۶.	ریش ۱۵۶
rowān ، روان ۱۰۴، ۱۰۶، (پن) ۳.	روان ۱۵۷
(نک زیرنویس شم. ۶۷). ۴۱.	نک ۱۵۸
rowāk ، روا (< رفتن) رواج، روان (پن) ۷.	روا ۱۵۹
rōdīn ، روئیین. ۶۲، ۶۳.	روئیین ۱۶۰
pēš L'YN ، پیش. ۱۰۹.	پیش ۱۶۱
sar R'YŠH ، سر ۵۲.	سر ۱۶۲
nēt ، L'ēt ، نیست. (= ) : nē + ۳۱ : ēt ، است	نیست ۱۶۳
(سنج. ای = یعنی ēd > ēt) ای ۵، ۷۱، ۷۷، ۹۷.	ای ۱۶۴
ravēnd ، روند. ۲۷.	روند ۱۶۵
Lo <sup>h</sup> rāspānč ، لهراسپان هم (پن). ا (ānč- در پایان واژه زاید است).	لهراسپان ۱۶۶
amāk LNH ، ما، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۸ (دو بار)، ۲۰ (سه بار)، ۷۲، ۸۵.	ما ۱۶۷



razur ، بیشه، جنگل. رزور (سنج. شهر زور = سیه رزور) ۱۹.	رژ
razm ، رزم، ۳۹، ۴۱، ۴۸ (سه بار) ۶۱، ۷۴، ۷۹، ۸۵، ۸۸، ۹۲، ۱۰۰، ۱۱۴.	رژ
razman - ، رزمان (جمع رزم نک. رزم رزم) ۸۰.	رژ
۱۰۷.	
razmān Pahrēz ، رزمان پهریز، رزمان پرهیز، دفاع. (نک هر دو جزء)	رژ
RP(M)H یونکر = RPYH ، rahik ، بچه، کودک. ۱۰۷.	رژ
awar LPMH ، (یونکر: رزم) (آور ۵۱، ۱۰۱ (دو بار)	رژ
LTMH ، ētar ، ایدر، اینجا. ۲۰.	رژ
māh ، ماه، ۳۳.	رژ
MXYTWN[n]d ، zanend ، زنند. ۳۴.	رژ
MXYTWNyt ، zanēt ، زند ۷۰، ۷۵، ۱۰۵، ۱۱۱.	رژ
MXYTWNm ، zanēm ، زنم. ۴۲.	رژ
MXYTWNt ، zat ، زد، زده ۲۶ (به جای زنند).	رژ
MXYTWNtan ، zatan ، زدن	رژ
mān - (ضمیر)، ما [را] نک. سنج ۴۴	رژ
mān ، مان، خانه (سنج. خانمان = خان و مان) ۷۸ (پن) ۴.	رژ
mazdēsñān ، مزدیسنان. ۱، ۲، ۱۰، ۴۱، ۴۲، ۴۸، ۵۲، ۵۷، ۶۱، ۶۴،	رژ
(پن) ۷.	
mazdēsñ ، مزدیسن (شاید برای مزدیسنان) ۶۸.	رژ
(به جای رزم) fratāk (MHR) ، فردا ۳۷، ۳۹، ۴۶، ۵۵،	رژ
۵۷، ۵۹، ۶۱.	
māl ، مال < مالیدن ۴۱.	رژ
mālitan ، مالیدن.	رژ

mahest ، مهست، بزرگترین ۹.	۴۵۳
mātar ، مادر ، ۴۰، ۴۵،	۴۵۳
mēx ، میخ ۳۴.	۳۵۳
MY' ، āp ، آب ۲۴، ۳۰ (دو بار)، ۳۸، ۷۴، ۱۰۰.	۳۵۳
mēhan ، میهن (پن) ۴.	۱۴۵۳
magugmart ، مَغ مرد، ۲۴.	۴۵۳
apar ، QDM ، بر ۹، ۱۰، ۱۲، ۲۵، ۳۶، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۷۳، ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۹۰، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۶.	۴۵۳
apar nešastan برنشستن، سوار شدن. (نک هر دو پاره).	۴۵۳ ۱۱۴۵۳
sahēt ، MDMHNYt ، شهید، بینید. پسندید ۱۱، ۱۵، ۴۱، ۴۳، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۸۹.	۴۵۳ ۱۱۴۵۳
sahestan ، MDMHNstan ، سهستن = دیدن و خوش آمدن، پسندیدن، موافقت کردن. سنج ۴۵۳ ۱۱۴۵۳	۴۵۳ ۱۱۴۵۳
šomak bayān sahēt ، agar = اگر شما بغان شهید، اگر اعلیحضرت شما مصلحت بداند. فردوسی همه جا این جمله را به «اگر شاه بیند.» ترجمه کرده است.	۴۵۳ ۱۱۴۵۳
mitark(g) ، هوانک. زیرنویس ۳۸.	۴۵۳ ۱۱۴۵۳
az ، ač ، از. ۱، ۲، ۵ (دو بار)، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۱۸، ۲۰ (دو بار)، ۲۱، ۲۴، ۳۱، ۳۳، ۳۹، ۴۰ (دو بار)، ۴۳، ۴۴، ۴۵ (دو بار)، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۱ (دو بار)، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸ (دو بار)، ۷۱ (سه بار)، ۷۲، ۷۵ (دو بار)، ۷۶، ۷۷ (سه بار)، ۸۶ (دو بار)، ۹۲، (دو بار)، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۴ (دو بار)، ۱۰۵ (دو بار)، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴ (پن). ۶	۴۵۳ ۱۱۴۵۳

mōy ، موی ۱۰۶.	𐭌𐭕𐭕
MNW ، که، کسی که *، ۵، ۱۹، ۲۴، ۳۴، ۳۹ (دو بار)، ۴۵، ۴۷، ۴۸	𐭌𐭕𐭕𐭕
(سه بار)، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۴ (سه بار)، ۶۸، ۷۱ (سه بار)، ۷۷	
(سه بار)، ۸۴ (سه بار)، ۹۵ (سه بار)، ۹۷ (سه بار)، (پن.) ۱، ۵، ۶ (دو بار)، ۷.	
MNW-š ، keš ، کِش، که + اش (او) (پن.) ۵.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕
(برای 𐭌𐭕𐭕) marv ، مَرغ، چمن، چمنزار ۱۹.	𐭌𐭕𐭕𐭕
morvāk ، مُروا (تفأل) (پیشگویی از آوای مرغان) سنج شیرازی: مُروه	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕
morve ، نیز مُرغوا. *	
morv ، مَرغ، پَرَنده، نک. واژه‌های زیرین.	𐭌𐭕𐭕𐭕
morv-ē ، مرغی = مَرغ + ی (وحدت) ۴۰.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕
morv-ōč ، مَرغ هم. ۳۱.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
morvak ، مرغک (نک. 𐭌𐭕𐭕𐭕 و 𐭌𐭕𐭕𐭕)	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕
mort ، مُرده، مُرد. ۹۲.	𐭌𐭕𐭕𐭕
mortak ، مُرده ۷۹، ۸۳، ۸۹.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕
MKBLWN ، (به جای t 𐭌) patireft پذیرفت. ۲.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
MKBLWN ، (به جای yt 𐭌) patirēt ۱۰۳، ۱۰۶.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
MKBLWNt . patireft ، پذیرفت ۱۰، ۱۸، ۶۸.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
MKBLWNtan ، patireftan ، پذیرفتن.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕
mart ، مَرَد. نک. واژه زیر.	𐭌𐭕𐭕𐭕
martān ، مردان. ۷۶.	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕
MH ، če ، چه. ۳۹، ۴۱، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۷،	𐭌𐭕𐭕
۷۲، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۶، ۸۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۴ (سه بار)	

MH-š , češ , چه + ش (= او) ۹۰.	۱۶۳-
MH-šān , češān , چه † شان. ۱۰۸.	۱۶۳۰۰۰۰
mašk , مُشکو. خرگاه. (نک. واژه بعد) ۴۳، ۴۴.	۱۶۳۰
mašk aparzēn , مشکو، خرگاه ۴۴.	۱۶۳۰ (۱۶۵)
mat , آمد ۲، ۲۶، ۴۵.	۱۶۵
matan , آمدن	۱۱۱۶۵
Metrābān , مِهْرآبان نام خاص (پن. ۵) (دو بار).	۱۱۶۵ ۱۶۵
syāh , سیاه ، ۴۸، ۱۰۲.	۱۶۵-
sāxtan , ساختن.	۱۱۶۵ ۱۶۵
sax'an , سخن. سخون. ۱۳، ۵۰.	۱۶۵
sālak , ساله ۲۴.	۱۶۵
sazēt , سازید. ۷۳، ۷۹، ۹۹.	۱۶۵ ۱۶۵
sāzēnd , سازند. ۷۴، ۱۰۰.	۱۶۵ ۱۶۵
SGYTWN[n]d , ravēnd , روند ۲۷ (دو بار) ۴۷.	۱۶۵ ۱۶۵
SGYTWNt HWHnd , raft-hēnd , رفتند ۲۲.	۱۶۵ ۱۶۵
SGYTWNtan , raftan , رفتن.	۱۶۵ ۱۶۵
sēnak , سین، شاهین (سیمرغ) نک. واژه پس از این . سنج. «سنندج»	۱۶۵ ۱۶۵
sēnak murvak , سیمرغ ۸۴ (نک. هر دو پاره)	۱۶۵ ۱۶۵
Sīmīn , سیمین ۱۱. (به جای سیم)	۱۶۵
sīmāspār , سمسار (؟) واسطه (؟) ۵۱. (چون ناسزا به کار رفته است).	۱۶۵ ۱۶۵
SKYN' , kart , کارد ۵۱.	۱۶۵ ۱۶۵
sar , سر نک. و ۱۱۱ (دو بار) و زیرنویس شم ۵۷) ۳۱، ۶۹ (دو	۱۶۵
بار)، ۷۱، ۷۶، ۸۶، ۹۵، ۱۱۱ (دو بار)	

واژه‌نامه	۱۸۳
دو(و)م	vattar ، SRYtr ، بدتر. (پن). ۶.
دو(و)م	bort ، YDRWNt ، برد، برده ۲۲.
دو(و)م	bortan ، YDRWNtan ، بردن.
دو(و)س	srašk ، سرشک، قطره. ۳۶ (دو بار).
دو(و)س	spāh ، سپاه. ۴، ۶، ۲۶، ۴۳، ۴۴، ۹۳، ۱۰۷، ۱۱۱ (دو بار)
دو(و)س	dipahr ، دیبهر، دیفهر، زندان ۴۱، ۴۲.
دو(و)س	spāhpat ، سپاهبد، سپهبد. ۱۴، ۱۷، ۴۸، ۵۵، ۶۴، ۷۰، ۷۱، ۷۹، ۸۹، ۱۰۱، ۱۰۸.
دو(و)س	spāhpatih ، سپاهبدی، سپهبدی. ۷۸.
دو(و)س	spēt ، سپید. ۱۰۶.
دو(و)س	spītāmān ، سپیتمان (زرتشت سپیتمان) (پن). ۷. spitama = نام خاندان زرتشت
دو(و)س	sepuxtan ، سپوختن. نک. ۱۳۹
دو(و)س	spanddāt ، اسپندداد، اسفندیار ۶۱، ۶۷ (دو بار)، ۱۱۰، ۱۱۱ (دو بار)
	۱۱۳، ۱۱۴ (پن). ۷، ۱.
دو(و)س	sapokihā ، به سبکی، به چالاکي. ۸۶.
دو(و)س	sepūzet ، سپوزد. ۱۱۱ (دو بار).
دو(و)س	gētiy ، گیتی، جهان. (پن). ۶ (دو بار)
دو(و)س	stōr ، ستور ۲۷.
دو(و)س	stōrpān ، ستوربان. ۲۷.
دو(و)س	star ، ستاره، ۳۳.
دو(و)س	pahrēxtan ، پرهیختن.
دو(و)س	pahrēz ، پرهیز ۸۰، ۱۰۷.

pahrēzēnd ، پرهیزند. ۲۴.	پهریزند
pāy ، پای. ۷۹، ۸۶.	پای
pāy ، پای. ۷۳.	پای
pā[y]ēt ، باید. ۷۲.	پایند
pataxšāh ، پادشاه. ۴۳.	پادشاه
patxosraw ، پادخسرو ۶۴، (پن) ۱.	پادخسرو
patxosraw ، پادخسرو (نک واژه پیشین، ۴۸، ۵۷).	پادخسرو
pātan ، پادن، پاییدن.	پادن
pātranč ، پارنج، یایرنج، پاداش ۹۲.	پارنج
pātrazm ، پارزم دفاع (سنج رزم و پارزم) ۹۲.	پارزم
؟ (پن) ۱.	پارزم
paykān ، پیکان ۱۹.	پیکان
pīl ، پیل، فیل. ۲۷.	پیل
pīlwān ، پیل بان. ۲۷.	پیل بان
pērōz ، پیروز، فیروز. ۹۲ (دو بار)، (پن) ۳، ۶، ۷.	پیروز
pērōzān ، پیروزان، ۱۰۶، ۱۰۹.	پیروزان
pērōzī (برای h) پیروزی (پن) ۷.	پیروزی
pērōzīh ، پیروزی ۱۰۹.	پیروزی
pēš ، پیش. ۶، ۷، ۳۵، ۶۲، ۷۵، ۷۹، ۸۸، ۱۰۰، ۱۰۱ (دو بار) ۱۰۲.	پیش
pēšīnikān ، پیشینیان. (نک واژه بعد) ۵.	پیشینیان
pēšīnikān sardār ، پیشینیان سردار، سردار برتر، سالار بزرگ (نک هر دو جزء)	پیشینیان سردار
pētāk ، پیدا، ۳۱، ۳۳.	پیدا



panāh ، پناه (سنج. دین پناه) (پن) ۳.	۱۲۳۱
pūhr ، پور. ۴۶ (دو بار) ، (پن) ۱ (دو بار)، ۳.	۱۲۳۲
frazandān ، فرزندان، ۴۸، (پن) ۶.	۱۲۳۳
frāz ، فراز، ۷۰، ۷۴ (دو بار) ۷۵، ۷۹، ۸۳، ۸۸، ۹۴، ۱۰۰ (سه بار) ۱۰۱ (دو بار)، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶ (دو بار) ۱۱۰.	۱۲۳۴
frāztar ، فرازتر، پیش‌تر. (دورتر) ۴۳، ۴۴.	۱۲۳۵
PWN (?) pat ، به، بد - (سنج بدین، بدان) * (دو بار)، ۱، ۴، ۶، ۹، ۱۱ (دو بار) ۱۲، ۱۸، ۱۹ (دو بار)، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷ (سه بار) ۳۰، ۳۳، ۴۰ (دو بار)، ۴۱ (دو بار)، ۴۲ (دو بار) ۴۶ (دو بار)، ۴۸، ۵۱ (دو بار)، ۵۲ (دو بار)، ۶۷ (دو بار) ۷۱، ۷۴، ۷۵ (دو بار)، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۸۶، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰ (سه بار)، ۱۰۳، ۱۰۵ (دو بار) ۱۰۶ (چهار بار)، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳ (دو بار) ۱۱۴، (پن) ۱ (دو بار)، ۲ (دو بار)، ۵، ۶ (چهار بار)، ۷.	۱۱۱۱
porsēt ، پرسید، ۴۰ (دو بار)	۱۱۱۲
porsēt HWH'y ، پرسیدی (نک. دو پاره)	۱۱۱۳
porsītan ، پرسیدن.	۱۱۱۴
por ، پُر، ۲۸.	۱۱۱۵
pūlaptīn ، پولادین، ۴۱.	۱۱۱۶
pos ، پُس، پسر. ۴۹، ۸۱، ۸۷.	۱۱۱۷
posar ، پسر. نک واژه بعد.	۱۱۱۸
posarān ، پسران. ۱، ۳۹، ۶۲، ۶۳.	۱۱۱۹
pošt ، پشت. ۷۵، ۱۰۵.	۱۱۲۰
pazdēnd ، نوازند (تنها برای نای به کار رفته است) ۲۶.	۱۱۲۱

پازد = رنج، ازار، بیم، ترس + ؟ شاید	؟	پازد
دیم = روی؟ (پن) ۶.		
farrax، فرّخ (پن) ۴، ۵.		فرّخ
parvāngas، پروانگاه، پیشگاه - parvān (پارتی) = پیش. مد پایان		پروانگاس
واژه زاید است. ۵۰.		
frārūn، فرارون، نیک، خوب نک واژه پس از این.		فرارون
frārūn konešnān، نیکوکاران *		فرارون و نیکوکاران
frīstak، فرستاده، فرسته ۵.		فرستاک
fravartīn، فروردین ۱۱۴.		فروردین
fravartak، نامه. ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۲ (دو بار)		فرارتاک
framāy، فرمای ۲۳.		فرمای
framā[y]eh، فرمایی، فرمان دهی. ۹۳. (نک. رچسوس)		فرمای
framāyēm، فرمائیم. ۱۲، ۱۵، ۲۵، ۶۲ (سه بار)		فرماییم
framayēh، فرمایی ۶۳ (دو بار).		فرمای
framā[y]ēt، فرماید. ۴۳، ۴۴، ۸۳، ۹۱.		فرماید
framān، فرمان ۱۶، ۲۳، ۳۲، ۸۲.		فرمان
framūt، فرمود ۱۷.		فرمود
framūtan، فرمودن		فرمودن
parastēm، پرستیم. ۱۱.		پرستیم
parastītan، پرستیدن.		پرستیدن
frazaft، انجامید، به پایان رسید. (پن) ۱		فرافز
praš _ ؟ fraš ؟ جنگ افزار زوبین، خِشت. (نک. زیرنویس) ۷۴، ۱۰۰،		پراش
۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵.		

Frašāvart ، فرشاورد، پسر گشتاسپ ۴۸، ۵۹، ۶۴ . (پن) ۱.	𐬰𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬎𐬌
prašn ، پرسش، ۴۰.	𐬰𐬀𐬣𐬎
prašn ، صدای زه کمان ۷۵، ۷۶.	𐬰𐬀𐬣𐬎
fraškart ، آخرت، فرشکرد، قیامت (پن) ۴.	𐬰𐬀𐬭𐬀𐬥𐬀𐬢𐬀𐬭𐬀𐬎
fratomih ، نخست، اولاً ۱۸.	𐬰𐬀𐬭𐬀𐬢𐬀𐬠𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬎
pasaxv ، پاسخ ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۷۹، ۱۰۴.	𐬰𐬀𐬭𐬀𐬣𐬀𐬭𐬀𐬎
borēnd ، بُرند (راه بریدن، سنج. قطع طریق) ۳۰.	𐬰𐬀𐬢𐬀𐬫𐬀𐬢𐬀𐬠𐬀𐬩𐬀𐬢𐬀𐬎
borēt ، بُرد. ۶۷، ۱۱۳.	𐬰𐬀𐬢𐬀𐬫𐬀𐬢𐬀𐬠𐬀𐬩𐬀𐬢𐬀𐬎
borit ، برید ۵۲.	𐬰𐬀𐬢𐬀𐬫𐬀𐬢𐬀𐬠𐬀𐬩𐬀𐬢𐬀𐬎
pačīn ، پچین، رونوشت (پن) ۵.	𐬰𐬀𐬢𐬀𐬢𐬀𐬎
patān ، صدای پا؟ ۲۹.	𐬰𐬀𐬢𐬀𐬎
patīreft ، پذیرفت. ۱، ۲۲.	𐬰𐬀𐬢𐬀𐬢𐬀𐬢𐬀𐬎
patīreftan ، پذیرفتن.	𐬰𐬀𐬢𐬀𐬢𐬀𐬢𐬀𐬎
patkupēnd ، کویند. بکویند. ۴۶.	𐬰𐬀𐬢𐬀𐬢𐬀𐬢𐬀𐬎
ptr'wwd برای patrāhand یا patrāhang . پیراهن (سنج بستر آهنگ، کلند، کلنگ) ۸۴.	𐬰𐬀𐬢𐬀𐬢𐬀𐬢𐬀𐬎
patmān ، پیمان ۴۵.	𐬰𐬀𐬢𐬀𐬢𐬀𐬎
patōš ، به + ش. به او ۳۴ (دو بار)، ۹۲.	𐬰𐬀𐬢𐬀𐬢𐬀𐬎
— - ð - = هم	— —
čahārkart ، چهارتکه (زره چهار کرد) ۲۸.	𐬰𐬀𐬢𐬀𐬢𐬀𐬎
čahārpāy ، چهار پای. ۱۲، ۱۰۲.	𐬰𐬀𐬢𐬀𐬢𐬀𐬎
SBWN (= 𐬰𐬀𐬢𐬀𐬢𐬀𐬎 ) hēr ، مال، خواسته. (پن) ۴.	𐬰𐬀𐬢𐬀𐬢𐬀𐬎
čiyōn ، čigōn چون. ۲۱، ۶۲، ۷۰، ۷۴، ۷۹، ۸۵، ۸۶، ۹۴، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۹.	𐬰𐬀𐬢𐬀𐬢𐬀𐬎



helēm , ŠBKWNym	هلیم. ۱۸ (دو بار).	هلیم
helēt , ŠBKWNyt	هلید ۱۱، ۱۲، ۸۹	هلید
helēm , ŠBKWNm	هلیم. ۶۱.	هلیم
heštan , ŠBYKWNtn	هشتن.	هشتن
	نک زیرنویس مربوط. ۴۱.	نک
šnās[ā]k	(سنج. ۳۵ سو ، ۴۱ سو ) ۳۵.	سنج
šōy	شوی، شوهر ۴۶.	شوی
šoyowmand	شویمند، شوهردار. ۴۶.	شویمند
drōt , ŠLM	درود. (پن) ۱.	درود
sāl , ŠNT	سال ۱۱ (دو بار)، ۲۴. (۴۳ سو ۱۱ سو ۴۳ سو)	سال
ŠNTān	سالان (پن) ۴ (به جای ۳ سو )	سالان
sālak , ŠNTk	ساله. ۷۹، (نیز نک ۹۵، =) ۳۵ سو ۳۵ سو	ساله
	نک ۳ سو ۸۴	نک
nām , ŠM	نام ۷ (دو بار)، ۸۱، ۸۷، ۹۲، ۱۰۸ (پن). ۵، ۶ (دو بار. نک	نام
	زیرنویس برای بار دوم)	
Nāmx'āst , ŠMxāst	نامخواست، نام فرستاده ارجاسب ۴.	نامخواست
šamšēr	شمشیر. ۴۱، ۵۱، ۵۲، ۷۰.	شمشیر
vistan , ŠDYTWNstn	[تیر] انداختن. ۱۰۱.	تیر
šap	شب ۳۲، ۳۷، ۷۲.	شب
šawend	شوند ۳۰.	شوند
vēh , ŠPYR	به ۴۵، ۴۸.	به
vehān , ŠPYRān	بهان *، (پن) ۶.	بهان
šafraq	شفره (نک. زیرنویس) ۲۸.	شفره

۱۱۴۱۱	šatr، برای šaθr، شهر (نک. سد ۱۱۴۱۱) (۵، ۱۲، ۲۴، ۲۹، ۶۳، ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۹۷، ۹۸، ۱۱۳.
۱۱۴۱۱-۱۱۴۱۲	šatryarīh، šaθrdārīh، شهر یاری ۱۱.
۱۱۴۱۱۱۱	ŠTWNyt، ŠPRWNēt، frestēt، فرستد (نک. یونکر، ۱۹۵۵) ۶۷، ۱۱۳.
۱۱۴۱۱۱۱۱	ŠPRWNtn، frestatan، فرستادن
۱۱۴۱۱۱۲	tāxtan، تاختن. ۱۰۱.
۴۱۰-	tān- (ضمیر) - تان. نک. ۴۱۴۵۷
۴۱۰	tahm، تهم، دلاور، نیرومند. ۱۷، ۴۸، ۵۵، ۶۴، ۷۰، ۷۱، ۷۹، ۸۹، ۱۰۱.
۴۱۰	tahmak، تهم، نیرومند (سنج. تهمتن، تهماسپ) ۱۴.
۴۱۰۱۱۱	tazēt، تازد. (< تاختن) ۴۸ (سه بار) ۴۱۴۵۷
۴۱۰	TB، nēv، نیو شجاع، دلاور، نیک. ۱۴، ۱۷، ۱۹ (نک. زیرنویس)، ۴۶ (دو بار)، ۵۵، ۶۱، ۶۴، ۷۰ (دو بار)، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۳، ۸۹، ۹۴، ۹۵ (دو بار. نک. و ۴۱۴۵۷)، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۰.
۴۱۰-	tiy، تیغ، ۵۲.
۴۱۰-	tīh، نوک، تی (سنج شیرازی تی کارد، تی نیزه تی کوه) ۳۱،
۴۱۰	tir، تیر، ۲۸، ۴۱ (نک زیرنویس) ۸۰، ۱۰۱، ۱۰۷.
۴۱۰	tīrē، تیری، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۵.
۴۱۰	tiršap، جهش تیر، پرتاب تیر، (نک. زیرنویس شم ۷۵) ۴۳، ۴۴.
۴۱۰	toxmak، تخمه، ۹۶.
۴۱۰	towān، توان، ۶۳، ۸۶.
۴۱۰	tan، تن، ۸۶ (پن) ۶ (دو بار).

tan drestih ، تندرستی (نک هر دو جزء)	۱۱۴ ۱۱۴۱۴۱۴
tombak ، تمبک، ۲۶.	۱۱۴ ۱۱۴۱۴
tak ، تک، حمله. ۵۱.	۱۱۴ ۱۱۴
tar - تر (نشان صفت تفصیلی)	۱۱۴ ۱۱۴
TMH ، anō ، آنجا ۱۹، ۲۰، ۲۵.	۱۱۴ ۱۱۴
tašnak ، تشنه، ۷۰.	۱۱۴ ۱۱۴

\* \* \*

۲ ، دو، ۴، ۵، ۶، ۵۲، ۸۱، ۸۷، ۱۰۶، ۱۰۸.	۱۱۴ ۱۱۴
۳ ، سه، ۴۱.	۱۱۴ ۱۱۴
۷ ، هفت، ۷۹.	۱۱۴ ۱۱۴
۹ ، نه، ۱۰۲ (دوبار)	۱۱۴ ۱۱۴
۱۰ ، ده، ۲۴، ۳۶، ۷۰، ۹۵.	۱۱۴ ۱۱۴
۱۲ ، دوازده، ۶۹ (سه بار)، ۱۱۱	۱۱۴ ۱۱۴
۱۳ ، سیزده، ۵۹، ۶۴.	۱۱۴ ۱۱۴
۱۴ ، چهارده، ۵۷، ۶۴.	۱۱۴ ۱۱۴
۱۵ ، پانزده، ۵۵، ۶۴.	۱۱۴ ۱۱۴
۲۳ ، بیست و سه، ۴۹.	۱۱۴ ۱۱۴
۳۰ ، سی، ۶۶، ۶۸.	۱۱۴ ۱۱۴
۵۰ ، پنجاه، ۳۱.	۱۱۴ ۱۱۴
۸۰ ، هشتاد، ۲۴.	۱۱۴ ۱۱۴
۹۰ ، نود، ۱۰۲.	۱۱۴ ۱۱۴
۱۰۰ ، صد، ۶۶.	۱۱۴ ۱۱۴
۳۰۰ ، سیصد، ۳۴ (سه بار)	۱۱۴ ۱۱۴
۹۰۰ ، نهصد، ۱۰۲.	۱۱۴ ۱۱۴
۹۹۹ نهصد و نود و نه (نک اجزاء). ۱۰۲.	۱۱۴ ۱۱۴

واژه‌های زیر از قلم افتاده است:

واژه‌های زیر از قلم افتاده است:

۱. (به جای ۱) نک. هر دو جزء ۱۰۶  
۲. morvārit، مروارید. ۱۰۶